



سیری در معارف اسلام

سفرهای چهارگانه صالحان و مصلحان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

سفرهای چهارگانه صالحان و مصلحان

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: نهانندی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ ایستوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- ۱۱.....جلسه اول: عشق در زندگی انسان.....
- ۱۳.....منشأ عشق به عبادت.....
- ۱۴.....احسان بی منت خدا بر بندگان.....
- ۱۴.....عشق منشأ پایداری و حرکت به سمت شهادت.....
- ۱۵.....وصال، مقصد شهید.....
- ۱۶.....مقایسه اصحاب سیدالشهداء (علیهم السلام) و اصحاب سایر ائمه.....
- ۱۷.....بذل جان در راه وصال.....
- ۱۸.....لیاقت خاک کربلا برای پذیرش خون شهیدان.....
- ۱۹.....علت عشق آیندگان به اهل بیت در حالی که آنها را ندیدند.....
- ۲۰.....عاشق حسین (علیه السلام) از مرگ نمی ترسد.....
- ۲۱.....حسین (علیه السلام) عشق حقیقی عالم.....
- ۲۵.....جلسه دوم: عشق به امام حسین (علیه السلام) راه وصل به خدا؛ مجالس حسینی.....
- ۲۷.....آثار دنیوی و اخروی سیدالشهداء (علیهم السلام).....
- ۲۷.....نجات یقینی و سریع حسینی ها.....
- ۲۹.....آگاهی ارواح.....
- ۲۹.....مقام بالاتر در بهشت بخاطر گریه بر حسین (علیه السلام).....
- ۳۰.....سید الشهداء (علیهم السلام) خزانه دار خداوند.....
- ۳۱.....حضور امام زمان (علیه السلام) در میان عزاداران حسینی.....





- ۳۲ ادامه داستان
- ۳۳ ادامه داستان
- ۳۴ برپایی خیمه عزای حسین علیه السلام در سرتاسر عالم
- ۳۴ روضه
- جلسه سوم: قرار گرفتن عشق در ظرف پاک**..... ۳۷
- ۳۹ درجات محبت و عشق
- ۳۹ عشق، قلّه محبت
- ۴۰ عشق ظرف پاک می‌خواهد
- ۴۰ عشق نباشد انسان متوقف می‌شود
- ۴۱ نگاه خدا به قلب و آنچه در آن است
- ۴۲ هر چه داریم از اوست
- ۴۳ فنای عاشق در معشوق
- ۴۴ اگر انسان عاشق شود، خدا سریعاً در قلب‌اش جلوه می‌کند
- ۴۵ راه را برای تجلی حق در قلبات باز بگذارد
- ۴۶ عشق به حسین علیه السلام در رحم مادر
- ۴۸ روضه
- جلسه چهارم: عشق حقیقی**..... ۵۳
- ۵۵ حقیقت حادثه عظیم کربلا، جریان آثار این حادثه تا زمان ظهور
- ۵۵ در زندگی دائماً باید نگاه‌مان به سیدالشهداء علیه السلام باشد
- ۵۶ باید چون امام حسین علیه السلام جذب کنیم نه دفع تا رحمت الهی جریان یابد
- ۵۷ عشق به خدا علت حادثه عظیم کربلا، نه عشق به خود
- ۵۷ عشق حقیقی ثمره معرفت
- ۵۸ تناسب معرفت و عشق با ظرفیت افراد
- ۵۸ لحظه‌ای لغزش خروج از مسیر است
- ۶۱ تنها عشق پایدار



فهرست مطالب

- ۶۱ جایگاه و احترام عاشق حقیقی
- ۶۲ داستان یک عاشق واقعی
- ۶۷ **جلسه پنجم: ابعاد مختلف حادثه کربلاء**
- ۶۹ جلوه تامّ توحید با معرفت به حقیقت
- ۷۰ حادثه عظیم کربلاء یک معرفت و عشق کامل
- ۷۰ کربلاء جهاد «فی الله»
- ۷۳ چشم قرآنی چیزی جز زیبایی نمی‌بیند
- ۷۳ عاشق از مرگ نمی‌هراسد
- ۷۴ استفاده از اهل معرفت و عشق به اندازه ظرفیت‌مان
- ۷۵ لطف امام حسین علیه السلام به عاشقان
- ۷۶ روضه
- ۷۹ **جلسه ششم: شناخت سیدالشهداء علیه السلام و واقعه عاشورا**
- ۸۱ نگاه به حقیقت عاشورا، آشنایی با سبک نگاه اولیاء الهی
- ۸۲ اثر شناخت ظاهری حادثه کربلاء
- ۸۲ هر کس با هر اندازه ظرفیت باید ابی عبدالله علیه السلام را بشناسد
- ۸۴ حساب ما در قیامت با خودِ خدای رحمن است
- ۸۵ بیرون رفتگان از دایره رحمت الهی، خدا به راحتی کسی را رها نمی‌کند
- ۸۶ حساب ما در قیامت با خودِ خدای رحمن است (ادامه بحث سابق)
- ۸۷ عجز بشر در شمارش کلمات الله
- ۸۷ کلمات الله
- ۸۸ شیوه خطاب امیرالمومنین علیه السلام به کلمه سید الشهداء علیه السلام
- ۸۹ گریه تمام هستی بر سیدالشهداء علیه السلام
- ۸۹ اهمیت گریه بر سیدالشهداء علیه السلام
- ۹۰ روضه



جلسه هفتم: سفر سید الشهداء علیه السلام از سوی حق به سمت خلق برای اصلاح بشر ۹۳

- ۹۵..... فرق نظر باطنی با نگاه بوسیله چشم.....
- ۹۶..... وصال حق تعالی باطن حادثه عظیم کربلاء.....
- ۹۶..... فرق وصال و فناء با لقاء الله.....
- ۹۸..... راه رسیدن به فناء فی الله تعالی.....
- ۱۰۰..... نیاز به واسطه در ارتباط با حق تعالی.....
- ۱۰۰..... هجوم و تخریب واقعه عاشورا، تخریب مسیر هدایت بشری.....
- ۱۰۲..... جایگاه والای روضه و مجالس روضه (مطلع روضه).....

جلسه هشتم: اهل وصال در مسیر وصال تا دستگیری از بشر..... ۱۰۵

- ۱۰۷..... سفرهای چهارگانه اهل وصال، در مسیر دستگیری از بشر.....
- ۱۰۸..... توقف نکردن در مسیر توحید.....
- ۱۱۰..... سفر چهارم، دستگیری از خلق.....
- ۱۱۰..... گریه‌های ما نشان دهنده توجه اهل وصال به ما.....
- ۱۱۱..... اهمیت گریه با صدای بلند در کلام معصومین علیهم السلام.....
- ۱۱۲..... روضه حضرت علی اکبر علیه السلام.....

جلسه نهم: محاسبه عمل مؤمنین، اثر نیت در عمل مؤمن..... ۱۱۵

- ۱۱۷..... خداوند خریدار تقوای مؤمنین.....
- ۱۱۷..... ترک کبائر موجب بخشش گناهان صغیره و ناخواسته.....
- ۱۱۸..... تفاوت در محاسبه لغزش های مؤمنان و کافران.....
- ۱۱۹..... ترس شبهه افکنان از برخورد با متخصص و دین شناس.....
- ۱۲۰..... فراهم آوردن جنس برای معامله با خدا.....
- ۱۲۰..... نسبت نیت و عمل در معامله با خدا.....
- ۱۲۱..... نیت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام در اجرای فرمان الهی.....
- ۱۲۲..... اگر نیت گسترده‌تر از ظرفیت باشد، به قدر وسع عمل خیر را انجام دهید.....
- ۱۲۳..... مریضی که با نیت‌اش، در جنگ جمل یاور امیرالمؤمنین علیه السلام شد.....



فهرست مطالب

۱۲۴.....	رضایت از عمل دیگران، ما را داخل آنان می‌کند.....
۱۲۵.....	روضه.....
۱۲۷.....	جلسه دهم: انسان‌های عاقل.....
۱۲۹.....	مقدمه.....
۱۲۹.....	بندگان ویژه خداوند، عاقل‌ترین مردم.....
۱۳۰.....	وفاداری به امام، نتیجه عاقل بودن.....
۱۳۱.....	نشانه‌های «اعقل الناس».....
۱۳۱.....	۱. همه هم و غمشان، حرکت به سوی خدا و رضایت الهی.....
۱۳۱.....	۲. چشم بستن بر فضولات دنیا و صبر در دنیا.....
۱۳۳.....	نسبت ما با اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> از زبان امام زمان <small>علیه‌السلام</small>
۱۳۵.....	روضه.....



جلسه اول

عشق در زندگی انسان

مشا عشق به عبادت

آنچه که در کربلا در حول وجود حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اتفاق افتاده ریشه در سه حقیقت دارد، عشق، فراق و وصال. بعضی‌ها ممکن است از کلمه عشق رنجیده شوند بگویند ما یک چنین عنوانی در معارف الهیه نداریم. در کتاب شریف "اصول کافی" جلد دوم با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأْسَرَهَا بِجَسَدِهِ»^۱، کسی که عاشق بندگی خدا باشد، که البته وقتی آدم خدا را بشناسد خودش را بشناسد، محلی که در آن زندگی می‌کند به نام دنیا بشناسد، که این محل مجموعه‌ای از نعمت‌های پروردگار است که با هم تلفیق و نظام داده شده و شده دنیا، عاشق عبادت می‌شود. چون به این معنا می‌رسد که او که من را آفریده، او که من را سر این سفره نشانده بی‌دریغ، شایسته است که من تسلیم او باشم، شایسته است که من او را بندگی کنم. همه عشق انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام، اولیاء، به عبادت ناشی از همین سه معرفت بود، خدانشناسی، خودشناسی، جهان‌شناسی. آن‌ها دنیا را به عنوان خانه محبوب و معشوق نگاه می‌کردند، این‌جا خانه معشوق ماست، خودشان را به عنوان مهمان معشوق در این مدت عمر حساب می‌کردند که بدون اینکه ما طلبی از معشوق داشته باشیم معشوق تمام نعمت‌های لازم را در اختیار ما گذاشت.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

احسان بی منت خدا بر بندگان

طلبی هم نداشتیم، ملکش است جلوی آب و نان من را بگیرد نمی‌توانم به او بگویم چرا؟ البته این کار را نمی‌کند، بر فرض این کار را بکند به او بگویم چرا؟ می‌گوید به تو ربطی ندارد مالم است نمی‌خواهم به تو بدهم. همچنین چیزی هم اتفاق نمی‌افتد. نسبت به مجموعه نعمت‌های مادی هم هیچ منتی به انسان ندارد، «یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها»^۱ شروع نعمت‌دهی از من بوده شروع خوردن و مصرف کردن هم از تو. نه به این نعمت‌هایی که دادم منتی به تو دارم و نه در قیامت از آب و نانی که به تو دادم سوال می‌کنم، به حساب نمی‌آورم چقدر آب خوردی؟ چقدر نان خوردی؟ چقدر میوه خوردی؟ باید عبادت می‌کردی بدون به حساب آوردن نعمت‌ها می‌گویم حق بود عبادت می‌کردی، چرا نکردی؟ اما یک نعمت را به رخ تو نمی‌کشم این فرمایش امام صادق علیه السلام در توضیح یکی از آیات قرآن است: خدا بزرگتر از این است که آب و نان را به رخ کسی بکشد حتی به رخ فرعون و نمرود، به موسی علیه السلام هم نفرمود: داری می‌روی به او بگو عمری است داری نمک من را می‌خوری بیا حق نمک را رعایت کن فقط فرمود: «أذهباً إلى فرعون إنه طغى فقولا له قولا لينا»^۲ نرم با او صحبت بکنید، چه کاری دارید دشمن من است، داد سر او نکشید «لعله يتذكر أو يخشى»^۳ امید است که با حرف‌های شما از ضلالت برگردد اهل هدایت شود، و خداترس بشود و نشد ولی تا لحظه آخر عمر کاری به آب و نانش نداشت.

عشق منشأ پایداری و حرکت به سمت شهادت

این نگاه را همه انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام به پروردگار، به دنیا، به خودشان داشتند البته با این نگاه انسان عاشق عبادت می‌شود. و اما این که عرض کردم حادثه کربلا بیشتر ظاهرش در

۱. فرازی از دعای «یا من اظهر الجمیل» برای رستگاری در دنیا و آخرت.

۲. طه: ۴۳ و ۴۴.

۳. طه: ۴۴.



کتاب‌ها نوشته شده و ظاهرش هم در سخنرانی‌ها بیان شده است، یک تعدادی این‌ها هفتاد و دو نفر بودند، عده‌ای اهل کوفه بودند از چهره‌های بسیار معتبر، عده‌ای اهل بصره بودند، عده‌ای از مدینه با حضرت آمدند، یکی دو نفر اهل یمن بودند، هشت روز هم در این صحرا با دشمن صحبت کردند و نشد و کار به جنگ افتاد و از اول طلوع آفتاب صبح تا چهار بعد از ظهر جنگ طول کشید و این‌ها شهید شدند و آن‌ها هم یک عده‌ای کشته دادند بعد هم اهل بیت (علیهم‌السلام) را اسیر کردند، حتی کتاب‌های قطور هم فقط بیان ظاهر این حادثه است، اما این که چه چیز باعث شد این‌ها تن به این حادثه بدهند که قبل از حادثه همه هفتاد و دو نفر برایشان یقینی شد باید حیات‌شان را زندگی‌شان را زن و بچه و مال و کسب‌شان و کارشان، جانشان، بدنشان را تا حد قطعه قطعه شدن در زیر شمشیر دشمن ببرند، تا به حال بحثی نشده است.

وصال، مقصد شهید

همین سه حقیقت، عشق، فراق و وصال، این‌ها یک محرک بی‌نظیری در باطن مثل عشق داشتند مسیری را باید طی می‌کردند، مسیری که فراق بود تا به وصال برسند. قصد هم فقط وصال بود نه بهشت، نمی‌خواستند با پرداخت این همه به سیب و گلابی و موز و شربت و حورالعین برسند، این‌ها که برای پایین دستی‌ها مثل من و شما است، که داریم جان می‌کنیم نه برای خدا برای رسیدن به بهشت، همین جان‌کندن برای رسیدن به بهشت را هم خدا در قرآن پذیرفته است گفته باشه، «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»^۱ عیبی ندارد، ظرفیت این قدر است، عبادت داری می‌کنی نه برای من برای این که جهنم نروی؟ برای این که بهشت بروی؟ من تو را جهنم نمی‌برم، بعد هم برو بهشت، اما حال ما، قیامت با حال این هفتاد و دو نفر یکی است؟ آن‌ها مساوی با ما هستند؟ اگر آن‌ها هم به همین قصد بودند که بله با ما در یک ردیف هستند اما همچنین قصدی نداشتند، لذا ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) شب عاشورا فرمود: «لَا أَعْلَمُ

۱. اعراف: ۵۶.

أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۱، هیچ پیغمبری هیچ امامی علیه السلام، چه در گذشتگان چه در آیندگان بهتر از این هفتاد و دو نفر من را نداشتند و ندارند. یک هفتاد و دو نفر یک دست.

مقایسه اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام و اصحاب سایر ائمه

شما در قرآن مجید آیات مربوط به زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینید بخش عمده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله منافق بودند، بخش عمده‌ای سرما گرمایی بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت جنگ، می گفتند گرم است ما نمی توانیم، قرآن می گوید بهشان بگو ﴿نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾^۲ گوش نمی دهید به پیغمبر صلی الله علیه و آله آتش جهنم من گرمایش با گرمای مدینه قابل مقایسه نیست ریشه تان را قیامت می کنم. اصحاب امیرالمومنین علیه السلام را ببینید نزدیکترین شان بیعت شکنی کردند، جنگ جمل راه انداختند، اصحاب حضرت مجتبی علیه السلام را ببینید نامه‌های پنهان به معاویه نوشتند چقدر می دهی کت بسته تحویلش بدهیم؟

بعدی‌ها هم همین طور، اصحاب ائمه را ببینید که وکیل ائمه بودند در شهرها پول فراوان خمس و زکات می آمد پیش شان، می دادند مدینه، گاهی که پول‌ها زیاد بود، مصادف با شهادت یک امام علیه السلام می شد، پول‌ها را به امام بعدی نمی دادند. بین مردم هم که مورد اطمینان بودند و خیلی هم مردم بهشان وثوق داشتند می گفتند بعد از امام صادق علیه السلام امامی وجود ندارد بروید پی کارتان. این که حضرت علیه السلام می فرماید: بهتر از این‌ها را سراغ ندارم و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: گذشتگان به این‌ها نمی رسند آیندگان هم به این‌ها نمی رسند، شما خیالتان راحت باشد بهتر از این هفتاد و دو نفر زیر این گنبد هستی وجود ندارد، یک علتش همین معرفتشان بود همین عشقشان بود، همین دردی بود که از فراق معشوق می کشیدند، همین راهی بود که طی کردند برای رسیدن به وصال، باورتان نمی آید؟ این جمله امام صادق علیه السلام را دقت کنید.

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۸۵.

۲. توبه: ۸۱.



بذل جان در راه وصال

ما صدقه داریم، برای ثواب می دهند مردم، انفاق داریم، خدا می گوید از ده برابر تا هفتصد برابر تا بیشتر پس تان می دهم، نمانید، بپردازید، خمس داریم و یک عنوان هم داریم بذل، که در طلاق هم آمده یک بخش طلاق این است که زن مهریه اش را بذل می کند به مرد می گوید پول را می دهم جانم آزاد در مقابل این پرداخت هیچی نمی خواهم، نه تو را مدیون می دانم نه خودم را طلبکار بذل یعنی یک طرفه بخشیدن، یک طرفه پرداختن. امام صادق علیه السلام می فرماید: «بَدَّلْ مُهْجَتَهُ»^۱ او تمام موجودیتش را بدون توقع مزد به خدا پرداخت. ما این حال را داریم؟ نمی توانیم هم داشته باشیم اگر ما هم این حال را داشتیم که خدا همان وقت مارا به دنیا می آورد و جزء آن ها قرار می داد. اما در عین حال، حال خوبی داریم، نسبت به خودمان، چون به حضرت علیه السلام می گوییم نادیده و نشناخته می گوییم تو را قبول داریم و به تو عشق می ورزیم. چون ما که این جا نمی توانیم کاملاً عرفان به ابی عبدالله علیه السلام پیدا کنیم، نمی توانیم. یک اسمی شنیدیم، یک رسمی شنیدیم، یک کارهایی از او خبر داریم تا نقطه شهادتش، اما کی بود؟ نمی دانیم، فقط می دانیم عظمت این شخصیت چه گذشته هستی و چه آینده را پر کرده است. به کره زمین و این شش میلیارد گنهگار حرفه ای نگاه نکنید، خودتان را نگاه کنید که شما را در اواخر این قافله راه دادند، می دانیم شخصیتی است که آسمان ها، زمین، موجودات، انبیاء علیهم السلام، قبل از به دنیا آمدنش برایش گریه کردند! یعنی همه جهان قبل از او می شناختند و بعد از او هم می شناسند به این چهار تا جوجه بدبخت کره زمین نگاه نکنید که خودشان هم یک روز نشناختند، عالم را کلی ببینید، ما فقط این را می توانیم به حضرت علیه السلام بگوییم

نادیده و نشناخته ای قافله سالار ما نیز دلی همره این قافله کردیم

۱. عنه علیه السلام - فی زیارة الإمام الحسین علیه السلام یوم الأربعاء - «اللهم، إني أشهد أنه بذل مهجته فيك ليستقذ عبادك من الجهالة وحريرة الضلالة، وقد توارز عليه من غرته الدنيا وباع حظه بالردل الأدنى تهذيب الأحكام»: ج ۶ ص ۱۱۳، ح ۲۰۱؛ مصباح المتهدج: ص ۷۸۸، ح ۸۵۷ كلاهما عن صفوان بن مهران؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۱، ح ۲.

همین. کجای قافله ما قرار داریم؟ هر جا قرار داریم خوب است جای شکر دارد، خدا به ما منت دارد، هر جایش که قرار داریم. بالاخره قیامت می‌شود به ما بگویند که این‌ها هم دنبال قافله راه افتادند همین بس است. همین بس است.

و اما جای دومی که لغت عشق در معارف ما آمده، وقتی در عبور برای رفتن به صفین بعد از ظهر بود به کربلا رسید، فرمود پیاده شوید، تا صبح اینجا می‌مانیم. یعنی جا دارد که همه عالم این‌جا پیاده شوند، چون علی علیه السلام به تنهایی همه عالم است
کیستی ای آنکه همه عالمی گر تو نبودی، همه عالم نبود

لیاقت خاک کربلا برای پذیرش خون شهیدان

جا دارد همه عالم این‌جا پیاده شوند، همه عالم این‌جا شب را بیدار بمانند همه عالم این‌جا نماز بخوانند، همه عالم خاک آن‌جا را بردارند بو کنند. بعد از نماز صبح خاک را برداشت بو کرد «وَاهَا لَكَ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ»^۱ شگفتا! ای خاک! دیگر خاک دیگر در عالم در گُرات نبود که علی علیه السلام ببیند و بگوید شگفتا! نه، این خاکی که لیاقت پیدا کرده خون شما در او قرار بگیرد این خاک شگفتا! چه خاکی است؟ که حضرت علیه السلام می‌فرماید: تمام نقص‌های معنوی نمازهای‌تان را با سجده کردن بر خاک حسین علیه السلام ما جبران کنید، شما سرتان به سجده خاک حسین علیه السلام ما برسد نمازتان قبول است. خیلی‌ها هم ممکن است باور نکنند به قول خدا قیامت نزدیک است آن‌جا باور می‌کنند که این حرف‌ها درست بوده و درست‌ترین حرف‌ها هم بوده، شگفتا! ای خاک، «وَاهَا لَكَ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ»، و بعد رو کرد به لشگر با دست اشاره کرد: «هَذَا... مَصَارِعُ عَشَاقٍ»^۲، این‌جا را می‌بینید در یک آینده یک مشت عاشق از

۱. قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «وَاهَا لَكَ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به خاک کربلا فرمود: چه خوشبویی ای خاک! در روز قیامت قومی از تو بپاخیزند که بدون حساب و بی درنگ به بهشت روند.

۲. «هَذَا وَ مَنَاحِ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْتَقُفُّهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ» حضرت علی علیه السلام روزی گذرش از کربلا افتاد و فرمود: اینجا (کربلا) قربانگاه عاشقان و مشهد شهیدان



اسب سرنگون می‌شوند می‌افتند روی این زمین، عنوان دیگر هم انتخاب نکرد، این عشق است. این‌ها اصل عشق هستند.

بالاترین درس برای سالک در به پایان رساندن جاده فراق و رسیدن به وصال معشوق، کربلاست. این قدر هم این عشق در آن‌ها قوی بود که هیچ عنصر زنده و مرده زیبایی این عشق را از آن‌ها نتوانست بگیرد که این عشق را گره بزند به خودش، غیر از این عشق‌های کوچه بازاری است که یک زیبایی را می‌بیند عاشق می‌شود بعد یک زیبای دیگر می‌بیند به کل از آن قبلی دلش می‌برد و دلبسته او می‌شود، این عشق اصیل‌ترین عشق بود و آینه که همه عناصر مرده و زنده را در این آینه می‌دیدند زیبایی ندارند تمام آرایش ظاهری است و بعضی‌هایش آرایش قلبی است اگر این آرایش را پاک کنند زیر آرایش دیو است، زیر آرایش حیوان است، «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ»^۱، این‌ها این چشم را هم پیدا کرده بودند.

علت عشق آیندگان به اهل بیت در حالی که آنها را ندیدند

لذا آن‌هایی که از زمان پیغمبر ﷺ بودند آن‌هایی که بعد به دنیا آمدند، آن‌هایی که حتی زمان امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ را ندیدند و زمان ابی عبدالله ﷺ به دنیا آمدند تمام‌شان در این عشق ثابت بودند، هیچی جلب‌شان نکرد، عشق ماندگار. چون معشوق این عشق ماندگار است، معشوق این عشق ابدی است، معشوق این عشق کلیددار هستی است معشوق این عشق تمام چرخ‌ها را به حرکت می‌آورد، دیگر کدام معشوق را غیر از

→

است شهیدانی که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی‌رسند بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۱. عنه ﷺ: «و آخر قد تسمى عالما و ليس به... فالصورة صورة إنسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيبته، و لا باب العمى فيصده عنه، و ذلك ميث الأحياء نهج البلاغة» الختبة ۸۷ امام علی ﷺ و دیگری که عالمش خوانند، اما عالم نیست... صورتش صورت انسان است و دلش دل حیوان نه راه هدایت و رستگاری را می‌شناسد تا آن را ببیند و نه راه ضلالت را تا از آن دوری گزیند پس او مرده زندگان است.

این با این ویژگی‌ها پیدا کنند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ یک معشوق بقیه را باید پیوند محبتی داشته باشید نه پیوند عشقی پیوند عشقی جای دیگر غصب عشق است، به حرام مصرف کردن عشق است.

«هَذَا... مَصَارِعُ عُشَّاقٍ»، خدا پرده را از جلوی چشم قلب علی علیه السلام برداشته بود و عین حادثه را نشان داد، گفت ببین، ببین که تربیت شده تو چه کار می‌کند! ببین آن بچه‌ای که از دامن همسر تو زهرا علیها السلام شیر خورده چه می‌کند! «هَذَا... مَصَارِعُ عُشَّاقٍ»، این جای افتادن عاشقان است. یک حرف دیگر باقی ماند که حرف بسیار ریشه‌داری است آن چه تا الان شنیدید دیدید متکی بر روایات و معارف الهیه بود، کلمه عشق را در «کافی» دیدید، در فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام دیدید. چه کردند برای رسیدن به وصال؟ که کوفه از دشمن پرسیدند درگیری چگونه بود؟ گفت اسم درگیری و جنگ را نیاور اگر مرگ لقمه تلخی است که همه می‌گویند تلخ است، این لقمه رادر گلوی شیر درنده گذاشته بودند این‌ها برای به چنگ آوردن این لقمه با هم مسابقه می‌دادند که بپرند در دهان شیر و این لقمه را بچشند این بار فراق تلخ را تمام کنند.

عاشق حسین علیه السلام از مرگ نمی‌ترسد

اگر عملاً، اخلاقاً و کسباً، حسینی هستید نباید از مرگ بترسید، روز عاشورا فرمود یارانم یا «بَنِي الْكِرَامِ»^۲ اسم پدرها و مادرهایشان را نبرد، گفت: ای فرزندان! همه ارزش‌ها، یا «بَنِي الْكِرَامِ» مرگ امروز برای ما یک پل عبور است، که ما با شهادت از این پل یک چشم به هم زدن رد می‌شویم و به دامن معشوق آویخته می‌شویم، مسابقه مرگ بود، موتور این مسابقه هم عشق بود، ولی یک حرف این‌جا می‌ماند این عشق از کجا پدید می‌شود؟ یک علت دارد، یک سبب دارد، یک عامل دارد، آن عامل چیست؟ ببینید در عشق‌های معمولی

۱. توحید: ۱.

۲. معانی الأخبار، ج ۳، ص ۲۸۸.



و ظاهری، زیبایی که طرف می‌بیند عامل شعله‌ور شدن این عشق می‌شود، اما در عالم معنا عشق «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»^۱، جلوه‌ء تام معشوق به قلبی که اتفاق می‌افتد، طرف مقابلش را گرفتار عشق خودش می‌کند، یعنی مبدأ این عشق معشوق است نه عاشق، عاشق تا قبل از تجلی معشوق عاشق نمی‌شود، چون زیبایی را نمی‌بیند چیزی را نمی‌بیند، اما زمانی که معشوق تجلی می‌کند، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این جلوه آتش برافروخته شده معشوق در قلب عاشق است، با عاشق چه می‌کند؟ کاری با عاشق می‌کند که عاشق از خود بیرون می‌آید، بی‌خود می‌شود، و چنان تسلیم معشوق می‌شود که در این تسلیم سر از پا نمی‌شناسد، و در این حالت که خودش را به حقیقت حس می‌کند در همه چیز مادون معشوق است و خود را نسبت به معشوق کسی می‌بیند که همه چیز را کم دارد، شروع می‌کند با معشوق مناجات کردن، که معشوق من در برابر تو از خودم چیزی ندارم، من دهان گدایی‌ام باز است به من عطا کن، آن وقت در این‌جا معشوق نسبت به عاشق غوغا می‌کند و این هم کار هر کسی نیست.

حسین علیه السلام عشق حقیقی عالم

حرفم را تمام کنم خیلی حرف زدم یک دنیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام و وضع این انسان‌های بی‌نظیر حرف زدم، چقدر زیاد گفتم، از اهل دلی پرسید عشق چند حرفی است؟ گفت این که جای سوال ندارد عین و شین و قاف سه حرف است، گفت اشتباه می‌کنی، گفت: نمی‌فهمم؟ نمی‌فهمم اشتباه می‌کنم؟ تو اشتباه می‌کنی بردار این کلمه را بنویس جدا جدا اصلاً بنویس عین شین قاف سه حرف است، گفت هیچ کس نفهمیده آن‌هایی هم که فهمیدند گم هستند در تاریخ، عده کم‌شان پیدا هستند عشق در این عالم چهار حرفی است گفت: من تا حالا نشنیدم و در هیچ کتابی ندیدم بخوان ببینم چهار حرفی را گفت حسین علیه السلام، چهار حرف.



سفرهای چهارگانه صالحان و مصلحان

عشق چهار حرفی است، نمی‌دانم چقدر را به ما چشانند اگر به اندازه یک قطره آب هم به ما چشانده باشند همه دنیا را به ما دادند، همه دنیا را به ما دادند. توانش را نداریم از تو شکر کنیم که باز ما را به دهه عاشورا کشاندی، ملک الموت را نفرستادی ما را ببرد، تو شکر نداریم که به ما نعمت گریه را عنایت کردی، هیچ باغی را بدون آب نمی‌خرند، هیچ زمین کشاورزی را بدون آب نمی‌خرند وقتی می‌آیند قولنامه بنویسند هی می‌پرسد خریدار چند سنگ آب دارد؟ در این باغ وجود ما چه آبی را جاری کردی؟ کدام آب در این عالم قیمت گریه بر حسین علیه السلام را دارد، کدام آب؟

عشق از کجا آمده از ناحیه معشوق، کار هر کسی هم نیست،

عشق بازی کار هرشیاد نیست این شکار دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است (طالب حق را حقیقت لازم است)

نمی‌دانم من که هنوز در دوره عمرم مخصوصاً این سال‌های آخر تا الان لیاقت را در خودم پیدا نکردم نمی‌دانم به چه لیاقتی دل ما را با ابی عبدالله علیه السلام گره زده؟ به چه لیاقتی اشک چشم ما را جاری کرده؟ نمی‌دانم، حتما مفتی با ما معامله کرده،

عاشقی را قابلیت لازم است طالب حق را حقیقت لازم است
شاهد این مدعی خواهی اگر بر حسین علیه السلام و حالت او کن نظر
روز عاشورا در آن میدان عشق (کرد رو را جانب سلطان عشق)

همه آن جنگ و درگیری ریشه در همین داشت روز عاشورا چو در میدان عشق کرد رو را جانب سلطان عشق، کجا جانب سلطان عشق رو کرد در گودال، معراج او برخلاف معراج همه انبیاء علیهم السلام گودال بود، انبیاء علیهم السلام به آسمان معراج رفتند حسین علیه السلام آسمان را آورد در گودال، حسین علیه السلام جان!

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ﴾^۱ موسی علیه السلام را من کشیدم طرف خودم، گفتم بیا، ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^۲ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را من بردم معراج حسین علیه السلام گودال

۱. اعراف: ۱۴۲.

۲. اسراء: ۱.



بود، هفت آسمان را به گودال کشید دورش طواف کنند و خدا را به گودال آورد، بهش نگفت بیا گفت من خودم می‌آیم.

روز عاشورا در آن میدان عشق (کرد رو را جانب سلطان عشق)

جدا نبود دیگر، پیشش بود معشوق، به خود معشوق قسم کلامش کلام حضوری بود، کلام حاضر با غایب نبود، کلام حاضر با حاضر بود، کلام شاهد با مشهود بود، کلام عاشق با معشوق بود، "کرد رو را جانب سلطان عشق" حالا دارد با معشوق عاشقانه حرف می‌زند کمترین غصه‌ای در این گفتگو نیست، عشق محض است، کرد رو را جانب سلطان عشق،

بارالها این سرم این پیکرم این علمدار رشید این اکبرم

این سکینه، این رقیه، این رباب این عروس دست و پا خون در خضاب

این من و این ساربان، این شهردون این تن عریان میان خاک و خون

چی کار کردم برایت، چه گل‌هایی را به پایت ریختم، به دامان معشوق آویخته، گل و لاله بر مقدمش ریخته، عاشق تمام شد حرفش، گفت دار و ندارم را ریختم به پایت حالا نوبت معشوق است جوابش را بدهد

پس خطاب آمد زحق کی شاه عشق ای حسین یکه تاز راه عشق

گر تو بر من عاشقی ای محترم پرده برکش من به تو عاشقترم

خود بیا که می‌کشم من ناز تو عرش و فرشم جمله پا انداز تو

لیک خود تنها در بزم یار خود بیا و اصغرت ع را هم بیار

جلسہ دوم

عشق بہ امام حسین علیہ السلام راہ وصل بہ

خدا! مجالس حسینی

آثار دنیوی و اخروی سیدالشهداء علیه السلام

شنیدید باطن حادثه کربلا و مایه و سرمایه‌ای که این حقیقت بی‌نظیر را که در هیچ روزگاری سابقه نداشته به وجود آورد عشق و فراق بود و امید صددرصد به وصال معشوق. این مایه و سرمایه آثار ابدی از خودش پدید آورد که شکلی از این آثار در دنیاست و آن همانی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»^۱، ظاهراً که این تعبیر را پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره شخص دیگر ندارد، دارد «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۲، اما اختصاصاً حضرت حسین علیه السلام را جدای از اهل بیت علیهم السلام سفینه نجات معرفی کردند و مصباح هدی، کلمه «مصباح» در آیه نور است در قرآن است معنی ظاهرش این است که حسین علیه السلام چراغ راه مردم است از دنیا تا رسیدن به دو حقیقت، جنت الله و رضایت الله، با این قافله سالار هر کسی حرکت کند که حرکت عبارت از اقتدای به اوست، قطعاً به جنت الله و رضایت الله خواهد رسید. آثار آخرتی این حادثه عظیم هم در روایات و در تاویل آیات قرآن بیان شده است.

نجات یقینی و سریع حسینی‌ها

گرویدگان به او در قیامت از کلّ اهل نجات زودتر نجات پیدا می‌کنند و کار گرویدگان به او در قیامت از کار دیگران آسان‌تر و راحت‌تر است، نه در دنیا و نه در آخرت هیچ جزئی حتی

۱. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۵۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.

۲. کنز العمال، ج ۳۴۱۷۰.

از آنچه که پیوند با این حادثه دارد را از نظر دور نداشتند، هیچ جزئی. من عالمی بود در اصفهان که او را دیده بودم. در پنج رشته علوم الهی تخصص بالایی داشت، می توانست یک گوشه بنشیند و حکومت دینی داشته باشد ننشست، با همه بار علم و معرفتش از جوانی خودش نوکری و خادمی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را انتخاب کرد و گفت می خواهم برای ایشان روضه خوان بشوم. حالا علمم پنهان شود به عنوان یک عالم مهم شناخته نشوم برایم مهم نیست. نگویند من عالم هستم آن که دلم را شاد می کند این است که بگویند این روضه خوان حسین علیه السلام است علمم و درسم شادم نمی کند، بعد هم به آنها شک دارم که اصلاً وسیله نجات من هست یا نه؟ اما اینجا یقین صد درصد دارم که اهل نجات هستیم.

هر جا دعوتش کردند وقت داشت گفت: روی چشمم. صبح، بعد از ظهر، شب، ده، شهر، خانه فقیر، خانه یتیم، وقت داشت می گفت: روی چشمم. چون می گفت: اینها نمی دانند دارند چه کار می کنند من که می دانم متمسک به چه کشتی نجاتی هستیم، با همه عشقم می گویم چشم، پیرزنی که من را دعوت می کند می گوید می خواهم روضه بخوانم، دوست دارم "حسام الواعظین" برایم منبر برود من هم اهل سوا کردن نیستم مهم ترین مجالس شلوغ را منبر می روم، فرصت باشد برای آن پیرزن نود ساله هم منبر می روم، چون برایم فرقی نمی کند در نتیجه بخشی. چون می دانم اگر بتوانم و به آن پیرزن و پیرمرد قد خمیده بگویم نه این دستگاه، دستگاهی است که نه من را معذور بدارند، ممکن است قیامت بگویند غلط کردی! گفתי نه، اینجا دستگاه حسین علیه السلام بود، تو حق نه گفتن نداشتی. یک سید کاسب جزء آمد سراغم گفت ده شب منبر می خواهم، گفتم: چه ساعتی بیایم؟ ساعتی را به من گفت، گفتم می توانم بیایم، خانه معمولی، جمعیت کم، چند شب را رفتیم یک شب

۱. محمدرضا حسام الواعظین در سال ۱۳۰۰ ق (۱۲۶۱ ش) در محلّه پا قلعه اصفهان چشم به جهان گشود پدرش حاج میرزا محمد علی علاقه بند از محترمین اهل منبر اصفهان بود که سالها در این شهر به وعظ و ارشاد و هدایت مردم مشغول بود به نوشته حجت الاسلام سید حسین مدرّس نجف آبادی: «میرزا محمد علی از ابتدای جوانی صاحب قریحه و استعدادی سرشار در وعظ و خطابه بود او در درس خارج فقه و اصول آیت الله سید محمد نجف آبادی حضور یافت تا به مقام اجتهاد رسید و بسیاری از مسائل اختلافی را به اجتهاد خود عمل می کرد»



یک مقدار مجالس قبل معطلم کردند نه اینکه خودم معطل کنم، با عجله به جلسه او راه افتادم، آن وقت هم ماشین نبود شصت سال پیش، سه چهار تا را در مسیر دیدم گفتند دیر کردی تمام شد کسی نیست نرو، گفتم می‌روم، سه چهار تا دیگر را دیدم دیگر به من یقین دادند که پیرمرد بساط را جمع کرد شامش را خورده و خوابیده دیگر فردا شب بیا، نرفتم. خودش تعریف می‌کرد خودش آدم بسیار لایق و بزرگی بود، انگار الان چهره‌اش روبروی من است، ارواح خودشان را نشان می‌دهند، و آگاه هستند

آگاهی ارواح

در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله با یکی از دوستانم نشسته بودم رو به ضریح، دیدم او تسبیحش را درآورد شروع کرد به حمد و سوره خواندن فکر کنم همه تسبیح را خواند صد تا حمد و سوره، بنا بود فردا هم روزه بگیریم سه روز در مدینه، صبح که می‌خواستیم بیاییم حرم گفت: چیز عجیبی برایم اتفاق افتاد گفتم چی؟ گفت: دیروز در حرم که نشسته بودم گفتم برای کل همکارهایی که با آنها دادوستد داشتیم و مُردند یکی یک حمد و سوره بخوانم، خواند رسیدم به یک همکارم که اذیت شده بودم از دستش، گفت نخواندم بعدی را خواندم، گفت کنار این حرم دیشب خوابش را دیدم، گفت بی‌انصاف در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله من را یاد کردی و برایم حمد و سوره نخواندی خیلی آدم بی‌وفایی هستی من اذیت کردم تو را تو چرا من را اذیت کردی؟، گفت می‌خواهم بروم فقط برای او مشرف شوم از او گذشتم می‌خواهم بروم قرآن و حمد و سوره بخوانم. ارواح اشراف به ما دارند نه کاملاً در دنیا هستند و نه کاملاً در آخرت هستند، یک چشمی می‌خواهد باز بشود آن‌هایی که سال‌ها با ما بودند و گریه کردند ببینند که الان روحشان در این مجلس حاضر است. و حسرت می‌کشند حسرت، که خدایا اگر امکان دارد که ندارد ما را برگردان، یک بار دیگر به این مجالس برویم.

مقام بالاتر در بهشت بخاطر گریه بر حسین علیه السلام

آقازاده «علامه امینی» صاحب «الغدیر»، من با ایشان محشور بودم من از او پرسیدم که شنیدم پدران گفته علامه مجلسی به اندازه یک پیغمبر غیر اولوالعزم به دین خدا خدمت

کرده، گفت بله پدرم همیشه می‌گوید، اما پدر خودش، گفت: من پدر را یک بار خواب دیدم از مقامی که در عالم آن طرف داشت شگفت‌زده شدم، فکر کردم این مقام برای کتاب «الغدیر» است یا برای کتاب «حمد» است، یا برای کتاب «شهداء الفضیلة» است، گفتم بابا خیلی کار و بارت عالی است این محصول کدام کارت است؟ گفت طولانی ماندن در حرم ابی عبدالله علیه السلام و گریه کردن. به او گفتم آقا راه کربلا چند سال است به روی ایرانی‌ها بسته است، کسی نمی‌تواند بیاید کربلا یکی‌اش خود من، گفت: نه راه بسته نیست، در همین تهران که هستی بگرد جلسه ابی عبدالله علیه السلام بین کجاست برو شرکت در جلسه شرکت در حرم است، گریه‌ات هم بکن زیاد هم گریه کن، بعد هم ائمه ما به ما اعلام کردند از شما روایات در کامل الزیارات است، این کتاب روی سر همه فقها و علمای بزرگ ما در هزار و دویست سال است این کتاب کم نظیر است در آنجاست، ائمه ما توقع معمولی گریه کردن و عادی گریه کردن را از ما ندارند، ابدأ. ائمه ما دعایشان این است خدایا این فریادهای بلند، این گریه‌های با ناله، این‌ها را مورد رحمتت قرار بده. این توقع ائمه ماست.

سید الشهداء علیه السلام خزانه دار خداوند

حد ابی عبدالله علیه السلام به شاهراه است، بین ابی عبدالله علیه السلام و خدا راه میانبر است، حسین علیه السلام طیب طیبیان است، در یک کلمه که فرصت تفسیرش را ندارم در کل این عالم ابی عبدالله علیه السلام کلیددار خزائن خداست. به او هم اجازه دادند خزانه را باز کن به هر کسی هر چی می‌خواهی بده. این جلسات را عادی نگاه نکنید، به جان ابی عبدالله علیه السلام برگزارکننده این جلسات شخص پروردگار است، نه این‌هایی که دارند می‌دوند نه این‌هایی که از سحر بیدارند برای پذیرایی از شما، نه این‌هایی که منبر می‌روند، حتی آن‌هایی که کمک مالی به این جلسات می‌دهند، کار خودشان و دلشان و دستشان نیست، پولشان را پروردگار جدا می‌کند و می‌آورد در این دستگاه این پول پول خاص است، پول ویژه است لذا بعضی از پول‌ها هر چی صاحبانشان فشار به خودشان می‌آورند به این‌گونه جلسات یک کمک



گسترده بکنند در دل خودشان نه و نو(نه) می آید این نه و نو را خدا می گذارد که پولت را
ببر جای دیگر این پول به درد کار حسین علیه السلام من نمی خورد.
غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز^۱

حضور امام زمان علیه السلام در میان عزاداران حسینی

خدا می داند آثار قیامت چیست؟ متصلین به کربلا چیست؟ عادی ندانید خودتان را در این
ساعات عزاداری یکی از مراجع کم نظیر شیعه علامه «بحرالعلوم» است که یک بار در
یکی از ایوان های صحن ابی عبدالله علیه السلام نشسته بود یک دسته خاصی که فقط سالی یک
بار می آیند کربلا این ها از در صحن وارد شدند دیدند علامه «بحر العلوم» عمامه اش را
پرت کرد، عبایش را پرت کرد، عبایش را درآورد پابرهنه دوید، در این دسته. آن ها می زدند
مشت می خورد به علامه بحرالعلوم. هل می دادند در فشار بود با این ها رفت حرم و از آن
طرف برگشت با چشمی مثل کاسه خون آمد، لباس هایش را پوشید، گفتند به شما
نمی دیدیم! فکر می کردند وقار مرجع تقلید و عظمت مرجع تقلید اجازه این کار را نباید
بدهد، اما یک مرتبه سر و پای برهنه افتاد داخل این جمعیت، گفت چی دارید به من
می گوئید؟ من نشسته بودم این گروه را نگاه می کردم امام زمان علیه السلام را با پای برهنه بین
این ها دیدم امام زمان علیه السلام داشت به سرش می زد من کی هستم؟ من کی هستم؟! جداً هر
کسی فکر می کند قیامت کاری برایش انجام نمی دهند بلند شود برود، می نشیند چه کار
؟ خدا آدم ناامید را دوست ندارد، آدم دلسرد را دوست ندارد، گریه بر او همانی است که از
قدیم در گوشمان خواندند گریه بر هر درد بی درمان دواست، اما کدام گریه؟

قرآن درباره مردم مؤمن در ده آیه می گوید آخر آن ده آیه می گوید: «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ»^۲ این ها ارثی که در قیامت نصیب شان می شود «فردوس» است، نمی دانیم کجاست؟

۱. حافظ شیرازی.

۲. مومنون: ۱۱.



در آنجا ابدی هستند، این ارث‌بری برای مومن است فقط. ما در آیات دیگر این عنوان را نداریم. هر وقت صبح، سحر، نیمه شب، امیرالمومنین علیه السلام چشمش به ابی عبدالله علیه السلام می‌افتاد، این‌جوری با او حرف می‌زد «یا عبرة کل مؤمن»^۱، ای وجود مقدسی که باعث گریه هر مومنی در این عالم هستی یعنی بین گریه‌کن بر ابی عبدالله علیه السلام طبق گفته امیرالمومنین علیه السلام و قرآن راه مستقیم به سوی فردوس است.

کاری دیگر از دستمان بر نمی‌آید، یک کار این است که محل را آماده بکنیم، کار این است که پولی بدهیم کار این است که بیاییم بنشینیم، کار این است که بیاییم گریه کنیم، کاری دیگر الان از دستمان بر نمی‌آید، نمی‌دانم مصلحت بوده ما را این روزگار به دنیا بیاورد، وگرنه با این حال و وضع و دلی که داریم کربلا بودیم فکر می‌کردید تنها می‌گذاشت؟ نه، نه.

ادامه داستان

حسام می‌گوید ناامید شدم از آن روزه چون بیش از ده نفر به من گفتند کجا می‌روی؟ تمام شده فردا شب. گفت: آمدم خانه کسل، ناراحت، چرا نرسیدم به این روزه؟ خودم را سرزنش می‌کردم، خوابم برد - من واسطه دوم نقل این جریان هستم خواب بودم - خدمت وجود مبارک صدیقه کبری علیه السلام رسیدم، دیدم لحنش با من، لحن ملامت و لحن غیرمعمولی است. حسام! صاحب مجلس معطلت بود، چرا نرفتی؟ یک چرا نرفتی به من گفت زهرا علیه السلام دلم ریخت. خوابتان نبرد صبح‌ها، کار تا زنده هستیم هست، یک روز هم این‌گونه مجالس را هر جا هستید از دست ندهید، «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»^۲ بدوید می‌خواهم ببخشم‌تان این قرآن است، هیچ‌کس هم نداریم در جلسه بگویند نه، من گناهی ندارم، می‌داند که همه ما گناه داریم ولی امر می‌کند «سَارِعُوا» بدوید، بشتابید، می‌خواهم شما را ببخشم، روایات زیادی می‌گوید: گریه بر ابی عبدالله علیه السلام عامل آمرزش گناه است، یعنی تمام شدن جلسه پاک می‌رویم بیرون، خدا ما را می‌شوید در این جلسات، خدا ما را می‌شوید.

۱. کامل الزیارات، باب سی و ششم.

۲. آل عمران: ۱۳۳.



﴿سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ باید پاک بشویم با این گریه ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۲ تا بهشتی که پهنای آسمانها و زمین است در اختیارتان قرار بدهم وقتی می‌خواست به دنیا بیاید دنبال قابله رفتند در این خانواده، برای اینکه پروردگار مقرر کرده بود از خانه خود ابی عبدالله علیه السلام قابله بیاید، بچه‌ای که هنوز به دنیا نیامده خانه‌اش کجا بود؟ همه روایات حتی اهل سنت نوشتند قابله‌اش «لعیا» یکی از کارگردانان خدا در بهشت است و او صاحب خانه بود و خدمتکار خانه‌اش آمد برای زائودن. بیایید با گریه ببخشم شما را بعد بهشت را در اختیارتان قرار بدهم بهشت ملک اوست، خانه اوست مال اوست بدون او هم هیچ لذتی برای بهشت وجود ندارد، لذا روز قیامت به این هفتاد و دو نفر خدا بعد از آوردنشان در محشر می‌گوید شما هیچ پرونده‌ای ندارید بروید، می‌گویند: خدایا ما را با حسین علیه السلام بفرست، حالا چرا سریعاً ابی عبدالله علیه السلام را نمی‌فرستد، برای اینکه حسین علیه السلام در محشر نگه می‌دارد برای کار ماها ما را ول می‌کنند می‌روند، این جور نیست، شصت سال هفتاد سال ما با سر با اشک با پا دنبالشان بدویم بعد هم قیامت بگویند التماس دعا خودتان می‌دانید و خودتان، این نیست.

ادامه داستان

گفتم خانم من بی‌علت نرفتم، دو بار چهار پنج تا به من گفتند جلسه تمام شده نرو فایده ندارد گفت: من دیدم کسی دیگر در آنجا نیست نرفتم. فرمود بود، گفت مردم به من گفتند کسی نیست فرمود مردم نمی‌دیدند، من آنجا بودم. من منتظر بودم بیایی روضه بخوانی برای بچه‌ام گریه کنم. مثل اینکه روضه خواندن ماها را دوست دارد زهرا علیه السلام ما می‌خوانیم گریه شما را هم دوست دارد شما هم گریه کنید، حسین علیه السلام جان.

دل بریدن ز تو بُود مشکل، نه! اصلاً دل بریدن ز تو باشد محال. این همه جریانات گناه سی سال است تمام دنیا را در تصرف گرفته است، سیل گناه بسیاری را بُرد و ما را نبرد،

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. آل عمران: ۱۳۳.



دل بریدن ز تو بود محال، تو را با چی عوض بکنیم، اصلاً تو عوض داری؟ تو کسی هستی که امامان بعد از تو بهت گفتند: «بنفسی و مالی و اولادی و ولدی» جانمان جان زن و بچه‌مان، مالمان هر چی داریم فدای تو، هر چی داریم.

برپایی خیمه عزای حسین علیه السلام در سرتاسر عالم

تا خداوندی خدا برجاست خیمه شاه کربلا برپاست

یک دفعه فقط در این جمع یک دانه علم سرنگون شد یک دفعه آن هم علم علمدار بود. چی شد سرنگون شد، چون دستش را قطع کردند، یک دانه علم بیشتر که نبود، به جای آن یک علم سرنگون شده الان علم‌هایی که سردرها کنار تیرهای چراغ‌برق در ایران در عراق پاکستان اروپا و امریکا می‌زنند و بلند می‌کنند قابل شمردن است؟ یک علم افتاد چه خبر بوده؟ این حادثه یک دانه پیراهن از بدن بردند اما میلیون‌ها پیراهن مشکی به جایش نشانند، یک پیراهن که بیشتر نبردند، پیراهنی را که بردند خواهرش باور نمی‌کرد، به جای آن یک پیراهن چقدر پیراهن، هفت هشت ده تا خیمه را آتش زدند، اما به جایش ببینید چقدر خیمه سرپاست، دو روز جلوی آب را گرفتند اما ببینید چقدر در خیابان‌ها ایستگاه صلواتی، سقاخانه، بی‌اختیار می‌گویند آقا بیا بخور به یاد ابی عبدالله علیه السلام. هشتاد و چهار زن و بچه گریه کردند تازیانه خوردند، اما الان میلیون‌ها چشم دارد گریه می‌کند، جلویشان تعظیم می‌کنند خوش آمدید خدا قبول بکند، به جای آن هشتاد گریه‌کن حالا چقدر گریه‌کن گذاشته.

این گریه‌ها مجانی نیست، این جاری شدن اشک‌ها کار خود خداست، این اشک‌ها شعبه اشک‌های روز عاشورا است، این اشک‌ها شعبه اشک زینب علیه السلام و سکینه علیه السلام است جاری شده، نوبت حالا این اشک‌ها به ما رسیده است وای حسین علیه السلام، وای حسین علیه السلام.

روضه

روز دوم محرم است حادثه‌ای که امروز اتفاق افتاد این بود جلوی این‌ها را گرفتند گفتند پیاده شوید نمی‌گذاریم مدینه بروید، مکه بروید، شرق بیابان بروید، غرب بیابان بروید، باید



بمانید تا دستور از کوفه برسد، پیاده شدند، خیمه زدند، آزاری هم ظاهری ندیدند، فقط جلویشان را گرفتند که نروید، بیشتر از هشت روز در این بیابانی که پیاده کردند نبودند، اما بعد از هشت روز وقتی می‌خواستند بروند چه رفتنی؟ با تازیانه و کعبنی ریختند زن‌ها و دخترها و بچه‌ها را سوار کنند، یک نهیب زینب کبری علیها السلام زد کنار، اجازه نمی‌دهم دست شما نامحرمان به بازوی این زنان و دختران برسد، از روی چادر با نهیب زینب علیها السلام همه فرار کردند، شتر بلند است مسافر را می‌خواهند سوار کنند باید بخوابانند خواهرش را صدا زد به کلثوم علیها السلام گفت کمک بده شترها را بخوابانیم، در هر محملی زیر بغل خانمی را گرفتند سوار کردند، یک بچه کوچک و متوسط هم کنارش گذاشتند، گفتند بچه را دلداری بدهید، همه سوار شدند، دارید نگاه می‌کنید یا نه، یا فقط می‌شنوید وای حسین علیه السلام، فقط دو تا خواهر ماندند، به کلثوم علیها السلام فرمود بیا کمکت کنم تو هم سوار شو، او هم سوار شد، دشمن دارد نگاه می‌کند، خانم‌ها و بچه‌ها سر از محمل بیرون کردند ببینند عمه می‌خواهد چه کار کند، کجایی ای هواداران ببندید محمل زینب علیها السلام، کجایی ای کسی که رکاب برابیم می‌گرفتی؟ کجایی، قطعه قطعه روی خاک است؟، اکبر علیه السلام نیست کجایی کسی که زیر بغلم را می‌گرفتی؟ دیگر دست ندارد، دیدند به جای سوار شدن دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت نمی‌خواهم بروم دارند ما را می‌برند، بی‌وفا نیستیم، مارا می‌برند. وای حسین علیه السلام، مسافر می‌خواهم صورتت را ببوسم دستم نمی‌رسد سرت بالای نیزه است نمی‌گذارند می‌خواهم خودت را ببوسم جای درستی نداری چی کار کنم با این دلم؟، آرام بدن را زمین گذاشت دو تا کف دستش را دو طرف بدن گذاشت به حال سجده دارید می‌بینید یا نه، خم شد لبها را به گلوی بریده گذاشت.

جلسه سوم

قرار گرفتن عشق در ظرف پاک

درجات محبت و عشق

در نوشته‌های اهل حال، اهل دل، اهل خدا آمده که آیه شریفه «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱ از این «أَشَدُّ حُبًّا» می‌شود استفاده کرد که محبت مثل بسیاری از حقایق مراتب گوناگونی دارد، علت مراتب گوناگون داشتن محبت هم طبق آیات و هم طبق روایات گوناگون بودن و مختلف بودن ظرفیت‌هاست. محبت عادی داریم محبت بهیمی^۲ داریم، محبت طبیعی داریم، محبت متوسط داریم، و طبق آیه محبت اشد داریم، «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»، چون این «أَشَدُّ حُبًّا» جایی دیگر جای تحقق ندارد، باید معشوق جامع همه کمالات باشد جامع همه زیبایی‌ها باشد، جامع همه ارزشها باشد و عاشق هم در حد ظرفیت و قابلیت خودش عارف به معشوق باشد تا این «أَشَدُّ حُبًّا» ظهور و طلوع کند.

عشق، قله محبت

نکته‌ای که در اینجا گفتند این است که: «أَشَدُّ حُبًّا» به معنای عشق است عشقی که قله محبت است، اوج محبت است، و این عشق لله که بستر آن معرفت بالله است در هیچ میدانی که میدان مخالفت با این عشق باشد شکست نمی‌خورد باقی است برقرار است، چرا

۱. بقره: ۱۶۵.

۲. حیوانی.

که خود این عشقِ برخواسته از معرفتِ بالله، نور است، و با کمک این نور است که عاشق در میان تمام جریانات تلخ و شیرین اجتماعی برای معشوق ثابت قدم می‌ماند و به خیالش هم نمی‌آید که معشوق را ازدست بدهد به خیالش هم نمی‌آید که معشوق را با دیگری عوض و جابجا کند.

عشق ظرف پاک می‌خواهد

این عشقِ لله ظرف پاک می‌خواهد، ابا دارد امتناع دارد واقعاً اینکه در ظرفی که دارای ظلمت بخل و حسد و طمع و ریا و دورویی و کینه است بنشیند، ذاتش ابا و امتناع دارد لذا شما می‌بینید بخیل از طریق مال امکان ارتباط برقرار کردن با خدا را ندارد. نسخه خدا اعلام می‌کند خمس واجب است، زکات واجب است انفاق واجب است نفقه واجب است پرداخت مهریه در قرآن است واجب است، پرداخت دین واجب است، اما بخیل نمی‌تواند در کنار مالش با وجود مقدیس معشوق و خواسته‌های او ارتباط برقرار کند. معلوم می‌شود که این عشق ابا داشته امتناع داشته که در این قلب کرسی بزند و سلطان این قلب بشود، ذاتش ابا داشته. حالا توضیح زندگی عاشقی که محرکش معرفت بوده و ظرف قلب پاک‌تر از دانش و هوش و آب بوده در او یک پرونده بسیار گسترده‌ای است.

عشق نباشد انسان متوقف می‌شود

عشق به معشوق حقیقی نباشد آدم متوقف است، در عبادت متوقف است به خاطر کبر، متکبر نمی‌آید رکوع و سجود واقعی بکند رکوع و سجود منافقانه می‌کند وضو می‌گیرد مسجد هم می‌آید نماز هم می‌خواند به پیش نمازی مثل پیغمبر ﷺ هم اقتدا می‌کند همان زمان هم آیه می‌آید ﴿قَوْلٌ لِّمُؤْمِنِينَ﴾^۱، یک چاهی در دوزخ است که هفت بار در قرآن هفت طایفه را اسم برده در این چاه هستند یک طایفه هم همین نمازگزاران متکبر ریاکار هستند که نمازشان لله نیست، یا للنفس است یا برای گول زدن یک جامعه است

۱. ماعون: ۴.



برای گول زدن یک ملت است یا برای بسترسازی برای خیانت به اطرافیان یا به یک ملت و به یک جامعه است.

نگاه خدا به قلب و آنچه در آن است

از قدیم هم اهل دل می‌گفتند: «خوشا آن دل! که دلدارش تو گردی»^۱ و گرنه اگر دلداری مثل تو نداشته باشد باید غذای سگان و خوکان بیابان بشود. این گوشت خالی به چه درد می‌خورد که سنگینی‌اش را سینه تحمل بکند بهتر است که سنگینی این قلب را معده سگ و خوک تحمل بکند، صاحبانش هم با آن‌ها یکی هستند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»^۲، بعد از اینکه مسئله قلب را مطرح می‌کند در آیه «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^۳ پایان آیه می‌گوید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۴ یا می‌گوید «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»^۵، یا می‌گوید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَا يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ»^۶ اصلاً همه ارزیابی در دنیا و قیامت در رابطه با ما با قلب ماست با آن باطن ماست، «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ»^۷ کلام رسول خداست ﷺ یک بار هم خدا به قیافه شما نگاه نمی‌کند که معمولی ساخته شدند زشت ساخته شده خوشگل ساخته شده اصلاً قیافه برایش هیچ ارزشی ندارد چرا که این قیافه ماندگار هم نیست چند روز پیش انسان است بعد می‌پرد این مرغ، «ولا إلی أموالکم»، به ثروتتان هم نگاه نمی‌کند

۱. حافظ شیرازی.

۲. انعام: ۱۷۹.

۳. اعراف: ۱۷۹.

۴. انعام: ۱۷۹.

۵. اعراف: ۱۷۶.

۶. جمعه: ۵.

۷. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» الأمالی للطوسی: ۱۱۶۲/۵۳۶ پیامبر خدا ﷺ: خداوند تبارک و تعالی، به چهره ها و داراییهای شما نمی‌نگرد، بلکه به دلها و کرده های شما می‌نگرد.

برای اینکه کل ثروت برای خودش است ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ به چه دلیل نگاه بکند چون مالکی در عالم وجود ندارد طبق آیات قرآن مخصوصاً آیات سوره حدید هر کسی نسبت به خانه‌اش به پولش به کارخانه‌اش احساس ملکیت بکند تهمت به پروردگار زده ما امانت‌دار هستیم، مالک هیچی نیستیم «العبد و ما فی یده کان لمولاه»^۲، چیزی نداریم.

هر چه داریم از اوست

انبیا و ائمه طاهرین در این زمینه شرمنده هم بودند، برای اینکه می‌گفتند همین نمازی که ما می‌خوانیم بدنش که برای تو است، قبله که برای تو است، صدای نماز که ساخت تو است، زبانی که می‌گوید ساخت تو است، مفاصلی که رکوع و سجود می‌کنند ساخت تو است، امر هم که امر تو است، طرح نماز هم که برای تو است، اصلاً ما چی کار کردیم؟ از جیب تو خرج بکنیم بعد سینه سپر کنیم مال ما، عبادت ما، دروغ است، قیام ما؟ نهضت ما، دانش ما، تمام این‌ها تهمت به پروردگار است، تهمت است.

در دعای عرفه می‌گوید: من در عین علمم - علم ابی عبدالله علیه السلام علم فراگیر بوده گذشته را می‌دانسته، آینده را می‌دانسته حال را می‌دانسته - می‌گوید: من در عین علمم در کنار تو جاهل هستم وای به حال جهلم، این همه عبادت این همه خدمت، باز می‌آید در صحرای عرفات چنان که دیدید نوشتند مانند دو مشک آب از چشم اشک سرازیر بود و می‌گفت: «أَنْ لَا تُمِيتَنِي عَلَى غَضَبِكَ» خدایا وقت مردن خشمگین به من نباش، من را بدون خشم از دنیا ببر راضی باش از من، خودشان را مدیون می‌دانستند، چون کسی چیزی از خودش ندارد. این عشق که پاک‌ترین عشق است و عشق واقعی است، ایبا و امتناع دارد در دل آلوده کنار آلوده‌ها بنشیند، قرآن می‌گوید ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾^۳ پاک با پاک، آلوده هم با آلوده، در اصول

۱. آل عمران: ۱۸۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

۳. نور: ۲۶.



کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده «و الجنة لا يدخلها الا طيب»^۱ در قرآن آمده قیامت هر مومنی را می‌خواهند ببرند بهشت اگر در قلبش چیزی از غل بیابم اول آن پرده غل را «نزعنا»^۲ می‌کنم که ریشه‌کن شود بعد با قلب پاک می‌برم در بهشت، قبل از اینکه این غل را ریشه‌کن کنم لایق نیست ببرم بهشت.

چه خدای مهربانی هستی! که می‌دانی گاهی گوشه‌های قلب ما بعضی آلودگی‌ها را داره و آن آلودگی‌ها را آوردیم آن طرف نمی‌خواهی ما را ببری جهنم برای دو رکعت نماز دست و پا شکسته و یک روزه ناقابل‌مان و یک گریه می‌گویی نه نبرید جهنم، اما نگه دارید که من دلش را از ذره‌های آلودگی پاک کنم ریشه‌کن کنم.

فناي عاشق در معشوق

عاشق فناي در معشوق است، چون هيچي براي خودش قائل نيست همش مي‌گويد خدا، علم من الله، مال من الله، بدن من الله، قلب من الله، وجود من الله، شهرت من الله، زبان من الله، اصلاً من نفسه ندارد، مي‌گويد من از پيش خودم هيچي ندارم، لذا گير نمي‌کند در سلوک و در از بين بردن فراق و براي رسيدن به وصال در هيچ موردی لنگ نمي‌زند.

در زدند قديم‌ها ديده بودم بالاي درهاي خانه‌ها يک پنجره گردی بود براي اينکه نور بتابد ساختمان‌ها يک جوری ساخته مي‌شد که دالان پشت در تاريک بود، خود ابي عبدالله علیه السلام آمد پشت در، چه کسی در مي‌زند؟ گفت نیازمند هستم، اهل اين شهر هم نيستم، سوال کردم مشکلم را کجا ببرم حل بکنم؟ گفتند برو در خانه کریم، گفتم کریم کیست؟ گفتند حضرت حسين علیه السلام. در را باز نکرد، اصلاً عاشق لنگ نمي‌زند هيچ، رفت در اتاق، به قنبر فرمود تازه از مکه برگشتيم از خرج سفر مکه چيزی اضافه مانده؟ عرض کرد چهار هزار درهم، فرمود همه‌اش را بياور، ظرفيت قنبر که ظرفيت او نيست، گنجایش قنبر که

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. حجر: ۴۷ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ».

گنجایش او نیست، گفت یابن رسول الله ﷺ همه را بیاورم فردا چی؟ یعنی مخارج فردا چی؟ فرمود: فردا که نیامده ما فعلاً در امروز هستیم، همه را بیاور. گفت: حالا چهارهزار دینار در کیسه هم جا نمی‌گیرد، فرمود عبایم را بیاور و در عبایم بریز، عبا را جمع کرد آمد پشت در از بالای در عبا را داد بیرون گفت: رفیق برادرم اصلاً مدینه‌ای نبود، لحن عاشق با غیرمعشوق هم عاشقانه است، یعنی عادت به لحن عاشقانه دارد، وقتی با خدا حرف می‌زند عاشقانه حرف می‌زند، با مردم حرف می‌زند ذات لحن سخنش عشق است، بگیر برو، فکر کنم این مقدار مشکل را حل کند. مشکلش هم با صد درهم صد و بیست درهم حل می‌شد عبا را گرفت باز کرد دید که زندگی خودش و بچه‌هایش و اهل و عیالش با این اداره است اضافه هم می‌آید، اصلاً این پول اگر می‌فهمید پولی بود که هم دنیا را برایش می‌ساخت و هم آخرت را، عبا را جمع کرد آمد به دیوار خانه تکیه داد و به در زانویش را بغل گرفت زار زار گریه کرد، صدای گریه‌اش را که امام ﷺ شنید آمد فرمود: بیشتر اگر در خانه بود به تو می‌دادم، من هر چی بود برایت آوردم، گفت من بیشتر نمی‌خواهم من اصلاً این مقدار نمی‌خواستم، من با یک مقدار اندکی مشکلم حل بود، فرمود چرا گریه می‌کنی؟ گفت گریه می‌کنم که چرا باید این دست برود زیر خاک، عاشق بی‌قرار است، کنار پولش بی‌قرار است، کنار علمش بی‌قرار است، کنار صندلی‌اش بی‌قرار است، کنار ریاستش بی‌قرار است، باید چراغ برداریم روز روشن دنبال عاشق بگردیم، جمعیت که هفت میلیارد جمعیت زیاد است نود درصدشان عین کرم‌های در لجن دارند شب و روز می‌لولند.

اگر انسان عاشق شود، خدا سریعاً در قلب‌اش جلوه می‌کند

عاشق باید پیدا کرد، حالا می‌بینید کمبود عاشق داریم، بیاید ما عاشق بشویم و به کاروان عاشق‌ها اضافه کنیم. ما بیاییم یک خانه‌تکانی بکنیم، شب جمعه است این دل را از زباله‌ها و آلودگی‌ها بتکانیم، به والله وقتی که دل خانه‌تکانی در آن شد درجا معشوق در او جلوه



می کند چون او دنبال جا می گردد. «لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي»^۱ تمام زمین گنجایش من را ندارد آنجا تجلی گاه من نیست، و لا سمائی تمام آسمانها گنجایش من را ندارد «و وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۲، آن افقی که گنجایش من را دارد افق دل بنده مومنم است، به همین خاطر است که ابی عبدالله علیه السلام در همه امور بوی خدا می دهد، عیسی ابن مریم علیه السلام گفت: دنبال می گردم محبوب کجا هستی؟ «أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ»، کجا هستی؟ فرمود من را می خواهی؟ من پیش دل شکستگان هستم.

راه را برای تجلی حق در قلبات باز بگذار

الحمد لله الان ما دل آرامی داریم، الان دل باقراری داریم؟ الان دل راحتی داریم یا اباعبدالله علیه السلام، درست است دل های ما ظرفیت های مختلفی است اما آلودگی اش با این وضعی که داریم معلوم است کم است یعنی تمام روزنه ها بسته نیست. امیرالمومنین علیه السلام می گوید: «اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ»^۳ همه درها را نبندید، یک در باز بگذارید برای نگاه معشوق، با همان نگاه کارتان حل می شود دلتان پاک می شود. می شود بگویند دل ما «سَتَّ فُلُوكُمْ»^۴ است، از سنگ است، اگر دل ما مثل سنگ است چرا سه شبانه روز است دلمان می سوزد سنگ که نمی سوزد، می شود به ما بگویند: «جامد العین» چشم بدبخت خشک، اگر چشم بدبخت خشک بود پس این اشک را از کجا آورده، توقع ائمه ما از ما خیلی زیاد است، آن ها راضی به کمترین عیب و نقص ما نیستند، یک توقع عجیب و الهی از ما دارند. ولی خوب است آرامش است برای ما این

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۵۵، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. تحف العقول، ص ۳۶۱.

۴. بقره: ۷۴.

علائم دلیل بر این است که تمام درهای دل ما بسته نیست. آلودگی در حدی نیست که ما را به هلاکت بکشد به نابودی بکشد.

عشق به حسین علیه السلام در رحم مادر

راجع به دل خودمان چهار پنج خط شعر بخوانم که به نظرم شعر نیست حقیقت است واقعیت است، با دو تا روایت همین چند خط شعر خیلی میزان است هنوز نمی دانم این چند خط شعر برای کیست، امادو تا روایت از رسول خداست صلی الله علیه و آله و در کتابهای معتبر دو طایفه نقل شده است. به به کار هم برای امروز نیست برای دیروز هم نیست، کار برای وقتی است که داشتند گل ما را خمیر می کردند ما را بسازند، در رحم مادر، داستان برای آن وقت است. داستان برای وقتی است که وقتی ما از نطفه بودن درآمدیم، علقه شدیم، مضغه شدیم، بعد اسکلت برای ما ساخته شده روی اسکلت گوشت رویانده شد، طبق آیه دوازدهم سوره مومنون^۱ نوبت به ساخت قلب که رسید که می خواست در سینه ما این دل را بسازد کار برای آن وقت است نه برای حالا.

اگر حرّ را به رخ من بکشید جوابش را دارم که قلب او را هم در رحم مادر بر این اساس ساختند پوشش رویش گذاشتند، رد کرد پرده را همانی که در رحم مادر به او داده بودند ظهور تام کرد. چون وقتی آمد به ابی عبدالله علیه السلام گفت: یک مسئله شگفت آور در زندگی ما است من را مامور کردند بیایم جلوی شما را بگیرم پیاده تان کنم، به من گفتند اگر کار به درگیری رسید اسلحه بکش، اما من وقتی از کوفه خواستم بیایم بیرون خیالم نیست، حسین علیه السلام جان حقیقی است این صدا را شنیدیم «یا حرّ ابشر بالجنة»^۲ بهشت را بهت بشارت می دهیم من که با شما نبودم، من جزو بنی امیه بودم کارمند آنها بودم، برای چی بهشت را به من بشارت دادند؟ این بشارت برای همان روزگار رحم مادر است نه برای آن وقت، تو آن دل را برایت ساختند پوشش آمده بود رویش وقتی که من با تو بلند بلند

۱. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ».

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.



حرف زدم و به تو گفتم «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ!»^۱ تو سرت را انداختی پایین، و بعد سر بلند کردی گفتمی من جز تعظیم و احترام به حریم مادرت صدیقه کبری علیها السلام ندارم، پرده نصفش رفت، تو به زهرا علیها السلام احترام بگذار آن‌ها پرده را می‌کشند کنار. این هم یک سرّی است، این هم یک سرّی است که با احترام به صدیقه کبری علیها السلام راه قرب می‌شود، حالا که صدیقه کبری علیها السلام نیست ما هم با کسی درگیر نشدیم که مثل حرّ برایمان پیشامدی بکند اما امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شما هم می‌توانید به مادر ما احترام کامل بگذارید، هم می‌توانید به مادر ما یاری بدهید، آن احترام کامل و یاری دادن‌تان با گریه بر جگر گوشه‌اش میسر است.

و اما وقتی که بهت گفت جلو بایست با لشگرت نماز بخوان، من هم نماز می‌خوانم، گفتمی حسین علیه السلام جان با بودن تو من جلو بایستم، آن بقیه پرده هم رفت کنار، تمام شد دیگر. چه دلی برای ما ساخت؟ چه کسی شکر این نعمت را می‌تواند به جا بیاورد؟

خاک دل آن روز که می‌بیختند شب‌نمی از عشق در او ریختند
دل که به این قطره غم اندود شد بود کبابی که نمک سود شد

به دلتان هم توجه کنید بعد از شنیدن این حقایق یا نه،

دیده عاشق که دهد خون ناب هست همان خون که چکد از کباب
بی اثر مهر چه آب و چه گل بی نمک عشق چه سنگ و چه دل
نازکی دل سبب قرب تو است گرشکند کار تو گردد درست

نازکی دل، کدام دل؟ دل با رقتی است؟ کدام دل، دل نازکی است؟ آن دلی که وقتی نام ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌شنود اشکش می‌ریزد

نازکی دل سبب قرب تو است گرشکند کار تو گردد درست
دل که ز عشق آتش سودا در اوست قطره ی خونی است که دریا در اوست

حالا دو تا روایت را بشنوید «ان لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً»^۲ آن وقتی که در رحم مادر داشتند قلبتان را می‌ساختند، عشق حسین علیه السلام من را با گل دل قاطی کردند، «ان

۱. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، ج ۱۷، ص ۲۲۹ «مادرت به عزایت بنشیند!».

۲. الحقّ المبین فی معرفة المعصومین علیهم السلام، شیخ علی کورانی عاملی، ص ۵۸۸.

لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكُونَةً»، اما روایت دوم که مخصوصاً برای امروز است، «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۱، به دل هر مومنی از حسین علیه السلام من آتشی دادند که این آتش سرد نمی‌شود مگر چقدر باید گریه کنیم، ما که شصت سال پیش گریه کردیم، پنجاه سال پیش گریه کردیم، ما که یک عمری است داریم گریه می‌کنیم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید این آتش سرد نمی‌شود، این حرارت با دلتان هست.

ناز کی دل سبب قرب تو است گرشکند کار تو گردد درست

روضه

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: کربلا کاری کردند که بعد از حادثه تا الان یعنی تا زمان خودشان این قدر ما گریه کردیم که زیر چشمان زخم شد، «أَفْرَحَ جُفُونَنَا»^۲ چقدر گریه می‌کردند، حساب یک حساب جداگانه است، امام باقر علیه السلام ساعت نزدیک به مرگشان به امام صادق علیه السلام فرمودند: از ارث من تا ده سال به شیعیان من پول بده در عرفات به عزای من گریه کنند تا ده سال پول بده^۳، اما پرونده ابی عبدالله علیه السلام یک گونه دیگر زده شده،

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.

۲. قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام: «إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هَيْتَكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سَبَى فِيهِ ذَرَارِيَّتُنَا وَ نَسَاؤُنَا وَ أَضْرَمَتِ النَّيْرَانَ فِي مَضَارِينَا وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَدَلَّ عَزِيرَتَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَتْنَا [يَا أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثْتَنَا] الْكَرْبَ [وَ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعَظِيمَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمَ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَ كَانَتْ الْكِنَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُتِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام» مسند الامام الرضا علیه السلام جلد ۲ صفحه ۲۷؛ أمالی صدوق، ص ۱۲۸.

۳. «قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ! أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا التَّوَادِبِ تَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنَى أَيَّامٍ مِنِّي»؛ پدرم امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جعفر! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان کن که به مدت ده سال در (منا) در ایام حج، بر من نوحه خوانی و سوگواری کنند (بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۰).



لازم نیست به کسی بگویند بیا پول بهت می‌دهیم بنشین و گریه کن، اجازه نمی‌دهند ما با چشم سر ببینیم و گرنه برایمان بیان کردند اگر پرده را الان کنار بزند جلسه پر از فرشتگان است همه دارند با شما گریه می‌کنند، جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گوی عزای اشرف اولاد آدم است.

چند لحظه بود به دنیا آمده بود، پیغمبر ﷺ از کنار بستر زهرا علیها السلام بلندش کرد اول پیشانیش را بوسید، بعد دو تا لبش را بوسید، بعد زیر گلویش را بوسید، و بعد هم مثل سیل اشک ریخت مادر به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت علت گریه‌تان چیست؟ معمولاً بچه که به دنیا می‌آید خانه پر از شادی و نشاط می‌شود، بچه هم که سالم به دنیا آمده، فرمود: فاطمه علیها السلام جان الان جبرئیل علیه السلام به من نازل شد پرده را کنار زد یک بیابانی را به من نشان داد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله نام این بیابان کربلاست، این بچه‌ای که با این عشق و محبت در بغلت است، او را در این بیابان با همه بچه‌هایش و یارانش بین این دو تا نهر آبی که می‌بینید سر از بدن جدا می‌کنند، علی علیه السلام گریه کرد، امام مجتبی علیه السلام گریه کرد، فاطمه علیها السلام گریه کرد، بعد سوال کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله زمان آن حادثه شما هستید؟ فرمود نه، پدرش علی علیه السلام؟ نه، برادرش حسن علیه السلام؟ نه، من چی مادر هست؟ فکر می‌کنم عمر این چهار نفر را از ازل کوتاه گرفت که نباشند کربلا را ببینند و گرنه هر چهار تا کنار گودال می‌مردند حسین علیه السلام جان.

بابا بعد از حادثه دفن‌شان می‌کنند تمام می‌شود؟ نه عزیز دلم، تمام نمی‌شود قرن به قرن، سال به سال، تا برپا شدن قیامت یک مشت مرد و زن عاشق ما این‌ها دور هم جمع می‌شوند همان روز پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را می‌دید، گریه ما را می‌دید، فاطمه علیها السلام جان زنان‌شان صیحه می‌زنند، ناله می‌کنند، داد می‌زنند، اما مردان‌شان مثل مادر جوان مرده برای حسین علیه السلام گریه می‌کنند. همین الان همه ما دست‌هایمان را روی دلمان بگذاریم بگوییم یا رسول الله صلی الله علیه و آله، یا علی علیه السلام، یا زهرا علیها السلام، دلمان آتش گرفته دلمان سوخته، تعداد بچه کوچک‌ها را نمی‌دانم چند تا بودند، تعداد خانم‌ها را هم نمی‌دانم، روی هم نوشتند هشتاد و چهار تا بودند، تازه آفتاب طلوع کرده بود صبحانه هم به این‌ها ندادند، تمام بچه‌ها را این دست‌های نازکشان را به طناب بستند، تمام دست‌های خانم‌ها را هم به

طناب بستند، مچ دختر سه ساله تا ده ساله چقدر مگر طاقت دارد، تمام خانمها که به یک طناب بسته شدند تمام بچه‌ها که به یک طناب بسته شدند، یک دانه طناب به طناب خانمها و بچه‌ها گره زدند به خانمها گفتند راه بیفتید، یزید جلسه دارد، زینب کبری علیها السلام می‌گوید: ما برابر توان بچه‌ها قدم برمی‌داشتیم، می‌ریختند ما را می‌زدند می‌گفتند تندتر تندتر، خاک بر سرم امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: ما را دلیل کردند، ما یک مقدار تند می‌رفتیم بچه‌ها نمی‌توانستند ببینند می‌ریختند بچه‌ها را کتک می‌زدند، ما را به این وضع وارد بارگاه یزید کردند، به ما گفتند یکی تان حق نشستن ندارید همه باید سرپا باشید، همه را سرپا نگه داشتند، دختر سیزده ساله یک مرتبه نگاه کرد دید سر بریده بابا جلوی یزید است، دختر را می‌گویم دختر، دختر را می‌گویم که وقتی سرت درد می‌گیردمی گوید وای بابا بابا ببرمت دکتر؟ دکتر برایت بیاورم؟ بابا خدا مرگ به من بده بابا چرا مریض شدی؟ دختر را دارم می‌گویم، آه سکینه علیها السلام یک مرتبه دید یزید چوب خیزرانش را بلند کرد شروع کرد به لب و دندان ابی‌عبدالله علیه السلام زدن، طناب را کشید، فکر نکرد پوست دست پاره شد، طناب را کشید، دوید، آمد جلوی تخت یزید پدرم را زن، یزید دیشب در خرابه خیلی گریه کردم روی خاک خوابم برد زیرانداز که نمی‌دادند روی خاک خوابم برد خواب دیدم در یک بیابانی سرگردان هستم، راه را پیدا نمی‌کنم، داشتم به وحشت می‌افتادم، یک مرتبه دیدم چند نفر با چه قیافه ملکوتی زیر بغل یک آقای را گرفتند هر دو سه قدمی که راه می‌رود می‌نشینند صدا می‌زند حسین علیه السلام، «يَا بُنَيَّ قَتُلُوكَ^۱»، سرت را بردند و «مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنْعُوكَ^۲» حالا می‌خواستند ذبحت کنند، چرا آب بهت ندادند؟ چه کسی دارد گریه می‌کند؟ آدمم جلو گفتم این آقا کیست؟ گفت سکینه علیها السلام جان جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، این چند نفر هم ابراهیم و نوح و موسی و مسیح هستند، این‌ها از طرف خدا مامور هستند، زیر بغل این داغ‌دیده را بگیرند می‌خواهد برود زیارت کجا زیارت سکینه علیها السلام جان دارد می‌رود زیارت سر بریده پدرت.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲. همان.



جلسه سوم / قرار گرفتن عشق در ظرف پاک

آمدم بروم روی پای جدم بیفتم صدای یک خانمی را شنیدم سکینه علیها السلام «من الی الی» بیا طرف خودم برگشتم نشناختم گفت: بیا عزیز دلم من فاطمه علیها السلام مادرت هستم، خودم را انداختم در آغوش مادر حالا چه روضه‌ای خوانده مادر به هیچ کدام ما رحم نکردند؟ مادر شش ماهه‌مان را در بغل بابا کشتند، مادر فرق اکبرمان علیه السلام را شکافتند، مادر دو دست عمویم را از بدن جدا کردند، صدا زد سکینه علیها السلام دیگر بیشتر از این دلم را آتش نزن دارم می‌روم موهای سرم را به خون پدرت رنگ کنم.

جلسہ چہارم

عشقِ حقیقی

حقیقت حادثه عظیم کربلا، جریان آثار این حادثه تا زمان ظهور

دانستیم بنای حادثه عظیم کربلا در سه حقیقت عشق به معشوق ازلی و ابدی، عشق از جنس عشق پایدار، دائم، استوار، همیشگی و به رفع فاصله بین عاشق و معشوق و به عبارت دیگر برداشتن پرده فراق و رسیدن به نقطه وصال محبوب بود. البته آفرینندگان این حادثه بی نظیر از طلوع آفتاب صبح دهم تا چهار بعد از ظهر همه شهید شدند ولی آثار کارشان و عملشان، آثار عظیم فراگیری شد. ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾^۱، زمان را شکستند و تمام فضای هستی را اشغال کردند و آثاری که برای حیات بشر گذاشتند این آثار در جریان است و به طور دائم دل‌ها را، قلب‌ها و ارواح را دارد جذب می‌کند تا به روزی برسد که تمام قلوب به این حادثه و آثارش پیوند می‌خورند و فرزند نهم او در تمام کره زمین و در جان فرد فرد، مرد و زن و بستر حیاتشان، عدالت را با همه میوه‌های شیرینش برقرار می‌کند. علامت بین او و خدا در ظهور هم همان پیراهن غارت شده است که الان در اختیار ایشان است. بالای سرش هر کجا که زندگی می‌کند آویخته است.

در زندگی دائماً باید نگاه‌مان به سیدالشهداء علیه السلام باشد

این آویخته شدن پیراهن بالای سر طاووس اهل جنت امام دوازدهم علیه السلام و خلاصه و عصاره همه انبیاء علیهم السلام پیام دارد یعنی حسین علیه السلام بالای سر همه ما، همه انبیاء علیهم السلام و همه ائمه علیهم السلام

۱. ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

قرار دارد. لذا امام علیه السلام روز سوم شعبان نامه‌ای را نوشتند که این نامه را حتی مرحوم محدث قمی در ابتدای مسائل ماه شعبان تماشای آن را که به خط حضرت علیه السلام بود نقل کرده است. در یک جمله از این نامه نوشته است که امروز روز سوم شعبان روز ولادت مولای ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، یعنی در این حریم، امام زمان علیه السلام خود را عبد اعلام می‌کند و حسین علیه السلام را مولای خودش و به او پروردگار گفته هر روز این پیراهن را نگاه کن، یعنی هر روز باید نگاه به حسین علیه السلام باشد نه فقط دهه عاشورا، نه فقط محرم و صفر این اُسوه راه، این سرمشق راه، این چراغ را این کشتی نجات را دائم باید آدم مطمئن نظر^۱ داشته باشد وگرنه کارش لنگ است، کار عقل و علمش هم لنگ است.

باید چون امام حسین علیه السلام جذب کنیم نه دفع تا رحمت الهی جریان یابد

من با یقین و قاطعیت می‌گویم که تمام مشکلات این کشور قابل حل است، با این همه دشمن ولی از طریق منش و رفتار و کردار ابی عبدالله الحسین علیه السلام که حاضر نبود یک غلام سیاه را از خود طرد کند. یعنی او نقطه جذب تمام خوبان روزگارش بود کاری هم به این نداشت که این خوب برای چه شهری است و چه سنی دارد چه رنگی دارد چه پوستی دارد؟ با روش او و با منش او و با درس گرفتن از کرامت و حلم او و جذب کردن او و تعطیل کردن طردهای خلاف خدا، خلاف عقل، خلاف فطرت تمام مشکلات قابل حل است. و اگر کسی فکر کند با ابی عبدالله علیه السلام مشکل حل نمی‌شود یقین بداند با هیچکس دیگر مشکلات این مملکت قابل حل نخواهد بود و ماندگار است و فشار بر ما دائم بیشتر خواهد شد. خود حضرت از مکه تا کربلا کرارا اعلام کردند نه به یک طایفه مخصوص «و لکم فیّ اسوة»^۲ خدا من را در همه امور شما تا روز برپا شدن قیامت سرمشق قرار داده، تمام خوبان را جذب کنید و یک جمعیت عاشورایی حسینی نه عاشورایی افراطی نه

۱. هر چیز که به دقت در وی بنگرند.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۲.

عاشورایی بی تقوا، نه عاشورایی که از گناه ابا ندارد تمام خوبان را جذب کنید. زیرا جمع شدن خوبان سبب نزول رحمت است. رحمت وقتی در زندگیتان جاری شود تمام مشکلاتتان را حل می‌کند و طبق نظر صددرصد صحیح گذشتگان از اهل تحقیق مان رحمت واسعه پروردگار حضرت حسین علیه السلام است. اگر از گوینده‌ای شنیدید دارد می‌گوید یا رحمة الله الواسعه! ای رحمت فراگیر! بدانید که دارد به حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام خطاب می‌کند. پس به او دستور دادند هر روز به این پیراهن نگاه کن، روزی که از این پیراهن خون تازه جوشید روز نجات تمام مردم دنیا است. و روز برپا کردن عدل جهانی است و بدون حسین علیه السلام و بدون آن خون و بدون فرزند او مشکلات قابل حل نیست، مگر این که کل ملت از بالا تا پایین عاشورایی با منش و روش ابی‌عبدالله علیه السلام بشوند.

عشق به خدا علت حادثه عظیم کربلا، نه عشق به خود

اما این عشق که یکی از علل این حادثه بود، چون اگر این عشق نبود می‌شد عشق به خود، در عشق به خود انسان متوقف می‌شود، گیر می‌کند، حاضر نیست جانش را مایه بگذارد، مالش را مایه بگذارد، عملش را مایه بگذارد، در زمینه عشق به خود یقیناً انسان بین خودش و بین پروردگار حجاب می‌شود «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»، برو کنار چون تو بر چهره معشوق ازل و ابد خودت با خود خواستن، خودخواهی خود حجاب انداختی و نمی‌بینی. چون با چشم دل نمی‌بینی، نمی‌توانی عاشق شوی. هنوز عاشق خودت هستی، هنوز خودخواه هستی. این هفتاد و دو نفر با این عشق این قدم را برداشتند و این آثار را برای خود و برای جهانیان تا عالم ملکوت برجا گذاشتند.

عشق حقیقی ثمره معرفت

این عشق میوه ماندگار شیرین اثربخش معرفت بود، معرفت به دو حقیقت یکی معرفت به پروردگار، و یکی معرفت به قیامت یعنی این هفتاد و دو نفر تا چهار بعد از ظهر عاشورا هم

در حضور خدا بودند و هم در محضر قیامت زندگی می‌کردند یعنی وقتی می‌ایستادند به نماز می‌گفتند: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱، منتظر برپا شدن قیامت نبودند، در قیامت بودند، این فرق می‌کند که من بگویم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، در ذهنم حالا خلجان^۲ دارم که این یوم الدین کی به پا می‌شود؟ چطوری به پا می‌شود؟ بعد هم آن‌جا چه کار می‌خواهند بکنند؟ آن‌ها وقتی می‌گفتند «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، تمام جریانات قیامت پیششان بود، آن‌ها وقتی می‌گفتند: «إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُكَ»^۳ خدا را مشاهده می‌کردند، جا برای تخلف برای خودشان نگذاشته بودند، هیچ. جا نگذاشته بودند.

تناسب معرفت و عشق با ظرفیت افراد

البته این عشق و آن معرفت تناسب با ظرفیت‌ها دارد. عشق خود ابی‌عبدالله علیه السلام و معرفت خود او یک عشق و معرفت امامتی بود، عشق و معرفت ولایت‌الله‌ای بود، یعنی در روزگار حضرت سیدالشهدا علیه السلام امام، امام عشق عاشقان و امام معرفت معرفت‌داران بود. تمام عشق این هفتاد و دو نفر و معرفتشان - به اندازه ظرفیت‌شان - شعاع عشق او و معرفت او بود، و می‌دانستند که اگر این عشق و آن معرفت پخته شود و در باطن و چشم دل را برای مشاهده حق و مشاهده قیامت باز بکند در مسیر رفع فراق و رسیدن به وصال کمترین مانعی نمی‌تواند ورود به این مسیر پیدا کند که جلوی سالک را بگیرد با کله زمین بخورد یا در چاله بیفتد یا در چاه بیفتد. این معرفت و عشق یک جاده صددرصد صاف بی‌مانع است بین عاشقان و معشوق ایجاد کرده بود و در حرکت بودند.

لحظه‌ای لغزش خروج از مسیر است

این‌جا حتی تلنگرهای ضعیف هم ایجاد مانع می‌کند. من یک روایتی را برای شما - این روایت دیگر از ما که گذشته، خیلی برای ما با این سن کاربردی ندارد، ما به قول

۱. حمد: ۴.

۲. اضطراب.

۳. حمد: ۵.

پیغمبر اکرم ﷺ از شصت به بعد شانه‌مان را گرفتند پشتمان را به دنیا کردند و روی مان به آخرت گذرنامه‌مان روی میز ملک الموت است هر روز و هر شب منتظر ویزا صادر شدن است که بیاید ما را ببرد - جوانان تا چهل و چهل و پنج و پنجاه کاربرد خیلی خوبی دارد. متن روایت در جلد چهاردهم وسائل الشیعه «شیخ حرّ عاملی» است که یک وقت گذرتان به قم، نجف، پای درس‌های مراجع اُفتاد، چهارصد سال است این مسئله در قم و نجف و حوزه‌های بزرگ شیعه بوده، مرجع وقتی می‌نشیند روی منبر هزار تا محصل دارند درس اجتهاد می‌خوانند کتاب وسائل زیر بغلش است، بحث به دلائل اجتهادی که می‌رسد وسائل را باز می‌کند این موقعیت این کتاب.

مرحوم «آیت الله العظمی بروجردی» روی این کتاب بسیار عنایت داشتند و از حالت چاپ قدیم درآوردند و در شصت سال پیش به زیباترین صورت چاپ کردند بعد هم تکمیل کردند از بیست جلد تبدیل به چهل جلد قطور شد یعنی کمبودهایش را هم ایشان رفع کردند. «ابوبصیر» راوی شناخته شده انسان مومن، انسان باتقوا، انسانی که بخشی از روایات ما به او تکیه دارد. عن ابی بصیر قال الباقر علیه السلام، می‌گوید: من به درخواست یک خانم بنا شد قرآن یاد این خانم بدهم. جلسه اول بود. قرآن یاد دادن که خیلی کار مهمی است انتقال دادن قرآن که خیلی کار مهمی است، در جلسه اول بخشی از یک سوره را یادش دادم آیات را باید این‌گونه قرائت و رعایت کرد، این‌گونه زیر و زبر را دقت کرد، کلاس تمام شد. آمدم خدمت وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام، یک نگاه تندی به من کرد، «أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ» آن یک ذره شوخی که با آن زن کردی چی بود؟ قاری قرآن معلم قرآن، گفت عبايم را آوردم کل صورتم را پوشاندم سرم را انداختم پایین جوابی نداشتیم بدهم، امام علیه السلام به من اعلام خطر کرد. در جلسه قرآن مردم مملکت می‌شنوید حکومتی‌ها می‌شنوید، اوضاع خیابان‌ها و پارک‌ها و فرودگاه‌ها و مراکز علمی را می‌بینید یا نمی‌بینید؟ میلیون‌ها قیچی به وسیله این بی‌حجاب‌ها و مردهای هم پیالگی‌شان آماده برای قطع کردن رشته بین این ملت و ابی عبدالله الحسین علیه السلام است وقتی آدم درگیر با

۱. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۱۷۳.

شهوات جنسی شد حسینی نمی‌شود، امام حسین علیه السلام روز عاشورا گفت: شما هم دچار مال حرام شدید هم زن باره، به این خاطر قاتل من شدید، شکم و غریزه جنسی این دو تا شما را قاتل من و این هفتاد و دو نفر کرد. «أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ»، در جلسه قرآن با زن شوخی کردی تو شیعه من هستی؟ من که جوابی نداشتم بدهم سرم را کردم در عبایم، امام علیه السلام چند لحظه سکوت کرد، یعنی حالش جا آمد خیلی رنجیده بود خیلی ناراحت بود، خیلی فشار به او آمده بود که من از تو شیعه توقع نداشتم. حالا یهودی این کار را می‌کرد مسیحی این کار را می‌کرد غیرشیعه این کار را می‌کرد کرده بود اما تو به نام شیعه من خجالت نمی‌کشی؟ یک مقدار آرام شد، راه حسین علیه السلام از مو باریکتر است، این راه را آدم رد بشود قیامت از صراط رد می‌شود ما باید این جا تمرین رد شدن از جاده حسینی داشته باشیم، بی تمرین که از آن جا می‌شود رد شد،

گر قدمت هست چو مردان برو و ر عملت نیست چو سعدی بنال^۱

یک خرده حضرت علیه السلام آرام شد، به من سفارش نکرد جلسه تعلیم قرآن را ادامه بده اما مواظب باش،- این را نگفت طلبه‌هایی که پای منبر هستند می‌دانند من چه می‌گویم، گفتار امام علیه السلام با نون تاکید ثقیله است، یعنی حتما نون تاکید ثقیله- به من فرمود: ابوبصیر «لَا تَعُودَنَّ إِلَيْهَا»^۲ دیگر تا زنده هستی نمی‌خواهم به یک زن درس قرآن بدهی.

حالا امروز را حسین علیه السلام جان! ادعای ما را که می‌گوییم شیعه تو هستیم فعلاً قبول کن، چشم خودمان را اصلاح می‌کنیم، به ما مهلت بده، به ما نگیر، مثل فرزندت امام باقر علیه السلام از ما عصبانی نشو، ما می‌دانیم، من از قول این مردم می‌گویم ما می‌دانیم، یعنی همه‌مان می‌دانیم که تو همین که عرق خجالت گناهکار را ببینی چشم می‌کشی، خجالت جریمه ما باشد، دیگر بیشتر نگذار ما را جریمه کنند. این عشق اصلاً این مسائل را نمی‌پسندد، این عشق وقتی ظهور می‌کند تصفیه کاملی در حد خودمان ایجاد می‌کند.

۱. سعدی.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۱۷۳.

تنها عشق پایدار

محبت - دیروز هم گفتیم - مراتب دارد. یک محبت حیوانی داریم یک محبت غریزی داریم یک محبتی طبیعی داریم، یک محبت انسانی داریم و یک عشق الهی داریم. تمام آن محبت‌ها موضوعش از هم می‌پاشد، نمی‌ماند، خیلی زن و شوهرها به هم محبت دارند یا به طلاق می‌کشند یا به جدا زندگی کردن از همدیگر یا نهایتاً قیامت جایشان جداست متلاشی می‌شوند، محبت‌های طبیعی با مرگ چراغش خاموش می‌شود، محبت‌های غریزی خاموش می‌شود محبت‌های شهوانی به باد می‌رود، تنها عشق پابرجا که معشوقش پابرجاست عشق به پروردگار است. چون او ماندگار است عشق عاشق ماندگار است. چون عشق عاشق هم برای خودش نیست جلوه معشوق به عاشق است. او معشوقی نیست که آواره باشد یک روز بیاید یک روز نیاید یک روز جلوه کند یک روز نکند، وقتی جا را مناسب و شایسته ببیند جلوه کند جلوه دیگر ماندگار و باقی است.

جایگاه و احترام عاشق حقیقی

این عاشق - سوره رعد می‌گوید - خیلی احترام دارد. سوره رعد آیات یازده دوازده به بعد می‌گوید وقتی وارد قیامت می‌شود یعنی در قبر را که باز می‌کنند به او می‌گویند روز موعود رسیده **﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾**^۱ فرشتگان از روبرو، پشت سر، بالای سر، پیش رو، محاصره‌اش می‌کنند و می‌گویند: سلام علیکم ای انسان عاشق امنیت خدا، سلام خدا بر تو باد. چرا؟ **﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾**^۲ چون در دنیا تو در این جاده ثابت قدم بودی **﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾**^۳، چهل پنجاه سال در روزگاری زندگی کردی که فساد همه جانبه موج می‌زد. در جامعه بالای سرت هم هزار جور کانال ماهواره بود اما «صبرتم» در این عشق کنار آن معشوق ایستادی،

۱. رعد: ۲۳.

۲. رعد: ۲۴.

۳. رعد: ۲۴.

هر چی دعوت آمد محل نگذاشتی، هر چی جاذبه آمد محل نگذاشتی چون برایت ارزش نداشت. در تاریکی غرق نور زندگی کردی. در ظلمات جامعه غرق نور زندگی کردی. ﴿أَوْمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱، ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا﴾^۲، این نور را نداشتی من قرار دادم. من یک مقدار درس خواندم شجاعت معنی کردن آیات و روایاتم خوب است، ترسی هم ندارم که یک روحانی دیگر به من اشکال بکند مدرک اول پیدا می‌کنم بعد حرف می‌زنم، ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا﴾^۳، اول قلبت را و عقلت را زنده کردم، ﴿أَوْمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا﴾^۴، روشنایی مثل حسین علیه السلام برایت قرار دادم با کمک این ﴿فُرَايَمِيهِ بِهِيَ فِي النَّاسِ﴾^۵، زندگی کردی با کمک این نور، این عشق پاینده است. هر کسی هم در حد ظرفیتش.

داستان یک عاشق واقعی

بروم سراغ یک عاشق که کمتر عشقش را شنیدید، اسمش «مسلم»^۶ است، فامیلش مجاشعی است، صبح می‌دیدم حالاتش را بعد از اذان، دو تا تعریف از او کرده اند. یکی شجاع؛ این که در روزگار خودش از هیچ دشمنی ترس نداشت، خودش را نمی‌باخت. دوم «منیع»، ارزش‌های روحی او بسیار بالا بود، پیر هم نبود. در صف چهارم پنجم لشکر ایستاده جنگ حمل هنوز شروع نشده است. رابطه معشوق و عاشق را در همین روایت

۱. انعام: ۱۲۲.

۲. انعام: ۱۲۲.

۳. انعام: ۱۲۲.

۴. انعام: ۱۲۲.

۵. انعام: ۱۲۲.

۶ مسلم بن عبدالله مجاشعی (شهادت ۳۶ق) (از شهیدان جنگ جمل است. او را از قبیله مجاشع یا عبدالقیس دانسته‌اند. بر پایه گزارشی، او با حذیفه بن یمان، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، گفتگویی داشته و این گفتگو در گرایش مسلم به امام علی علیه السلام تأثیرگذار بوده است. وی پیش از آغاز جنگ جمل، اصحاب جمل را به قرآن و اطاعت از امام علی علیه السلام دعوت کرد.



می‌بینید چه خبر است. من طبق روایات‌مان برای شماها و قیامت‌تان ترسی ندارم اما ترسم برای شما و برای خودم معطلی در قیامت است خود معطلی خیلی سخت است. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: قیامت زمانی است که عرق جوشان تا زیر چانه مردم پر است یعنی تراکم ایستادن بسیار شدید است، -البته یک عده‌ای اهل نجات هستند اما چرا ما معطل بشویم، چرا؟ یک لحظه‌اش هم سخت است یک عمر است.

جنگ جمل هنوز شروع نشده. این‌هایی که در این عشق هستند در هیچ برنامه مثبتی توقف ندارند، دغدغه ندارند جوابشان درجا است، امیرالمومنین علیه السلام همین‌جوری که روی زین اسب بودند فرمودند: دلم نمی‌خواهد این جنگ شروع شود، آیا کسی هست بیاید قرآن را از دست من بگیرد برود بین دو لشکر و با طلحه و زبیر و عایشه و ارتش‌شان با این قرآن حرف بزند؟ چقدر مظلوم بودی، که نگفتی کسی پیدا می‌شود برود من را معرفی بکند که من اعلم هستم، أشجع هستم، ازهد هستم، اثقی هستم. گفت یکی بیاید قرآن را از من بگیرد برود با این‌ها با قرآن صحبت بکند ثابت بکند این جنگ جنگ درستی نیست. مسلم مجاشعی اسب‌اش را راند جلو به امیرالمومنین علیه السلام گفت: قرآن را بدهید به من، امام قرآن را که داد دستش فرمود: از پشت پرده - این را من دو سه بار نگاه کردم که امروز بتوانم صحیح بگویم - از پشت پرده به من علی علیه السلام الان خبر دادند کسی که قرآن را می‌برد - یعنی از ملکوت با علی علیه السلام دارند راجع به این جوان صحبت می‌کنند یعنی عاشق در تمام ملکوت شناخته شده است، غریب نیست - کسی که این قرآن را می‌برد نه این‌که گوش نمی‌دهند به قرآن بلکه دست راستش را قطع می‌کنند دست چپ را قطع می‌کنند، می‌ریزند سرش را از بدن جدا می‌کنند، گفت که «لا علیک»^۱ یا امیرالمومنین علیه السلام، اصلاً به خاطر من ناراحتی به خودت راه نده، اصلاً ناراحتی راه نده، ادامه دارد حرفش فدایش بشوم، کاشکی که من خاک بودم می‌آمدی از روی من رد می‌شدی، «لا علیک» یا امیرالمومنین علیه السلام اصلاً علی علیه السلام جان ناراحت نباش هذا این دو تا دست دادن و این سر



سفرهای چهارگانه صالحان و مصلحان

دادن «قلیل فی ذات الله» هیچی نیست مگر من می‌خواهم به غنی مطلق چی بفروشم؟
دو تا دست، یک سر. علی علیه السلام جان! این که چیزی نیست.

سر چه باشد که نثار قدم یار کنم این متاعی است که هر بی‌سروپایی دارد
چه فهمی چه عقلی، چه درکی، چه عشقی، چه آزادی، چه خبر است؟! «لا عليك»
می‌خواهد برود کشته شود. مقتول علی علیه السلام را دلداری می‌دهد خیلی جالب است می‌گوید
به داغ من می‌خواهی بنشیننی نگران نباشی علی علیه السلام جان من طاقت ناراحتی تو را ندارم،
درست است که می‌روم و نیستم الان من را می‌کشند اما من طاقت ناراحتی تو را ندارم.
یک نفر من طاقت ناراحتی تو را ندارم چی کار کردید بنی امیه با دل علی علیه السلام، با دل
زهرای علیه السلام، با دل امام حسن علیه السلام، با دل امیرالمومنین و پیغمبر صلی الله علیه و آله.

عشق است که می‌کشاند و بس یار است که می‌کند خدایی
مستاند که می‌روند بی‌خود در بحر حریم کبریایی
اگر بس است بس کنم مطلب خیلی فراهم کردم می‌خواهید تمامش کنم ادامه را اگر زنده
ماندم برای فردا. سی شب ماه رمضان بودید از خدا خواستم مرگ ما را در عاشورا قرار بده،
در حال گریه قرار بده، اگر برسد که هیچ غصه‌ای نداریم، نرسد باز هم با هم حرف می‌زنیم.
«به قلاده نفس گشتم اسیر» خط دوم می‌فهمید با چه کسی داریم حرف می‌زنیم.

به قلاده نفس گشتم اسیر منم زار و شرمنده و سر به زیر
تهیدستم و ناتوان و فقیر مرا کس نخواند ذلیل و حقیر

امیری حسین و نعم الامیر

حسین از کرم انتخابم کند غلام غلامش خطابم کند
گدای در خود حسابم کند به جنت برد یا عذابم کند

امیری حسین و نعم الامیر

اگر چه گنهکار و آلوده‌ام به خاک مزارش جبین سوده‌ام

آن شب‌ها یادت است چطوری ضریح را بغل می‌گرفتی یادت است.



جلسه چهارم / عشق حقیقی

دمی بی‌ولایش نیاسوده‌ام گرفتار و دلداده‌اش بوده‌ام

امیری حسین و نعم الامیر

مردم عالم! مردم ایران! برای این مسئله که ما غلام چه کسی هستیم؟ امیر ما کیست؟
چهار تا قسم می‌خوریم، همه شاهد باشید شما ملائکه شاهد باشید، قسم راست می‌خوریم.

به زخم جبین پیمبر قسم به رخسار خونین حیدر قسم

خوش به حالتان امام صادق علیه السلام فرمود در جلسات حسین ما بلند بلند گریه کنید داد بزنید. به

رخسار خونین حیدر قسم، نمی‌توانم قسم بعدی را بگویم، به محسن پشت در را ببینید، علی
اصغر را با یک تیر سه شعبه زدند اما محسن علیه السلام را بین در و دیوار از رحم زهرا علیها السلام انداختند.

به محسن به زهرای اطهر قسم به سبطین و عباس و اکبر قسم

امیری حسین و نعم الامیر

چی از دستتان رفته چه شده چه خبر است پدرتان مرده مادرتان مرده چه خبر است؟ چرا
برای پدرهایتان این کار را نکردید؟

به هر کوی و هر برزن و انجمن	شدم خاک پای حسین و حسن
پدر در دو گوشم سرود این سخن	که ای نازنین طفل دل‌بند من
حسینی بمان و حسینی بمیر	امیری حسین و نعم الامیر

جلسہ پنجم

ابعاد مختلف حادثہ کر بلاء

جلوه تامّ توحید با معرفت به حقیقت

کلام به این جا رسید که این هفتاد و دو نفر ظرف جلوه تام توحید شدند، عامل این حقیقت در وجود آن‌ها معرفت بود، معرفتی که با معلمانی چون پیغمبر، امیرالمومنین، حضرت مجتبی و ابی عبدالله علیهم‌السلام از اعماق آیات قرآن به دست آوردند. حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام برای آیات قرآن مقامات معنوی را بیان کردند که قرآن دارای اشارات، لطائف، اسرار است. این ظرف قابلی می‌خواهد که این‌ها را بفهمد. اولاً وقتی که این معرفت پیدا می‌شود یک آرامش عجیب درونی پدید می‌آید چون انسان عالم راه، خودش راه، جریانات تلخ و شیرین را با چشم قرآن نگاه می‌کند و عمق قضایا را می‌فهمد، می‌بیند این آرامش حاصل می‌شود. این معرفت یک بستری است برای ظهور یک عشق خالص، کامل، تام، جامع، ماندگار. البته بوی این عشق هم برای اهل دل، برای اهل خدا، استشمام می‌شود «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ»^۱، امام باقر علیه‌السلام به تعدادی شیعه که یک جا نشسته بودند فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَارْوَا حُكْمًا»^۲ والله عاشق بوی شما هستم، این بو، بوی خوداهل بیت علیهم‌السلام بود در آن‌ها. این عشق تام تجلی وجود معشوق در عاشق است و عاشق خودش مولّد عشق نیست فقط زمینه دارد برای عشق. مبدأ این عشق، منشأ این عشق خود معشوق است، وقتی قابلیت می‌بیند که همان بستر معرفت خودش تجلی می‌کند، و این عشق، عشق ماندگار



۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ورام بن ابی فراس، قم، مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۷.

است چون معشوقش ماندگار است، چون معشوقش ابدی است، و این عشق است که بی‌خستگی انسان را در هر عملی که از آن سخت‌تر نباشد و معشوق می‌پسندد وارد می‌کند.

حادثه عظیم کربلاء یک معرفت و عشق کامل

نتیجتاً باید گفت، حادثه کربلا یک معرفت تام بود، یک عشق کامل بود، یک حرکت جامع بود، که پایان راه هر کدام از این هفتاد و دو نفر در کربلا ختم به فناء بالله شد. یک هفتاد و دو نفر بی‌توقع. چنان که شنیدید امام باقر علیه السلام فرمود: کارشان نه انفاق بود نه صدقه بود نه جنگ بود، نه طمع به مزد بود، نه طمع به بهشت بود، بلکه کارشان بذل بود، یعنی جان و مالشان را فدا کردند، بدون توقع، فقط می‌خواستند فانی در رضای محبوب بشوند که شدند. من یک گزارشی از حال آن‌ها به شما بدهم تا چند دقیقه هم به خودمان بپردازم. البته این گزارشی که خدمتان عرض می‌کنم به صورت نظم است. بیان حال این هفتاد و دو نفر است بیان روحیه‌شان و معرفت‌شان است، اگر بنا باشد ما درس بگیریم، اهل اقتدای به این‌ها نباشیم می‌شویم آب راکد، می‌شویم درخت خشک.

ما عاشقان غیر از خدا یاری نداریم

با یاری‌اش حاجت به دَیاری نداریم

این همان «لیس فی الدار غیره دیار»^۱ است، این همان تحقق لا اله الا الله در وجود این هفتاد و دو نفر است، این همان چهار تکبیری است که من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یک سره بر هر چه که هست

کربلاء جهاد «فی الله»

هر کاری هم می‌کردند، با هر کسی هم که در ارتباط قرار می‌گرفتند، فی سبیل الله نبود، فی الله بود، یعنی فاصله آن‌ها با خدا بی‌فاصله بود، حتی سبیل الله هم وسط نبود. درکش

۱. آخرین جملات منسوب به منصور حلاج.



مشکل است. می‌دانم خود من هم نمی‌فهمم چون جهاد این‌ها جهاد فی الله بود نه فی سبیل الله ﴿جاهدوا فی الله حق جهاده﴾^۱، و این «فی الله حق جهاده» را این هفتاد و دو نفر ظهور و تحقق دادند.

به خدا قسم، اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم‌السلام در کل عمرشان یک کار بیهوده نکردند. این که از امام چهارم علیه‌السلام تا امام دوازدهم علیه‌السلام بیایند در مقابل قبول آن‌ها بگویند «بابی انتم و امی» پدر و مادرمان فدایتان بشود. امام صادق علیه‌السلام جداگانه یک متن زیارتنامه‌ای برای علی اکبر علیه‌السلام «کامل الزیارات» نقل کرده، وقتی می‌گویم «کامل الزیارات» یعنی کتابی که صد درصد به آن هزار و دویست سال است اطمینان دارند، در سلام‌هایی که می‌دهد به حضرت علی اکبر علیه‌السلام امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: پدر و مادرم فدایت شود، پدر امام صادق علیه‌السلام چه کسی بوده؟ این که می‌آید می‌گوید امام باقر علیه‌السلام پدرم فدایت شود، آدم باید بفهمد که این هفتاد و دو نفر کجای عالم ایستادند؟ کجا غرق هستند؟ این فی الله است. حضرت حسینی که قبل از ولادتش تا زمان آدم علیه‌السلام صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برایش گریه کردند، اصلاً هنوز حادثه هم برایش اتفاق نیفتاده بود به دنیا نیامده بود اولین کسی هم که طبق روایاتمان روضه برایش خوانده پروردگار است، مستمع اول جبرئیل علیه‌السلام است، مستمع دوم آدم علیه‌السلام است، وقتی هم به دنیا آمد برایش گریه کردند، بعد از شهادتش هم زین العابدین علیه‌السلام به مردم شام فرمود: کسی را کشتید که ماهیان دریا، پرندگان هوا، درختان، آسمان‌ها، زمین، جن، فرشتگان، برایش گریه کردند، یک چنین انسانی این‌ها به کجا رسیده بودند؟ که یک چنین انسانی به قمر بنی هاشم علیه‌السلام سی و دو ساله امروز بعد از ظهر برای کاری که می‌خواست بهش واگذار بکند گفت: «بنفسی انت»^۲ حسین علیه‌السلام فدای تو، این معلوم است به کجا رسیده.

گزارش حالشان است ما عاشقان اگر غیر از خدا یاری دیگر داشتند کربلا اتفاق نمی‌افتاد، کافی بود فقط همسرشان مانع باشد. یعنی محبت قلبی به همسر یا مالشان یا کارشان،

۱. حج: ۷۸.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۰.

این‌ها آدم‌های پابرنه‌ای گرسنه‌ای هم نبودند آمدند کربلا یا رؤسای قبایل بودند یا محدث بودند یا چهره‌های علمی بودند و رجال روایت بودند، در همت نمونه بودند. کتاب‌ها نوشتند امام علیه السلام وقتی آمد بالای سر حبیب ابن مظاهر: و شدید گریه کرد به لشگر گفت: این قدر بهتان بگویم کسی را کشتید که شبانه روز یک بار ختم قرآن می‌کرد، این چه همتی است؟ دنباله گزارش حالشان با هر چه پیش آید به عالم شادکامی، این را آدم بنشیند فکر کند، فکر کند، می‌گویم من نکاتش را به خودشان قسم نمی‌فهمم، این که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: شمر با یک اسلحه هندی که نمی‌دانم چی بوده وقتی که آن آلت قتاله هندی را در گودال به گلویش گذاشت امام علیه السلام لبخند زد و سر از بدن جدا شد.

با هر چه پیش آید به عالم شادکامیم بر دوش جان غیر از غمش یاری نداریم

نه زن و بچه باری به دوش ماست نه پول و دنیا باری به دوش ماست،

بر دوش جان غیر از غمش یاری نداریم

نور رخس تا در دل ما شد پدیدار

آئینه یاریم و زنگاری نداریم

خدا را می‌خواهید ببینید بیاید در ما ببینید، جمال آزل و ابد را می‌خواهید ببینید بیاید در ما ببینید،

آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند^۱

خوب است ما را قطعه قطعه کردید

نقش همه جلوه نقاش شد سر هو الله ز من فاش شد

نور رخس تا در دل ما شد پدیدار آئینه یاریم و زنگاری نداریم

خدا نشان دادن از خویش است، نه ابلیس نشان دادن نه شیطان نشان دادن نه گناه نشان دادن، نه ظلم نشان دادن، هنر این است که آدم از وجودش خدا را نشان بدهد بشود افق طلوع توحید.

عالم به چشم ما گلستانی است بی‌خار



۱. اشعار عرفانی آیت الله قمشه ای در مناجات امام حسین با خداوند.

دیگر جای گله نمی‌ماند، جای شکوه و چون و چرا نمی‌ماند،
عالم به چشم ما گلستانی است بی‌خار

چشم قرآنی چیزی جز زیبایی نمی‌بیند

وقتی با تکبر در بارگاه کوفه به زینب کبری علیها السلام گفت چگونه دیدی وضع را؟ یعنی دیدی چه بلاهایی به سرتان آمد، دیدی همه شما کشته شدند؟ دیدی همه قطعه قطعه شدند؟ چرا در مقابل ما ایستادی؟ چگونه دیدی اوضاع را؟ با تَنْ صدای آرام گفت: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۱، من جز زیبایی چیزی نمی‌بینم این چشم، چشم قرآن است، نمی‌دانم. به خدا در مقابل این‌ها و آنچه برایشان ریختند و پیش آوردند یوسف علیه السلام باید بیاید زانو بزند، او دچار یک بلا شد و از پا درنیامد، این‌ها دچار کل بلاها شدند و از پا درنیامدند،

عالم به چشم ما گلستانی است بی‌خار	الّا غمش در پای دل خاری نداریم
تنها خیالش صبح و شامان مونس ماست	انسی دیگر با یار و اغیاری نداریم
افتاد باری کار ما با عشق و صد شکر	با هیچ کس زین پس سروکاری نداریم
بر ما فقیران رحمی ای سلطان که در دل	هیچ آرزو جز فیض دیداری نداریم
فریاد اگر یاد تو رفت از خاطر ما	ماهی فروزان در شب تاری نداریم
جز یاد رویت ای گل بی‌خار عالم	ما بلبل زاریم و گلزاری نداریم
دیوانه‌ی عشقیم و چون بر گردن دل	زنجیری از گیسوی دلداری نداریم
در حضرتش باری الهی جز دعائی	با اشک و آه و ناله‌ی زاری نداریم ^۲

عاشق از مرگ نمی‌هراسد

این گزارش حال این هفتاد و دو نفر، این گزارش حال آن‌هایی که می‌دیدند وقتی کلمه مرگ را به مردم می‌گویند رنگشان می‌پرد، وقتی یک دکتر به مردم می‌گوید چیزی نیست

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

۲. الهی قمشه‌ای.

این برآمدگی مشکوک است حالا آزمایش می‌دهی انشاءالله که چیزی نیست همین رنگ را از چهره مریض می‌پراند، هزار خیال برایش می‌آورد، نکند چی باشد، زنم، بچه‌ام، کارخانه‌ام، ولی این‌ها گزارش می‌دهند، "زنجیری از گیسوی دل‌داری نداری" این‌ها، آن‌هایی هستند که وقتی خبر مرگشان را نمی‌دهند ناراحت می‌شوند، خبر کشته شدن‌شان را نمی‌دهند، ناراحت می‌شوند لذا از وسط جمعیت بلند می‌شود با کمال وقار و شجاعت می‌گوید عمو همه را گفتی من را نگفتی، ما از این کاروان بیرون هستیم عمو، خبر مرگ بهش ندادند ناراحت است، فرمود: عموجان حالا خبر بخواهم به تو بدهم باید با هم یک گفتگویی داشته باشیم، حالا فرض عموجان فردا قطعه قطعه شدن و کشته شدن سراغ تو هم بیاید مذاقت برای مرگ چیست؟ گفت عمو «احلی من العسل»^۱، از عسل شیرین‌تر است فرمود: عموجان اتفاقاً تو هم کشته می‌شوی اما چطور کشته شدنی!

دیوانه عشقیم و چون بر گردن دل زنجیری از گیسوی دل‌داری نداریم^۲

استفاده از اهل معرفت و عشق به اندازه ظرفیت‌مان

آن وقت همین معرفت، همین عشق، اگر در ارتباط با اینان در وجود ما تجلی بکند، ما هم در حد ظرفیت خودمان، همان می‌شویم نه مطابق وزن آن‌ها. در این کاروان راهمان می‌دهند چون هر کسی که آثار وجودی این کاروان را داشته باشد جزء این کاروان است، دنبال این کاروان است، مال این کاروان است. با ارتباط با این‌ها شناخت این‌ها عشق‌ورزی به این‌ها، محبت پیدا کردن به این‌ها، خیلی تغییرات در وجود ما ایجاد می‌شود حتی در جزئی‌ترین برنامه زندگی‌مان. آن وقت عجیب محبوب مولای آن‌ها خواهیم شد. چون وقتی آثار آن‌ها را در ما ببیند همان عشقی که به آن‌ها دارد نسبت به ما در حد ظرفیت خودمان تجلی پیدا می‌کند یقیناً، یقیناً.

۱. مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲. الهی قمش‌ای.



لطف امام حسین علیه السلام به عاشقان

عاشقشان بود که از مکه تا کربلا مرتب به مناطق مختلف نامه نوشت آمدم، آن‌ها نامه را بوسیدند و روی چشم گذاشتند و راه افتادند، از راه‌های خیلی دور آمدند. آن‌ها و ما را می‌خواهد. چطور آن‌ها را از بصره و کوفه و مناطق دیگر کشید کربلا؟ زمان این‌جا مطرح نیست، مکان مطرح نیست، ما را هم می‌کشد، می‌برد دنبال خودش. روز عاشورا همه ما را دید که پیغام داد. امام علیه السلام کار گُتره^۱ نمی‌کند. گفت: «لِیت کم فی یوم عاشورا»^۲، ای کاش همه شما بودید، ما آن وقت به دنیا نبودیم که آن روز باشیم اما الان که هستیم، آمدیم در خیمه‌ات، آمدیم در مجلس تو، آمدیم، ما نمی‌دانیم اصلاً داستان شما چیست؟ من یک نوه دختری دارم کم سن است، دیشب دوازده شب آمده بود در پارکینگ خانه، من رسیدم از منبر گفت بابا یک دستمال یا حسین علیه السلام به من بده. نمیدانیم چیست؟ ولی می‌کشند

اگر از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد^۳

بابا ما هم مادرهایمان مُردند، پدرهایمان مُردند، برادرهایمان مُردند، برای آن‌ها اینجوری دیگر کار نکردیم. یک مقدار ما شما را دوست داریم، یک مقدار به شما اقتدا کردیم چی کار دارید با ما می‌کنید؟! چطوری دارید دست دنیا و آخرت ما را پر می‌کنید.

اگر از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد^۴

نه کار خودمان بود سیاه پوشیدن نه کار خودمان بوده آمدن، نه کار خودمان است گریه کردن، چشم الان شعبه آن چشم‌ها است، حال شعبه آن حال است، زین العابدین علیه السلام می‌گوید: یعنی قیامت این قلب را با این نوع محبت می‌بری در آتش کباب می‌کنی؟ نه، نه، «اتَّسَلَطُ النَّارَ عَلٰی وُجُوهِ خَرَّتْ لِعَظْمَتِكَ سَاجِدَةً»^۵ علی علیه السلام می‌گوید: این صورت را

۱. اتفاقی و بی قاعده.

۲. معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱.

۳. مولوی.

۴. مولوی.

۵. فرازی از دعای کمیل.

قیامت آتش بهش مسلط می‌کنی؟ هفتاد سال برایت روی خاک گذاشته آمده حرم ابی عبدالله علیه السلام به ضریح گذاشته چشم این سر برای حسین علیه السلام گریه کرده، حسین جان علیه السلام، «وَعَلَى السُّنَنِ نَطَقْتُ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً»^۱ توحید تام حسین علیه السلام است، اسم الله الاعظم حسین علیه السلام است رحمة الله واسعه حسین علیه السلام است، حسین علیه السلام راه میانبر ما با خداست.

روضه

یک روایت بخوانم حرفم تمام، خیلی حرف زدم، چه روزی است حسین جان علیه السلام. یکی از آن‌هایی که امام صادق علیه السلام خیلی دوستش داشت «فضیل ابن یسار»^۲ است، آمد خدمت امام صادق علیه السلام فرمود: پیدایت نیست دلشان تنگ می‌شد. به خدا الان پشت پرده دنیا پیغمبر، علی، زهرا، حسین، حسن علیه السلام، دلشان برای ما تنگ است تا برویم، می‌آییم می‌آییم پیشتان حسین جان علیه السلام. امیرالمومنین علیه السلام آمد در مغازه «میثم»^۳ دستش روی پیشانی‌اش بود گفت: علی جان علیه السلام چیست؟ فرمود سرم خیلی درد می‌کند، چرا علی جان علیه السلام؟ سرما خوردید؟ بی‌خوابی کشیدید؟ فرمود: نه تو الان سرت درد می‌کرد. شما درد می‌گیرید ما دردمان می‌آید، شما را از اضافه گل ما ساختند پیوند ما ذاتی است فضیل پیدایت نیست، گفت کار داشتیم، فرمود فکر می‌کنی من نمی‌دانم چی کار داشتی؟ چرا از من پنهان می‌کنی؟ تو دیروز نیامدی روضه داشتی یک عده‌ای را جمع کرده بودی، کسی هم می‌خواند، از گریه داشتید خودتان را می‌کشتید چرا پنهان می‌کنی؟ بعد هم

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. فَضِيلُ بْنِ يَسَارٍ از اصحاب اجماع که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام A روایت کرده است نام او در سند بیش از ۲۵۴ حدیث آمده و رجالیان، او را توثیق کرده‌اند امام صادق درباره وی از تعبیر «منا اهل البیت»؛ (از ما اهل بیت است) استفاده کرده است.

۳. میثم تمار آسدی کوفی، از یاران امام علی علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، که پیش از واقعه کربلا در کوفه به شهادت رسید از جزئیات زندگی میثم، اطلاعات روشنی در دست نیست او در کوفه خرمافروشی می‌کرد کرامات و پیش‌گویی‌هایی به او نسبت داده‌اند او به دستور ابن زیاد به دار آویخته شد مرقد میثم تمار، در نزدیکی مسجد کوفه قرار دارد.



فُضیل من در آن جلسه بودم، گفت: آقا من چطور شما را ندیدم؟ فرمود: جلوی در مگر پرده سفید نینداخته بودید، من پشت پرده بغل کفش‌ها نشسته بودم، شما همه داخل بودید، گفت: آقا چرا داخل نیامدید؟ فرمود: من مادرم بالای مجلس است، بی‌احترامی به زهرا علیها السلام، حسین جان علیه السلام.

در مجلس عزای ابی عبدالله علیه السلام امام صادق علیه السلام داخل نمی‌آید می‌گوید: مادرم آن بالا نشسته است چطور بین در و دیوار، حسین جان علیه السلام عباس جان علیه السلام.

شب بیست و یکم ماه رمضان است، مرتب بی‌حال می‌شود، دوباره چشم باز می‌کند، دیگر لحظات دارد به آخر می‌رسد، چشمش را باز کرد، عباس علیه السلام کجا نشسته؟ حسین جان علیه السلام؛ عباس علیه السلام سیزده سالش بود، سرش را یک گوشه اتاق به دیوار گذاشته بود داشت گریه می‌کرد، بگویید بیاید کنار بستم؛ زینب علیها السلام آمد دست عباس علیه السلام را گرفت؛ زهرا علیها السلام دارد می‌بیند چی کار دارید می‌کنید، آورد کنار امیرالمومنین علیه السلام حسن جان علیه السلام جا به عباس علیه السلام بده، از حال رفت دوباره به حال آمد، عباس علیه السلام من! گفت: بله بابا! گریه نکن بابا، من طاقت دیدن گریه تو را ندارم، دستت را بگذار در دست من، حسین جان علیه السلام تو هم دستت را بگذار در دست من، عجیب است امام حسین علیه السلام سی و هفت سالش است، عباس علیه السلام سیزده سال باید دست آن بچه را در دست بزرگتر بگذارد، اما دست حسین علیه السلام را در دست قمر بنی هاشم علیه السلام گذاشت، عباس علیه السلام! حسین علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام است تو پسر من هستی، تو پدرت من هستم.

این بار دیگر گذاشت داستان علی اکبر علیه السلام پیش بیاید، اکبر علیه السلام وقتی آماده شد برود تمام خانم‌ها، خواهرها، عمه‌ها ریختند دورش حلقه زدند، این بار گذاشت، چون دید اگر زن و بچه بیایند دور عباس علیه السلام را بگیرند یک در میان می‌میرند، گفت کسی از خیمه حق ندارد بیرون بیاید، می‌خواهند با هم خداحافظی کنند، همدیگر را بغل گرفتند، عجب منظره‌ای، آهسته بهش گفت: امکان آوردن آب هست؟ گفت جانم را می‌دهم می‌روم آب می‌آورم، رفت در خیمه‌ای که مشک‌ها را ریختند، دید این بچه کوچک‌ها دامن‌ها را بالا زدند

سفرهای چهارگانه صالحان و مصلحان

شکم‌ها را روی خاک نمناک گذاشتند، دور عمو را گرفتند، وعده داد، بچه‌ها خوشحال بودند، عمو رفت بچه‌ها تا می‌گفتند: آب! سکینه علیها السلام می‌گفت: عمو آب می‌آورد، ناله نزنید گریه نکنید، عمو می‌آید، عمو که نیامد، چهار هزار نفر محاصره‌اش کردند، نامردها ده نفر می‌توانستید بکشید چهار هزار تا لازم نبود، فهمیدید چه خبر شد؟ از این چهار هزار تا صد تا هم که رسیده باشند به عباس علیها السلام هر کدام یا یک نیزه زده باشند یا یک شمشیر زده باشند، معلوم است چه خبر شده، حسن علیها السلام من که هیچ سالی برایتان نگفتم، همین امسال دارم می‌گویم هفتاد و دو تا قبر است، قبر قمر بنی هاشم علیها السلام از همه کوچکتر است، زین العابدین علیها السلام جمع کرد بدن را. هجده تا سر را جدا کردند این هجده تا سر به نیزه بود تا شام، فقط سر قمر بنی هاشم علیها السلام نبود عمود سر را با سینه یکی کرد.

جلسہ ششم

شناخت سید الشہداء علیہ السلام و

واقعہ عاشورا

نگاه به حقیقت عاشورا، آشنایی با سبک نگاه اولیاء الهی

نگاه به باطن عاشورا که در حقیقت نگاهی به سبک نگاه اولیاء خداست، به فرموده امیرالمومنین علیه السلام: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا»^۱، لازم، چون ما با این نگاه به حریم شناخت شخصیت الهی و ملکوتی افراد این حادثه می‌رسیم، در آن حریم احساس می‌کنیم که بسیار بسیار کوچک هستیم و سخت‌تر از کوچکی‌مان به شدت تهیدست هستیم. امید است که این نگاه حقارت ما را، کوچکی ما را، تهیدستی ما را، علاج بکن، یعنی با شناخت امام علیه السلام دچار غبطه شویم. در اسلام تشریح شده، مگر نگفتند؟ مگر نمی‌دانید؟ که وجود مبارک حضرت زین‌العابدین علیه السلام به نقل از اکثر بزرگان فرمودند: برای عمویم عباس علیه السلام در قیامت مقامی است که تمام شهدای اولین و آخرین که پیمانۀ پُر هستند به آن مقام غبطه می‌خورند. یعنی شهدای اولین و آخرین قیامت خودشان را در کنار این انسان الهی سی و دو ساله حقیر می‌بینند، تهیدست می‌بینند، و غبطه می‌خورند، غبطه می‌خورند یعنی چی؟ یعنی در قیامت می‌گویند: ای کاش ما هم چون او قدمی برمی‌داشتیم که چنین جایگاهی را به دست بیاوریم. نمی‌دانم مطلب را دریافت فرمودید یا نه. شهدای اولین و آخرین جمع‌شان به مقام این یک نفر غبطه می‌خورند.

۱. نهج البلاغه، حکمة ۴۳۲.

اثر شناخت ظاهری حادثه کربلاء

اما شناخت ظاهر حادثه آئینه‌ای نیست که ما را به خودمان نشان بدهد، ظاهر حادثه یک سفر از مدینه به مکه است، مکه به کربلا است، کربلا به شام است، شام به کربلا و به مدینه است، که در این حوزه یک سلسله جریان‌ات اتفاق افتاده است. جنگ شده، مسیحی به این کاروان پیوسته، مجرمی توبه کرده، توبه‌اش را با آقایی قبول کردند، دو مجرمی نزدیک به یک ساعت به شهادت امام علیه السلام جزء اصحاب امام علیه السلام شدند، کوفه سخنرانی بوده و اوضاع و پیشامد را دختر امیرالمومنین علیه السلام تحلیل کرده است. در مسیر کوفه و شام کتک بوده، تحقیر بوده، گرسنگی بوده، خرابه‌نشینی بوده، بعد هم برگشت به کربلا و به مدینه، این ظاهر داستان، اما عناصر این حادثه، سازندگان این حادثه، آفرینندگان این حادثه چه کسانی بودند؟ چه کسی بوده؟

جامی از آرایش تن پاک شو در قدم پاکروان خاک شو
باشد از آن خاک به گردی رسی گرد شکافی و به مردی رسی

برویم سراغ یکی از آیات سوره مبارکه لقمان ببینید عقل ما، فکر ما، ذهن ما، با کمک حداقل این دو آیه و بعد یک آیه سوره فاطر در مصداق‌گیری به جایی می‌رسد یا نه؟ چون ما این حقیقت را می‌دانیم که قرآن یک آیه بی‌مصدق ندارد، هر چی در صفحات قرآن است در خارج از قرآن وجود دارد و همه آیات قرآن بیان مسائل عینی و مسائل مصداقی و مسائل حقیقی است، اصلاً آیه بی‌مصدق در قرآن نیست.

هر کس با هر اندازه ظرفیت باید ابی عبدالله علیه السلام را بشناسد

اما سوره لقمان، این آیات که بهت‌آور است شگفتی‌ساز است، کنار خودش نشان می‌دهد پای عقل حسابی لنگ است و شکسته، ولی به قول گویندگان قدیم «ما لا یدرک کله لا یترک کله» حالا همه را خوب نمی‌توانی بفهمی یک مقدار و یک جزئی را که می‌توانی بفهمی. آخه ما برای فهم، مخصوصاً عظمت ابی عبدالله علیه السلام یک عقل و یک روحی نزدیک



به خودش می‌خواهیم، حالا اندازه‌اش که نه! این اندازه را خدا به آن یک نفر داده، بقیه هم حتماً در ذات خلقت لیاقتی نداشتند و گرنه می‌داد یا به عبارت ساده‌تر ظرفیتی نداشتند، حالا لیوان آب ناله کند، فریاد کند، به پروردگار بگوید یک استخر بریز در من، بهش می‌گویند حدّ تو همین مقدار حجمات است که آب ریختند، حجم بیاور ما دریغ از ریختن آب بیشتر نداریم، آن‌جا که بخلی وجود ندارد، ولی بخل ذات خودت و لیوان ایای از قبول آب بیشتر دارد، حالا چطوری این بخل را در خودمان معالجه کنیم؟ این هم یک مشکل دیگری است، نهایتاً باید گفت: خدایا! ما امیدوار به گرم تو هستیم، حساب ما که پاک است، هیچی، اگر گرم تو به کمک ما بیاید دری به روی ما باز می‌شود، اگر نیاید با این ظرفیت و با این دو رکعت نمازی که به بازیگری بیشتر شبیه است و با این عبادات که عمقی بهش نگاه نکنیم باید به گناهانمان بگوییم بنشینید ما اول از عباداتمان توبه کنیم، چیزی گیرمان نمی‌آید.

فقط باید امیدوار به گرم او باشیم همین، این امید هم اُمید درستی است، اما ته ظرفمان یک چیزی باید باشد، خالی خالی نمی‌شود امید بست، یک چیزی باشد که نشان بدهیم که این فقر ماست، این تهیدستی ماست، داریم و خیلی کم داریم، زورش نمی‌رسد این کم ما را نجات بدهد کمک می‌خواهد، مثل بچه‌ای که دکتر متخصص به مادرش می‌گوید شیر خالی تو حسابی سیرش نمی‌کند، جواب نمی‌دهد شیر را به او بده، اما من یک داروی کمکی هم می‌نویسم و گرنه بچه‌ات ضعیف می‌شود، رنگش زرد می‌شود، معده‌اش دچار ناراحتی می‌شود.

خلق طفلانند و باشد فیض او^۱

ما یک مقدار شیر توحید خوردیم، شیر نبوت خوردیم، شیر ولایت اهل بیت علیهم السلام را خوردیم، اما گنجایش و ظرفیت مان کم است و کمکی باید به ما بدهند.

لطف من بی‌انتها جودم قدیم فیض من عام است و فضل من عمیم

۱. مثنوی طاق‌دیس، ملّا احمد نراقی.

حساب ما در قیامت با خودِ خدای رحمن است

خدا همه چیز را می‌داند، ملائکه برمی‌گردند سر جایشان و خدا می‌پرسد، همه چیز را می‌داند و می‌پرسد این پرسش‌های خدا دلیل بر ندانستن خدا نیست، روایت را فیض نقل می‌کند، فیض هم آدم کمی نیست. کجا بودیم؟ نورانی‌تر شدیم؟ جور دیگر شدیم؟ خدایا یک جلسه در کره زمین بود مجلس الذکر، دیگر نقل نمی‌کند چه ذکر. کدام ذکر بالاتر از ابی‌عبدالله علیه‌السلام؟ «نحن اهل الذکر»^۱ مجلس ذکر، چه کار می‌کردند اهل آن مجلس؟ همین ذکر می‌گفتند: دیگر یا حسین علیه‌السلام یا اباعبدالله علیه‌السلام، خطاب می‌رسد تمام شرکت‌کنندگان در این مجلس ذکر که شما رفتید و از آن خبر می‌دهید را بخشیدم، بروند از سر بگیرند، همین شیر کمکی است چون اگر گناهان بماند ما می‌شویم موربانه‌زده، پوک می‌شویم، ضعیف می‌شویم، بعد با یک تلنگر فیلمی، ماهواره‌ای اصل دین را هم می‌بازیم، ما شیر کمکی می‌خواهیم، حالا تا حالا که به ما دادند اگر نداده بودند که پَسِ خیلی معرکه‌ها بودیم. عرض می‌کنند خدایا کل را بخشیدی؟ بله کل را بخشیدم، کسی هم حق سؤال از من ندارد چرا بخشیدی؟ چرا نبخشیدی؟ به شما ربطی ندارد. می‌گویند خدایا یکی هم بود بیرون مجلس بود اهل این‌ها نبود، آن هم یک گوشه نشسته بود تماشا می‌کرد نه ذکر می‌گفت، نه حالی، نه گریه‌ای، خطاب می‌رسد بوی این مجلس که به او خورد، آن هم بخشیدم. این شیر کمکی است ولی طفل هستیم، طفل مستحق ترحم است، مخصوصاً وقتی بچه گریه کند، دیدید که مادر وقتی شیرخواره‌اش گریه می‌کند غذا را در آشپزخانه رها می‌کند کارها را رها می‌کند، ما طفل‌ایم او مهربان‌تر از مادر مخصوصاً وقتی گریه می‌کنیم، عاطفه او به جوش می‌آید، آن وقت شیر کمکی به ما می‌دهد، گدا هستیم دیگر. من از شما تقاضا می‌کنم سنگین روی زمین راه نروید، کسی نیستید، پیش زن و بچه و دیگران خودمان را به حساب نیاوریم، به خدا کسی نیستیم، بپرهیزیم از این القاب آقا، شخصیت است، آیت الله، حجت الاسلام، دانشمند، این‌ها سر آدم را کلاه می‌گذارد، در دماغ آدم باد ابلیسی می‌اندازد. تخلیه بشوید، همیشه در این حال باشیم که محبوبمان



آقای ما، مولای ما، ولی ما، یادمان داده فدایش بشوم «وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ»^۱ یعنی علی علیه السلام هم می گوید من کمک شیری لازم دارم، «الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»^۲، حالا هر تلنگر زبانی، غیرزبانی به ما بزنند اصلاً دردمان نمی آید، چون تلنگر به ما نمی خورد ما بادکرده که نیستیم، آنهایی که متکبر و باد کرده خودبین و خودخواه و خود را به حساب می آورند تلنگر دردشان می آید، در مقابل داد می زنند همه را زیر سوال می برند، فریاد می کنند، می کوبند، آبرو می برند چه خبر است؟ چه خبر است؟ به یکی گفت: خدا تا حالا فارسی حرف زده؟ گفت: یک بار، کی؟ شب معراج؛ این را من در یک کتابی دیدم یادم نیست خیلی وقت پیش، گفت: با چه کسی فارسی حرف زده؟ گفت: با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چی به او گفت؟ گفت: برگرد من با این یک مشت خاک غیر از رحمت و مغفرت چی کار بکنم؟ اینها شیر کمکی می خواهند، ما را می گفته نه آنهایی که از این مدار بیرون رفتند.

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد آنک بیرونی بود

بیرون رفتگان از دایره رحمت الهی، خدا به راحتی کسی را رها نمی کند

بدبخت ترین موجودات عالم بیرونی ها هستند، آنهایی که از این حوزه رفتند بیرون، بیرونی که بدبخت ترین ها بود، وقتی وارد این حوزه شد سرش را که به دامن گرفت گفت: «انت سعید فی الدنيا و الاخره، انت حر کما سمتک امک حرا»^۳ از بیرون اگر کسی بیاید داخل، ما حالا داخل هستیم، نمی دانیم قدر داخل بودنمان را داریم؟ نداریم؟ می مانیم؟ با یک چهار تا کلمه و حرف و عکس می رویم؟ این قدر سست شل، این که خیلی بی انصافی است، خیلی. که از سر سفره ابی عبدالله علیه السلام آدم بلند شود برود سر سفره ابلیس، این دیگر چقدر بی انصاف است، در هر صورت داریم نه به اندازه نجات، کمکی می خواهیم، که حالا

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. همان.

۳. «أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمْتِكَ أُمَّكَ، وَ أَنْتَ الْخُرَّى فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ الْخُرَّى فِي الْآخِرَةِ» بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴.

آثارش را می‌بینید، کمکی به ما دارند می‌دهند، چند سال هم هست دارند می‌دهند از قبل از بلوغمان تا حالا، فکر هم نمی‌کنم به این راحتی رهایمان کنند، ما را نگه می‌دارند، چون سی سال چهل سال بیست سال پای ما زحمت کشیدند تا به این جا رسیدیم.

به مادر می‌گویند پسر ت جرم کرده، زندان است، محکوم به سه ماه، برای چی گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی مجرم است؟ می‌گوید: می‌دانم این‌ور آن‌ور می‌زنم دریاورم، می‌گویند چرا مادر جان؟ مجرم است. می‌گوید: همه را می‌دانم، اما مادر هستم، چه کار کنم؟

ما مجرم هستیم اما خدا، خداست، چه کار کند؟ پابرنه با لباس پاره وارد مسجد شد گفت: مسلمان هستیم، دین دارم پیغمبر ﷺ را ندیدم کدام‌ها هستید؟ فرمود من هستم، گفت: من اهل مزاحمت و معطل کردن نیستم یک سوال بگو، «من يحاسب الخلق يوم القيامة؟»^۱ پرونده ما قیامت دست کیه؟ عرب از همه ما فهمیده‌تر بود، از سوالاتش معلوم است. گاهی بعضی‌ها بی‌سوادند اما در اوج دانش و فهم هستند چون پاک هستند.

حساب ما در قیامت با خودِ خدای رحمن است (ادامه بحث سابق)

گفت: پرونده و حساب ما روز قیامت دست کیست؟ پیغمبر ﷺ فرمود: پرونده قیامت دست خداست، البته عربی بهش گفت: الله، یک خنده عمقی کرد و گفت: خدا حافظ رفت. به یکی فرمود: بلند شو برو دنبالش برگردان، رفت گفت: آقا برگرد تو را می‌خواهند. دوباره آمد سر همان جایی که سوال کرده بود ایستاد، گفت: چه کسی با من کار دارد؟ پیغمبر ﷺ فرمود: چی کار با من داری؟ این هم فیض نقل می‌کند، فرمود: مگر من حرف خنده‌دار زدم؟ برای چی خندیدی؟ خیلی خوشتر آمد؟ انگار خیالت راحت شد گفت: بله هم خنده داشت، هم خوش آمدن داشت، هم راحت شدن خیال داشت. فرمود به چه علت؟ عجب باسواد و فهمیده بود این بیابانی پابرنه، گفت: مگر نگفتی پرونده ما قیامت دست خداست، فرمود چرا! گفت: مگر خدا را خودت به ما معرفی نکردی؟ در قرآن کریم است، فرمود چرا! گفت: «الکَرِيم

۱. «مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، قَالَ: نَحْنُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ! قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا أَعْرَابِي؟! قَالَ: لِأَنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَرَ عَفَا» تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۹.



إِذَا قَدَرَ عَفَا^۱، کریم وقتی یقه آدم را بگیرد، می‌گوید نترس می‌خواهم گذشت بکنم، چیه می‌لرزید؟ کاری نداری؟ نه برو. چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد، فرمود: چقدر خوب فهمیده.

عجز بشر در شمارش کلمات الله

خیلی فشرده بروم سراغ دو آیه لقمان و آل عمران و بعد فاطر، دیوانه‌کننده است این آیات، بعد عمق آن. ﴿لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ^۲﴾، آن چه درخت هست اگر قلم بشود ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ^۳﴾، دریاها بشود مرکب و هفت برابر دریاها به کمک این مرکب بیایند ﴿وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ^۴﴾، حالا کل درختان قلم، دریا و میزان هفت برابر آن مرکب، می‌خواهند بنشینند کلمات الله را بشمارند، کلمه یعنی مخلوق، ﴿مَا تَقَدَّتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^۵﴾، قلم‌ها که تمام می‌شود، دریاها هم تمام می‌شود و شمردن کلمات من تمام نمی‌شود، چه خبر صحنه هستی؟ چه کرده؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۶﴾، من توانای شکست‌ناپذیر هستم و حکیم هستم.

کلمات الله

از این کلمات یک کلمه‌اش یک دانه این است ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ^۷﴾، خدا تو را به یک کلمه‌ای از جانب خودش بشارت می‌دهد ﴿اسْمُهُ الْمَسِيحُ^۸﴾ اسم آن کلمه مسیح است ﴿عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ^۹﴾، این کلمه،

۱. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۹.

۲. لقمان: ۲۷.

۳. لقمان: ۲۷.

۴. لقمان: ۲۷.

۵. لقمان: ۲۷.

۶. لقمان: ۲۷.

۷. آل عمران: ۴۵.

۸. آل عمران: ۴۵.

۹. آل عمران: ۴۵.

کلمهء آبرودار در دنیا و آخرت و کلمه‌ای که مقرب است، یعنی وجود انسان کلمه من کلمات الله.

بعضی از این کلمه‌ها پاک می‌مانند و به پاکی خودشان اضافه می‌کنند، ذات این‌گونه کلمه‌ها میل به صعود دارد، یعنی هیچ جاذبه نزولی آن‌ها را بر نمی‌گرداند، سیر نزولی نمی‌دهد، سیر صعودی می‌دهد، سوره فاطر می‌گوید: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾، درست؟ حالا برویم سراغ یک روایتی که هم اهل سنت نقل کردند، هم شیعه در کتاب‌های مهم‌شان، در سوره لقمان گفت: اگر کل درخت‌ها قلم شود دریا مرکب هفت برابر هم اضافه شود، کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد، بی‌خودی نشمارید، در این کلمات‌الله گاهی یک کلمه بیشتر نه هست، مثل کلمه وجود امیرالمومنین علیه السلام که سنی و شیعه نقل کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تمام درختان قلم شود تمام دریاها مرکب شود، تمام جن و انس نویسنده بشوند علی‌جان علیه السلام بخوانند ارزش‌های وجود تو را بنویسند تمام نمی‌شود یک کلمه.

چه بار معنوی سنگینی دارد، یک بار، دیگر سنی و شیعه نقل کردند، علی‌جان علیه السلام اگر تمام درختان قلم بشوند تمام دریاها مرکب بشوند، تمام جن و انس نویسنده بشوند، بخوانند ارزش‌های تو را دانه دانه بنویسند تمام نمی‌شود، این کلمه وجود علی علیه السلام است. شنیدید خوب؟

شیوه خطاب امیرالمومنین علیه السلام به کلمهء سید الشهداء علیه السلام

این کلمه هر وقت، کلمه وجود حسین علیه السلام را می‌دید می‌گفت: «بابی انت» پدرم فدایت بشود، گرفتید چی شد؟ نه، قد نمی‌دهد، عقل قد نمی‌دهد. می‌دانید، اما باز بدانیم تکرارش نور است زینب کبری علیه السلام می‌فرماید: برادرم سی و سه سال عمرش را با پدرم بود، سی و هفت سال عمرش را، از وقتی حسین علیه السلام از شیر گرفته شد و راه افتاد، یعنی یک سالش بود یازده ماهش بود، هر وقت که راه افتاد، هر وقت بیرون اتاق بود، وارد می‌شد هر وقت وارد می‌شد، پدرم تمام قد بلند می‌شد، با یک دنیا آدب جلویش می‌ایستاد. نمی‌گفت:



حسین علیه السلام، پدر می گفت: یا ابا عبدالله علیه السلام، این حسین علیه السلام کیست؟ نمی دانیم، نمی دانیم کیست؟ ما کی هستیم؟ خیلی به ما محبت کردند، بر در این خانه ما را به عنوان گدا نشانده، تا آخر عمر هم دستمان دراز است، گردنمان کج است، می گوییم یا رحمت الله الواسعه، یا باب نجات الامة. می گوییم «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»^۱، می گوییم. حالا فهمیدید چرا این قدر روی مسئله گریه سرمایه گذاری می کنم؟

گریه تمام هستی بر سیدالشهداء علیه السلام

چون گریه بر کلمه ای می کنید که تمام هستی برایش گریه کردند، برای انبیاء علیهم السلام گریه نکردند تمام هستی، برای پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه نکردند، برای علی علیه السلام گریه نکردند، اما همه این ها همراه با هستی برای حسین علیه السلام گریه کردند، گریه دلیل بر پیوند عاطفی است، یعنی حسین جان علیه السلام دوست داریم، عاشق هستیم، دلباخته ایم، گداییم، امروز من فهمیدم چرا این قدر ائمه علیهم السلام ما اصرار دارند فقط برای ابی عبدالله علیه السلام بلند با داد با ناله، گریه کنید. می خواهند هر کسی بیرون این مجالس است این صداها را بشنود، خود این صداها اثر می گذارد موج دارد برق دارد. حسین جان علیه السلام.

اهمیت گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

می گویند وقتی آدم می میرد پرونده اش را می بندند، می گویند این جا دیگر جای عمل و کوشش مثبت نیست، اما این پرونده بسته را زهرا علیها السلام در قیامت باز می کند، چون حادثه را خودش نبود، گریه قبل از حادثه کرده بود، اما گریه بعد از حادثه را نداشت، برای اینکه زهرا علیها السلام از این فیض عظیم گریه بعد از حادثه محروم نباشد، پرونده گریه را قیامت باز می کند، شنیده بودید؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: کُلُّ انْصَانٍ رَا کَ خَدَا وَاَرَادَ مَحْشَرٌ مِی کَنْد، دِیْگَر کِسی نَمِ مَانْد، صِدَائِی بَلَنْد مِی شُود، اَهْل مَحْشَر کُل شَمَا حَتِی انْبِیَاء علیهم السلام



دیده‌تان را فرو بپوشید، زهرا علیها السلام می‌خواهد وارد شود، زهرا علیها السلام قبل از حادثه خوب گریه کرده، اما مثل ما بعد از حادثه گریه نکرده، چون عمرش کفاف نداد و می‌داند گریه بعد از حادثه پیش خدا از چه ارزشی برخوردار است، می‌خواهد این گریه بعد از حادثه را در نامه عمل خودش وارد کند، حسین جان علیه السلام تو چه کلمه‌ای هستی؟ کلمة الله الاعظم، وای حسین علیه السلام.

روضه

هنوز که زهرا علیها السلام وارد محشر نشده، معلوم می‌شود دستور، دستور زهرا علیها السلام نیست، دستور از مقام بالا است، قبل از ورود صدیقه کبری علیها السلام می‌گویند یک خیمه بزنید، آن خیمه چه خیمه‌ای است؟ از چه جنسی است؟ نمونه‌اش همین است هزار و چهارصد سال دارند می‌زنند، یک خیمه بزنید، زهرا علیها السلام وارد خیمه می‌شود به محض ورود به خیمه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: صدایی صدایش می‌زند، یا فاطمه علیها السلام به جهت صدا برمی‌گردد، صدا از بالای سر است نه از راست نه چپ نه روبرو برمی‌گردد، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وقتی برمی‌گردد چشمش به حسین علیه السلام می‌افتد، بدن بی‌سر ایستاده، چرا بدن را افتاده نیاوردند؟ زهرا علیها السلام احترام دارد، بدن بی‌سر باید جلوی مادر بایستد، یعنی مردم زهرا علیها السلام احترام دارد، بدن ایستاده سر ندارد، یک دقتی به سرتاپای بدن می‌کند، می‌بیند جای درستی هم ندارد این گفتار امام صادق علیه السلام است، -یعنی در گودال یک جای این بدن را نگذاشتند سالم بماند هر جایش سالم بود زدند.

این قدر که شما عاشق هستید، ندیدید فقط می‌شنوید، دارید خودتان را می‌کشید، هزار برابر عشق شما آن‌ها کینه داشتند، رحم نداشتند، زینب علیها السلام دارد می‌گوید:

دیشب چه کرده بود به دست تو ساربان؟ تر گشته خاک قتلگه از اشک مادرم

چی کار کردند به دست؟ تو که شهید شده بودی، تو که دیگر جان در بدن نداشتی، تو که در بیابان افتاده بودی، انگشتت را چرا بریدند؟ تو که رفته بودی، حسین جان علیه السلام حسین جان علیه السلام - امام صادق علیه السلام می‌گوید: مادرم به محض دیدن این مسئله، این بدن، این بدن



بی‌سر، ناله اول را که می‌زند غش می‌کند، می‌افتد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک ناله می‌زند و غش می‌کند با ناله او تمام انبیاء علیهم السلام می‌افتند روی زمین، حالا در حال غش است، الله اکبر، بگذارید بیایم پایین این روضه امام صادق علیه السلام است نمی‌توانم ادامه بدهم، چطوری به هوش می‌آورند؟ پیراهن خون آلود را می‌گذارند روی سینه‌اش، بلند می‌شود پیراهن را بغل می‌گیرد، خطاب می‌رسد "حبیبی و ابن حبیبی ارفع راسک"، سرت را بلند کن کار دارم با تو، خدا هستم می‌خواهم با تو حرف بزنم "فبعزتی و جلالی" به عزتم به جلالم قسم، همین الان جلوی چشم تو انتقام خون حسین علیه السلام را می‌خواهم بگیرم، نه تنها خون حسین علیه السلام را، داستان قبل دارد فاطمه علیه السلام من، می‌خواهم اول انتقام آن‌هایی که در به پهلویت زدند بگیرم، فاطمه علیه السلام من. فاطمه علیه السلام اول انتقام آن‌هایی که سلیلی به صورتت زدند را می‌گیرم، بگذارید بیایم پایین اجازه دیگر ندهید من حرف بزنم، انتقام آن‌هایی که تو را روی زمین می‌کشیدند می‌خواهم بگیرم، این وظیفه من خدا، اما زهرا علیه السلام وظیفه تو، از خیمه بیا بیرون، تمام محشر را نگاه کن ببین چه کسانی در دنیا با حسین علیه السلام تو بودند؟ چه قبل از کربلا، چه کربلا، چه بعد از کربلا، چه کسانی با او بودند، ببین چه کسانی در دنیا برای بچوات گریه کردند؟ وای حالا ما را می‌گوید، ببین چه کسانی تا در دنیا بودند در جلسه عزای حسین علیه السلام می‌آمدند؟ چه کسانی اصلاً این جلسات را با پولشان به پا کردند؟ مفتی که به پا نشده فاطمه علیه السلام من، ببین چه کسی از جیش مایه گذاشته؟ و بعد ببین چه کسانی در این جلسات آمدند با من آشتی کردند؟ فاطمه علیه السلام من دست همه را بگیر، من به پرونده هیچ کدامشان کاری ندارم بردار با خودت ببر، حسین جان علیه السلام.

جلسه، مقوم

سفر سید الشهداء علیه السلام از سوی حق به

سمت خلق برای اصلاح بشر

فرق نظر باطنی با نگاه بوسیده چشم

قرآن روایات مخصوصاً فرمایشات الهی و ملکوتی امیرالمومنین علیه السلام نظری که به باطن حقایق انداخته می‌شود آن نظر را نظر می‌دانند. منهای آن نظر، نگاه چشم است به در و دیوار دنیا به ابزار دنیا به عناصر و مواد دنیا که آن‌ها را چشم غیر ما انسان‌ها هم می‌بیند. برای باطن‌نگری اتصال به وحی لازم است اتصال به نگاه انبیاء لازم است اتصال به نگاه ائمه. این اتصال هم یا از راه سالیان متمادی درس خواندن و فهم معارف الهیه بدست می‌آید یا به قول قرآن مجید از راه گوش. بیش از صد آیه گوش را مطرح کرده یکی‌اش در یک آیه مانده به آخر سوره بقره است که معرفت‌داران و دانایان به پیشگاه مقدس حق اعلام می‌کنند **﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾**^۱، حقیقت را شنیدیم، فهمیدیم، در گردانه اطاعت درآمدیم. همین یک آیه کفایت می‌کند و الا آیات دیگری هم در این مسأله هست. پُر مطلب او آخر سوره آل عمران است **﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾**^۲ چون شنیدیم و فهمیدیم به تو اتصال پیدا کردیم **﴿سَمِعْنَا مُنَادِيًا﴾**^۳، این منادی یا وحی است یا زبان پاک انبیاء و ائمه علیهم السلام است، حرف این منادی هم این بود، **﴿أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾**^۴، حالا که اتصال پیدا

۱. بقره: ۲۸۵.

۲. آل عمران: ۱۹۳.

۳. آل عمران: ۱۹۳.

۴. آل عمران: ۱۹۳.

کردیم ﴿فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱ دیگر ما را به جهنم چه کاری؟ عذاب دنیا، عذاب آخرت چه ارتباطی با اهل گوش دارد؟ اهل اطاعت دارد؟ اهل اتصال دارد؟

وصال حق تعالی باطن حادثه عظیم کربلاء

با این مقدمه و مقدمات جلسات قبل بنا شد، همه با همدیگر باطن حادثه کربلا را ببینیم. تاریخ دیدن کار آسانی است، ولی از پرده ظاهر گذشتن و به باطن رسیدن کار مهمی است که این هم کار خداست که دست ما را بگیرد و ماوراء این پرده ببرد و آنچه نادیدنی است برای اهل جهان آن را به ما نشان بدهد. باطن داستان را که آدم نگاه می‌کند می‌بیند که در باطن این حادثه هفتاد و دو نفر هستند، در اوج و در قلّه معرفت تماشاگر زیبایی مطلق معشوق ازل و ابد شدند. خون و گوشت و پوست و رگ و پی و عصب و تمام سلول‌ها عاشق معشوق شد. این عاشقان که تعبیر امیرالمومنین علیه السلام است از این‌ها در شرایطی قرار گرفتند که راه برداشتن فراق را با شهادت بپیمایند، یعنی بیایند جان و مال و آنچه که دارند، عاشقانه هزینه کنند نه به زور واجب. یک وقت خدا به ما می‌گوید واجب است، واجب خودش یک فشار است، یک زور است، یک نیرو است که ما را حرکت می‌دهد. این‌جا نه به فشار واجب بلکه با موج عشق دیدند و فهمیدند که همه موجودیت خود را باید هزینه کنند تا جاده فراق تمام شود و این کار را کردند به نقطه وصال برسند.

فرق وصال و فناء با لقاء الله

رسیدند این‌ها نقطه وصال‌شان غیر نقطه وصال من و شماست، برای ما نقطه وصال‌مان لقاء معنوی است ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲ این آخرین نقطه سفر ماست. این لقاء یک دیدار قلبی است که من هستم، دارای دیدارم،

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. کهف: ۱۱۰.



معشوق را می بینم اما نقطه وصال آن ها نقطه فنا بود، یعنی دوئیت از جا برداشته شد، دیگر عاشق و معشوق نبود فقط معشوق مانده بود. درک اش هم که برای ما ظاهراً ممکن نیست. آن هایی هم که اهل علم هستند و خوش شان نیامده وارد این مباحث شوند چون عمق قضیه برایشان روشن نیست محبت کنند ایراد نگیرند. عاشق و معشوق در این پرده کیست؟ جواب می دهند که چرا از دوتا داری حرف می زنی؟ آن حریم حریم دوئیت نیست، حریم دوتایی نیست، گفت:

نیست در این پرده بجز عشق کس اول و آخر همه عشق است و بس
حرف دوتا نزن نگو حسین علیه السلام و خدا، فقط بگو در آیینه جمال حسین علیه السلام را دارم می بینم
نه اینکه حسین علیه السلام یک طرف است خدا یک طرف، این عاشق است، آن معشوق است،
این دارد معشوق را می بیند،

نیست در این پرده بجز عشق کس اول و آخر همه عشق است و بس
بعد ازین روی من و آینه وصف جمال که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند
بیرون که نمی تواند آدم خبر بگیرد، در درون آدم می تواند از معشوق خبر بگیرد لذا قرآن
آیات جهاد را دو قسمت کرده است. - بی ربط حرف نمی زنم می دانم چه دارم می گویم،
گرچه نمی فهمم چه دارم می گویم - آیات می گوید ﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱، این که روشن
است در قرآن آیات دیگر می گوید ﴿جَاهِدُوا فِي اللَّهِ﴾^۲، سبیلی دیگر در کار نیست، راهی
نمانده، قرآن چه می گوید؟ عرفان بافی می کند؟ نعوذ بالله قرآن یک جا دارد یا حرف های
خیالاتی دارد می زند می گوید: ﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۳، یک جا می گوید: ﴿جَاهِدُوا فِي اللَّهِ﴾^۴،
خود پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: من را می بینید، من را نمی بینید که اگر اهل چشم باطن هستید

۱. توبه: ۲۰.

۲. حج: ۷۸.

۳. توبه: ۲۰.

۴. حج: ۷۸.

«مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»^۱ دوتایی باقی نمانده تا بگوییم این پیغمبر ﷺ است، این خدا؛ منی در کار نمانده است. باطن کربلا معرفت در اوج است. در آن قله که آدم را می‌برند نه آدم به این قله می‌رسد، به خدا قسم در این حرکت‌ها کمترین دخالتی ما نداریم. «ما» که می‌گوییم یعنی مای انسانی، بله رفتیم و به قله رسیدیم و آن‌جا عاشق شدیم و جمال را دیدیم و از خود بی‌خود شدیم و شدیم فانی دوئیت، از جا برخاست و آن‌جا حریمی بود که شد «لیس فی الدار غیره دیار»^۲، تجلی‌گاه لا حول و لا قوه الا بالله بود، دیگر هیچ حولی نبود و هیچ قوه‌ای نبود، یکی در میان ما بود. تمام بدبختی‌ها هم برای این دوتایی بودن است. وقتی می‌گوییم من و خدا آن وقت می‌شوم مالک مال، مالک فکر، مالک علم، مالک مردم، مالک آب و خاک، آدای او را درمی‌آورم که کاملاً حرام‌ترین حرام است و تبدیل به یک وجود مسخره‌سازی می‌شوم، اما وقتی بدانم بفهمم یکی فقط در میان است اوست و من دیگر فانی در او هستم، نمی‌گوییم وقتی به آن قله می‌رسند به آن قله می‌برند، آن‌ها را کجا می‌رسند «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ»^۳، من او را بردم خودش نیامد، خودش که قدم آمدنی برایش نبود «أَسْرَى بِعَبْدِهِ»^۴ وقتی آدم را به آن قله می‌برند و بعد می‌گویند حالا از این‌جا نگاه کن، می‌بیند که :

همه هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

راه رسیدن به فناء فی الله تعالی

آن وقت آن‌جا زیبایی بی‌نهایت با چه نوری؟ با چه معنویتی؟ دل را آب می‌کند، خودش می‌ماند. آن وقت در عشق است که معشوق می‌گوید حالا «فی الله» بشو نه «فی سبیل

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

۲. آخرین جملات منسوب به منصور حلاج.

۳. اِسْرَاء: ۱.

۴. اِسْرَاء: ۱.

الله». «فی سبیل الله» را که رد کردی پشت سرگذاشتی حالا «فی الله» بشو، می گویم محبوب من چطور می شوم؟ می گوید هر چه داری عاشقانه خرجم کن. این توقع را معشوق های مجازی هم دارند. بدبخت ها که عاشق های مجازی را بیچاره می کنند، پولت را بده، وقتت را بده، هر وقت و بی وقتی تلفن زدم جواب بده، جواب ندهی خداحافظ. اما معشوق ازل و ابد می گوید، هر چه داری که خودم به تو دادم بده به من، در آن قله معرفت و عشق عاشقانه می گوید: برای تو؛ اکبر از تو اصغر از تو همه آغشتگانم یک سر از تو، حسین علیه السلام از تو، سر از تو، پیکر از تو؛ بدحال نمی شود بلکه در این پرداختها خوشحال می شود، برای چه خوشحال می شود؟ برای این که می بیند معشوق با همه وجود جنس هایش را قبول کرد. بدحالی برای جایی است که من به حضرت او برسم بگویم این پرونده هفتاد سال نمازم است به فرشتگان بگوید بگیرید بزنید در سرش برود، کنار دو رکعت نماز خواندی منت هم به من داری که ببین در این روزگار من بودم نمازت را خواندم این همه نمی خواندند! من بودم روزه گرفتیم! برو بابا. آن وقت خدا وقتی که این عاشقان فانی را در آغوش می گیرد - این را خیلی دقت بفرمایید این سفر من الحق الی الخلق است - می گوید: حالا که در من فانی هستید، در این صف خیلی الان گرسنه و تشنه تکویناً یا تشریحاً منتظر است، حالا از این مجذوبیت تان که مجذوب و فانی من شدید، یک رشته بدهید و در دنیا دل های آماده را جذب کنید، یعنی شروع کنید با جلوه کردن تان به مردم، حسینی مسلک بسازید، چون شما الان تمام مایه را دارید، از این مایه رشحه رشحه به قلوب مستعد بریزید که آن ها عاشق شما شوند و به واسطه شما در حد ظرفیت خودشان به وصال من برسند، یعنی بی حسین علیه السلام به خدا رسیدن محال است، چرا بی حسین علیه السلام بگو بی پیغمبر صلی الله علیه و آله بی قرآن، بی امام صادق علیه السلام، ما همه را گفتیم که وقتی گفتیم حسین علیه السلام یعنی همه انبیاء علیهم السلام، یعنی همه ائمه علیهم السلام، یعنی همه قرآن، همه این ها آن جا جمع است، شما اقتدا کنی به ابی عبدالله علیه السلام، عاشق ابی عبدالله علیه السلام شوی، شدی عاشق خدا، حب محبوب خدا، حب خداست.

نیاز به واسطه در ارتباط با حق تعالی

برادرم خواهرم! ولتاژ برق در این هفتاد و دو نفر در حدی است که کنترل نشده بخواهند به ما بزنند درجا همه چیزمان سوخته، اگر خود او بخواهد جلوۀ مستقیم کند که کل عالم از جا کنده می‌شود، موسی علیه السلام از من درخواست تجلی داری، کوه را نگاه کن من اول یک تجلی به این کوه می‌کنم بعد آن وقت درخواست کن کوه یک ثانیه خاکسترش به باد رفت، ﴿وَرَحْمَةُ مُوسَىٰ صِرْفًا﴾، موسی علیه السلام افتاد زمین غش کرد، بین او و بین ما ترانس کنترل باید بگذارد، چون ما تحملش را نداریم. او می‌گوید بیا ولی با حسین علیه السلام من باش، می‌شوی با همه انبیاء علیهم السلام، می‌شوی با قرآن، می‌شوی با من. این طوری اراده کرده بی حسین علیه السلام کار پیش نمی‌رود

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود

این انتخاب حق، این انتخاب حق است، خوشحال شدید سر راه زندگی ما تا وصال چه کسی را قرار داده، عظیم‌ترین نعمت‌ها را، عظیم‌ترین روح‌ها را، عظیم‌ترین عقل‌ها را، خلاصه خلقت را، خلاصه نبوت را، خلاصه ولایت را سر راه ما قرار داده، باطن را نگاه کن چه خبر است؟ چه خبر است؟ چشم ما که یک ذره می‌بیند یک ذره که حالا این طوری شدیم، داغدار شدیم، سیاه‌پوش شدیم، رنج می‌بریم، غصه داریم، خنده‌مان نمی‌گیرد، ناراحتیم، این روزها چشم‌مان به آب می‌افتد حال‌مان بهم می‌خورد، کامل هم نمی‌بینیم، به آن‌هایی که اصلاً نمی‌بینند می‌گوییم:

چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را

ای ابی عبدالله علیه السلام

پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست

هجوم و تخریب واقعه عاشورا، تخریب مسیر هدایت بشری

ابی عبدالله علیه السلام امر دارد، جاذبه‌اش را، عشقش را، علمش را، معرفتش را، ولایتش را، امامتش را هزینه کند برای آن‌هایی که می‌خواهند. آن هم که نمی‌خواهد که بدبخت‌ترین



موجود زنده عالم است. اینها را گفتم که بعضی‌هایتان بدانید هجوم‌هایی که به کربلا می‌شود، به حضرت می‌شود، به عزاداری می‌شود، به گریه می‌شود، به سینه می‌شود، چه چیزی را می‌خواهند از شما بگیرند؟ حسود دارد می‌میرد، نمی‌تواند به شما ببیند، حتی این پیراهن را نمی‌تواند، دنیا دارند می‌زنند به عمر این پیراهن سیاه خاتمه بدهند، به این خیمه‌ها خاتمه بدهند، به این گریه‌ها خاتمه بدهند، لذا ائمه علیهم السلام ما گفتند کنار حسین علیه السلام داد بزنید، داد بزنید که گرگ فرار کند، که دیو فرار کند، بترسد داد بزنید تا بفهمند به همدیگر بگویند نمی‌شود جمعش کرد نه که نمی‌شود جمعش کرد خیال نکنید بعد از مُردن ما گریه‌کن دیگر نیست.

ز راه نسبت هر روح با روح دري از آشنایي هست مفتوح
از این در کان به روی هر دو باز است ره آمد شد ناز و نیاز است
میان آن دو دل کاین در بود باز بود در راه دایم قاصد راز

از آن طرف ما را می‌کشند، از آن طرف در مقابل هجوم این همه فساد ما را نگه می‌دارند، جهان دارد ما را می‌کشد ببرد، او با نگاهش دارد ما را به طرف خودش می‌کشد و نگه می‌دارد. در این دل تا قیامت به روی حسین علیه السلام باز است،

اگر عالم همه گردند همدست گمان این مبرکاین در توان بست
بود هر جا دري از خشت و از گل برآوردن توان الا در دل
در آن قربي که باشد قرب جاني خلل چون افکند بعد مکاني

حالا ما کربلا نیستیم، امروز نباشیم کربلا این جاست، ما در مکان نیستیم، اما در باطن هستیم.

در آن قربي که باشد قرب جاني خلل چون افکند بعد مکاني
تني سهل است کردن از تني دور دل از دل دور کردن نیست مقدور

این است داستان ما با او، او به وصال رسید با یارانش، با اهل بیتش، به او گفتند حالا که سفر فی الحق تمام شد حالا یک سفر الی الخلق را شروع کن. دائم نگاهت به مردم باشد، بین دل مستعد چه دلی است؟ جلوه کن، طلوع کن. دائم دارد مشتری می‌گیرد، قبل از ما پدران ما بودند، نسل گذشته ما بود، نسل‌های گذشته بودند، الان ماییم، فردا هم بچه‌های



ما، دیگران هستند، این نگاه دائمی است تا برسد به نگاه قیامتش، آن جا چه غوغایی است؟ آن جا هیچ لازم نیست ما دنبال او بگردیم، آن جا وقتی ما را از قبر درمی آورند پیش آن ها درمی آورند چون ما جاده را در دنیا طی کردیم، راه را آمدیم، دیگر راهی نیست برویم، این هم متن روایات مان.

جایگاه والای روزه و مجالس روزه (مطلع روزه)

تحملی ندارم بیشتر حرف بزنم، روزها دارد به اوج خودش می رود، فردا پس فردا بتوانم یک روایت بسیار مفصلی را از امام صادق علیه السلام بخوانم که امام علیه السلام می فرماید: ما در این مجالس داخل نمی آییم، جای ما در این مجالس دم در است. چرا داخل نمی آیید؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: به احترام مادرم که بالای مجلس نشسته کجا داریم می رویم؟ یک رسم خوبی در اصفهان بوده روزگاری که کمتر مسجد و مجتهد جامع الشرایط بوده، تمام این مجتهدین محرم و صفر منبر می رفتند، در تیمچه ها، در خانه ها، در حسینیه ها، در مسجدها و افتخار می کردند. «مرحوم آیت الله حاج سید محمود کلشادی» استاد مسلم فنون اسلامی بوده، دو سه تا از شاگردانش را معرفی کنم، «آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب» چهره ای که در این صد ساله نظیرش خیلی کم بوده، شهید مدرس، این ها نمونه های شاگردان او بودند. علم نفس، تقوا، اخلاص؛ خودشان نوشتند، تهران دعوت کردند، دهه عاشورا بروم منبر، زمانی بود که هنوز ماشین در ایران نبود یا اگر بود دو سه تا آن هم برای ستمگران بود. می گوید تا قم آمدم، قم آن هایی که من را می شناختند به من گفتند: حضرت آیت الله کلشاهی جاده قم و تهران بسته است، چرا؟ گفتند شیر قوی هیکلی دو سه روز است کنار جاده اتراق کرده، هم حیوان ها را پاره می کند، هم چندتا آدم ها را خورده نرو؛ چیزی به آن ها نگفتم به خودم گفتم تو را دعوت کردند تهران روزه بخوانی شیر چیست؟ راه افتادم نصف جاده را آمده بودم، آن قطعه ای که دیگر یک مقدار دو طرفش بیابان وسیع است، از دور شیر را دیدم، کسی هم با من نبود. شیر تا مرکب دید و یک موجود زنده حرکت کرد، ده قدمی من که رسید یک بار فقط گفتم: یا علی علیه السلام.



چهره شیر از آن خیزبرداری آرام شد، یک خرده آمد جلوتر، سه قدمی، دوباره گفتم این کلید حل مشکل است یا علی علیه السلام، شیر یک خرده آرام تر شد، ولی من دلم آرام نیست. گفتم نکند بالاخره خیز بردارد، اول گردن من را بگیرد پاره کند بعد هم برود سراغ مرکبم، ثانیه‌ای متوسل به پروردگار شدم، ملهم^۱ به این شدم که روضه بخوانم، از اسب آدمم پایین، شیر یک قدمیم است، روی خاک نشستیم. شروع کردم «لیتکم فی یوم عاشورا»^۲ شیعیان من فایده‌ای ندارد برایتان بگویند یا داخل کتاب‌ها بخوانید که سر این یک دانه بچه به سر من چه آمد، کتاب فایده‌ای ندارد، حسین جان علیه السلام «لیتکم فی یوم عاشورا» کاش همه شما بودید، «جمیعاً نظرونی» من را نگاه می‌کردید، «کیف استسقی لطفلی» من را نگاه می‌کردید، چطوری با مردم حرف زد، به مردم گفتم این که رودخانه را نمی‌خواهد این که یک قدح نمی‌خواهد دو سه قطره آب می‌خواهد، آن هم نمی‌تواند بخورد که من باید این آب را به این پارچه بزنم به لبش بکشم، «کیف استسقی لطفلی فابوا أن یرحمونی» یک نفر به من محل نگذاشت، من دیدم شیر دارد خودش را به زمین می‌زند، دیدم شیر دارد از گریه خودش را می‌کشد، روضه را قطع کردم شیر رفت، بله هر کس با حسین علیه السلام است همه خطرها از او فرار می‌کند، وای حسین علیه السلام وای حسین علیه السلام وای حسین علیه السلام چرا در عبارات مقتل دارد «ذُبِحَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ» باید بگوید گلو تا پشت گلو، چرا «من الاذن الى الاذن» اول صبح شاخه گل رز را کنید، گل روی شاخه ایستاده ساعت هشت نه آب شاخه که کم می‌شود دیگر نمی‌تواند گل را نگهدارد، گل کج می‌شود، کج می‌شود، گل می‌افتد روی شاخه، ابی‌عبدالله علیه السلام بچه را که بلند کرد سر بچه روی شانهاش افتاده بود این‌جا روبه‌روی لشکر بود، وای حسین علیه السلام تیر سه شعبه از سه طرف می‌برد نمی‌دانم ابی‌عبدالله علیه السلام رویش به لشکر بود، بچه در دستش بود، دید بچه دارد دست و پا می‌زند، برگشت دید سر پریده روی زمین، حسین جان علیه السلام کنار هر کشته‌ای

۱. اسم مفعول از ریشه أَلْهَمَ يَلْهَمُ الْهَامَ بمعنی مورد الهام واقع شدن.

۲. معالی السبطين، ج ۲، ص ۳۱.

از اصحاب آمد گفت: انا لله و انا اليه راجعون، کنار کشته قاسم رضی الله عنه آمد گفت جان کدنت برایم سخت است کنار علی اکبر رضی الله عنه آمد گفت بعد از تو خاک بر سر دنیا کنار عباس رضی الله عنه آمد گفت کرم شکست اما تا شکل این بچه بی سر را دید گفت خدایا همه وجودم سوخت قربانت بروم گفت خدایا هر بچه‌ای را می‌خواهند از شیر بگیرند این قدر بهانه‌سازی برایش می‌کنند بعد از یک هفته از شیر خودش قطع شود بچه من دیگر بهانه نمی‌خواهد بچه من را تیر سه شعبه از شیر گرفت بچه را گذاشت لای عبا پیچید، در میدان خدا نیاورد برایتان، متحیر ایستاده بود، بروم، نروم، پیاده شوم، بمانم، تا خودم را بکشند چه کار کنم؟ بالاخره تصمیم گرفت برگردد، اما بچه در عبا پیچیده پیدایش نیست، از راه همیشگی نیامد، یک مقدار راه را کج کرد، هیچ کس بیرون نیست، صدا زد یا زینب، تا حالا نشنیدید، نه عیب ندارد، ببینید چه مجوزی صادر کرد زینب کبری رضی الله عنها دوید، به او گفت: بچه را تو بغل بگیر بنشین، من هم می‌نشینم، بچه روی دامنت باشد فعلاً دوتایی مان گریه کنیم، شیعیان من در این لحظه غریب شدم شیعیان من برای من غریب ندبه کنید یعنی ناله بزنید داد بزنید بسوزید گریه کنید.

جلسه هشتم

اهل وصال در مسیر وصال تا

دستگیری از بشر

سفرهای چهارگانه اهل وصال، در سیر دستگیری از بشر

حدوداً کلام به اینجا رسید که در سفر معنوی این هفتاد و دو نفر که منشأ آثار عظیمی برای دنیای مردمی شد که از حادثه تا الان به آنها پیوستند و عامل ظهور آثار غیر قابل محاسبه‌ای برای قیامت پیوستگان یعنی اقتداکنندگان به آنها، چهار سفر برای حضرت علیه السلام و افرادشان اتفاق افتاد. یکی سفر من الخلق الی الحق بود معنای فشرده این سفر این است که تمام موانع را برای رسیدن به وصال حق کنار زدند پس زدند و هیچ عاملی نتوانست سیر آنها را متوقف کند و به خلوص آنها که کارشان صددرصد لله بود لطمه نزنند. علتش هم در جلسات قبل شنیدید معرفت کامل آنها بود معرفتی که عامل ظهور عشق آتشین در آنها نسبت به حق بود این سفر را کامل کردند اسم این سفر در قرآن جهاد فی سبیل الله است با قید «فی سبیل الله».

اما سفر دومشان «من الحق الی الحق» آنجا دیگر سیر کاملاً تصفیه شده از خلق بود و سفر در کمالات و در ارزش‌ها و در مفاهیم اسماء الله بود این سفر را هم تمام کردند که اهل خرد را که در این زمینه‌ها نگاه می‌کنند شگفت‌زده کردند.

اما سفر سومشان «من الحق فی الحق» بود این سفر سوم همان جهاد فی الله است دیگر سبیلی در کار نیست راهی در کار نیست سفر نمی‌دانم چطور بگویم همان عربیش خوب است «من الحق فی الحق» برای ترجمه کردنش چیزی پیدا نمی‌کنم بگویم. در این سفر فناء در معشوق شدند و خودشان جلوه تام توحید شدند. مرحوم آیت الله حاج سید علی



قاضی این انسان صاحب نفسی که در تربیت کردن نفوس در این صد و سی چهل سال اخیر کم نظیر بود، آیت الله بهجت و علامه طباطبایی و امثال اینها نفس خورده‌های او بودند. آقای بهجت می‌گفتند کم خدمت ایشان بودم شاید به یک سال نکشید ولی بالاخره تبدیلیش کرد به بهجت چون در ایران به پدرم که در فومن نانوا بود متدین بود گفتند بچه‌ات را فرستادی نجف رفته پیش یک درویش و یک خانقاهی و یک صوفی مسلک، بی‌دین می‌شود. پدرم به من نوشت به هیچ عنوان راضی نیستم نه درس قاضی بروی نه به ملاقاتش بروی به کل ما را بریدند. ولی در همان کمتر از یک سال آن نفس این شیخ را تبدیل به بهجت کرد.

توقف نکردن در مسیر توحید

ایشان می‌فرمایند که من تا حدود سن هفتاد از تجلی توحید تام محروم بودم این غیر از معرفت به خدا، شناخت صفات خدا، اسماء خدا است. توحید تام یعنی آتشی که هر چه اضافات در وجود انسان است و او نمی‌پسندد را بسوزاند و طلای بیست و چهار عیار از انسان در بیاورد. شدید گرفته بودند به خودش هم عرض می‌کردم من هفتاد سال دویدم چیزی گیرم نیامده - اینها چقدر پر توقع بودند و به کم قانع نمی‌شدند - در حالی که نفس می‌زدند علامه طباطبایی می‌ساختند شش هفت ماه نفس می‌زدند بهجت می‌ساختند ولی گریه می‌کردند که ما چیزی گیرمان نیامده است. این پر توقعی‌ها بسیار پر ارزش است امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «عبد از پیغمبر در عالم هستی نیست ولی وقتی می‌ایستاد در محراب عبادت اشک می‌ریخت می‌گفت ما عبدناك حق عبادتك»^۱ چه کنم آنگونه که شایسته توست من عبادت نکردم؟! چه کنم؟ مرحوم قاضی می‌فرماید به چه کنم چه کنم گرفتار شدم. احساس غربت ناامنی درون؛ از نجف آمدم کربلا گفتم درد با حسین علیه السلام مداوا می‌شود. حالا خودش که یک مسأله است امام زمان علیه السلام فرمودند: «السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته» خاکش دردها را درمان می‌کند. خودش که



اینطور دردها را درمان می‌کند که ما هم دردهایمان را حالیمان نمی‌شود یا تا حالا حالیمان نشد باید حالیمان بشود بگوییم به دکتر تا علاج شویم و آلا:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

بعد هم حرم ابی عبدالله علیه السلام گفتم آخرهای کارم است دارم می‌روم طاق‌دادگاه‌های قیامت را ندارم هفتاد سال نان خدا را خوردم و نفهمیدم. این قیامت قابل دفاع نیست یک رحمی بکن. گفتم شب هم می‌مانم در حرم را که خواستند بیندند تقاضا می‌کنم در صحن آزادم بگذارند. درها را بستند شب در صحن بودم خبری نشد. فردا آمدم حرم قمر بنی هاشم علیه السلام گفتم آقا شاید ما راه نداریم به برادرت تو شفاعت کن. به قول امروزی‌ها تو رئیس دفتری کن تو یک کاری بکن. خبری نشد چند شبانه روز کار ما سعی صفا و مروه بود حرم ابی عبدالله علیه السلام حرم قمر بنی هاشم علیه السلام، حرم ابی عبدالله علیه السلام حرم قمر بنی هاشم علیه السلام خبری نشد. نمی‌دانم خیلی دلم می‌خواست من هم یک ذره از این توحید تام را می‌فهمیدم بلد می‌گویم، با نفهمی دارم می‌گویم اما لمس و درکش که اصلاً آدم را یک طور دیگر قرار می‌دهد اگر این خورشید توحید تام تجلی کند یک چشم دیگر به آدم می‌دهد یک گوش دیگر به آدم می‌دهد یک زبان دیگر به آدم می‌دهد انقلاب عجیبی ایجاد می‌کند. نشد در کمال رنج و ناامیدی از حرم قمر بنی هاشم علیه السلام آمدم بیرون در دالان خروجی یک دیوانه مسلک که در حال خودش نبود - این در را که به روی دیوانه‌ها بسته بود - یک دیوانه مسلک که من تا حالا ندیده بودم گفت سید علی دنبال توحید تامی؟ قمر بنی هاشم علیه السلام قبله الاولیاء در این عالم است دامن او را بگیر جهت دهنده به طرف توحید تام اوست او را وادار کن یک اشاره به ابی عبدالله علیه السلام بکند کارت حل می‌شود. گفت و رفت آمدم حرم قمر بنی هاشم گفتم این دیوانه را خودت فرستاده بودی که به من راه یاد بدهد انجام بدهید. ملهم شدم که برو حرم برادرم کارت آنجا درست می‌شود. آمدم کارم درست شد. این می‌شود سفر من الحق فی الحق.

سفر چهارم، دستگیری از خلق

اما سفر آخر که فیض آن سه سفر یک جا جمع شده پروردگار عالم با رحمت بینهایتش اینها را مأموریت داده که حالا سفرتان «من الحق الی الخلق» شود زمین پر از گدا تشنه گرسنه خلأدار بدبخت بیچاره است من هر چه از ارزشها پیشم بوده در شما ریختم حالا شما هم به این گرسنگان بدهید. از همان فی الحق یک نگاه دائم تا برپا شدن قیامت به زمین داشته باشید هر نفس و دلی را لایق دیدید شایسته دیدید به طرف خودتان بکشانید از خودتان تحویل من بدهید ﴿داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً﴾!

گریه‌های ما نشان دهندۀ توجّه اهل وصال به ما

از این وضع ما آمد و رفت ما، گریه ما و غم دل ما معلوم است که این مسافران «من الحق فی الحق» رویشان را به ما کردند. مغرور نشوید با اسم خودمان و اسم پدران و مادران مان ما را مورد توجه قرار می‌دهند. روایت در کامل الزیارات است هم خودش هم امام صادق علیه السلام می‌گوید در عالم ملکوت به جدش به مادرش به برادرش و به پدرش می‌گوید اینها را خودشان راه پدرشان و مادرشان را دعا کنید. الان ما پنج تا دعاگو داریم همین الان پیغمبر، صدیقه کبری، امیرمؤمنان، امام مجتبی و ابی عبدالله علیهم السلام اینها دعایشان قبول است یا نه؟ حسین جان!

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه پادشه آنگاه فضای درویش
بنازم به بزم محبت بنازم که آنجا گدایی به شاهی مقابل نشیند
دربان هم که ندارد چرخ هم که نگذاشتند که کسی کمبود یا گناه کبیره دارد حق آمدن
ندارد. شرطی نگذاشتند.

ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید معشوق همینجاست بیاید بیاید



اهمیت گریه با صدای بلند در کلام معصومین علیهم السلام

این دو سه روزه در روایات گریه فکر می‌کردم که چرا اینقدر ائمه ما اصرار دارند اشک توأم با صدای بلند باشد؟ توأم با داد باشد توأم با فریاد باشد. اینطوری به نظرم رسید که ائمه ما می‌دانستند این گوهر بی‌نظیر در قلب ما فراوان دشمن دارد حسود بیداد می‌کند حسودان داخلی و خارجی بر نمی‌تابند که یک چشم زدن ما با ابی عبدالله علیه السلام باشیم، به گریه حمله می‌کنند به مشکی حمله می‌کنند به این مجالس حمله می‌کنند به ما می‌گویند دیوانه. داد زدن با گریه یعنی چه؟! یعنی بلند فریاد بزنی گوش دشمن را کر کنی که معطل ما نشوید ما از حسین علیه السلام جدا نمی‌شویم. می‌دانید باز هم بدانید ما نسبت به ابی عبدالله علیه السلام کمتر از نماینده عمر سعد که نیستیم. عمر سعد از لشکرش یکی را صدا زد گفت بلند شو برو با حسین بن علی علیه السلام ملاقات کن بگو کار را به جنگ نکش کار را به قطع دست‌ها و سرها نکش با ما مماشات کن سالم زن و بچه‌ات را بردار برو. سریع جواب بگیر بیاور نماینده عمر سعد آمد قمر بنی هاشم علیه السلام جلوی او را گرفت کجا؟ گفت نماینده‌ام گفت هر کس می‌خواهی باش صبر کن اینجا جای اجازه گرفتن است.

گو برو و آستین به خون جگر شوی هر که در این بارگاه راه ندارد

گفت بایست! قمر بنی هاشم رفت خدمت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: فرمود پرده خیمه را بزن کنار بیا وارد شد کلمه به کلمه پیغام عمر سعد را داد حضرت فقط نگاهش کرد جواب نداشت چند لحظه گذشت امام فرمود: برگرد به ارباب بگو حسین جواب نداد. گفت من نیامدم برگردم من را نگه‌م دار. از رحم مادر تا الان ما را نگه داشتی چیزی دیگر مانده مال ما که یک مدت کمی دیگر مانده دیگر حالا با ریش سفید ما را بیرون نمی‌کنند حالا که دیگر توان مان دارد تمام می‌شود وقت‌مان دارد تمام می‌شود حالا روز بیرون کردن نیست روز ملاقات کردن است که این پیر ضعیف ناتوان است. نمی‌دانم چندتا روایت داریم وقتی هم می‌خواهیم بمیریم قبل از ملک الموت، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آید تا ملک الموت می‌آید به او می‌گوید چه کار می‌خواهی بکنی؟ این مال ماست می‌گوید آقا از پدر به او مهربان‌ترم



افتخار می‌کنم دستم به روح این برسد. ما را بیرون نمی‌کنند ما را رد نمی‌کنند چیزی الان دیگر ندارم بگویم خیلی حرف هست که بگویم.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

اما امروز چه روزی است؟ به چه کسی می‌خواهیم کمک بدهیم؟ زیر بغل چه کسی را می‌خواهیم بگیریم؟ عیسی علیه السلام به دنیا آمد زن زائو نیاز به انرژی دارد پروردگار به او فرمود به این درخت خشکی که تکیه دادی در قرآن است «وَهَزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ»^۱ شاخه را بیاور پایین «تَسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا» دستت به شاخه بخورد من خرما می‌تازه از آن می‌دهم بیرون. در مسجد نشسته بود اول قرآن خواندم که بعد راحت باور کنید باور هم می‌کنید ما آدم شک‌دار در جلسه نداریم و الا جلسه تاریک می‌شد. چهار سالش بود علی اکبر علیه السلام به مادرش گفت پدرم کجاست؟ گفت مسجد است. زمستان بود آمد مسجد بابا بغلش را باز کرد بچه دوید نشان روی دامن گفت بابا انگور می‌خواهم. اصلاً فصل انگور نیست ابی عبدالله علیه السلام دستش را گذاشت به ستون - دست مریم کجا دست حسین علیه السلام کجا - یک خوشه انگور از ستون کشید بیرون گفت بیا بابا. بچه داشت انگور می‌خورد امام هم زیر لب داشت می‌گفت خدا نیاورد روزی را که تو از من چیزی بخواهی. آماده شده برو امام دارد به او می‌گوید:

ای تجلی صفات همه برترها چقدر سخت بُود رفتن پیغمبرها
قد من خم شده تا خوش قد و بالا شده‌ای چون که عشق پدران نیست کم از مادرها
پسرم می‌روی اما پدری هم داری نظری گاه بینداز به پشت سرها
همینطوری که داری می‌روی گاهی برگرد تو را ببینم. زهراجان جسارت نمی‌کنیم امام صادق علیه السلام فرموده هر کجا گریه شروع می‌شود هستی؛ جسارت نمی‌کنیم از این جلسه برو بیرون امروز روضه‌اش سخت است اما اگر می‌مانی و گوش می‌دهی ما را ببخش
سر راهت پسرم تا در آن خیمه برو شاید آرام بگیرند کمی خواهرها



بہتر این است کہ بالای سر اسماعیل همه باشند نباشند فقط ہاجرہا
مادرت نیست اگر مادر سقا ہم نیست عمہات ہست بہ جای ہمہ مادرہا
عمہات ہست بہ جای ہمہ مادرہا عمہات ہست بہ جای ہمہ مادرہا
نیست آبی کہ رسانم بہ لب تشنہ تو

آخر می گویند انگشترش را گذاشت داخل دہان بچہ اش
نیست آبی کہ رسانم بہ لب تشنہ تو بہتر این است کہ غارت شود انگشترہا
بگذار ساربان بیاید این انگشتر را ببرد انگشتری کہ نتواند بہ تو آب بدهد ببرند.

آیہات^۱ پخش شدہ آینہات پخش شدہ علی اکبر^۱ من شد علی اکبرہا

تو کہ یک دانہ بودی چرا صدتا شدی؟ پسر م اینقدر با حیا بود اینقدر با حیا بود خودش نیامد
پیش بابا؛ ملاحظہ بابا را ہم می کرد درجا بروم بگویم بہ من اجازہ بدہ ممکن است بابایم
بمیرد. عمہ اش را صدا زد گفت دست من را بگیر ببر پیش بابا تو بہ بابایم بگو اکبر می خواہد
برود. عمہ آورد داخل خیمہ ہا پخش شد علی اکبر^۱ دارد می رود چندتا کتاب را ورق زد
تا اطمینان پیدا کردم سوار بود «اجتمعت نساء حولہ کالحلقۃ» تمام زنان محرم و نامحرم
آمدند دورش را گرفتند راہ را بستند «فلن لہ ارحم غربتنا» اکبر بہ ما رحم کن «و لا
تستعجل الی القتال» عجلہ نکن «فانہ لیس لنا طاقتہ فراقک» اصلاً ما تحمل رفتنت را
نداریم. ابی عبداللہ^۱ ایستادہ دارد این منظرہ را می بیند. دو نفر برای ابی عبداللہ^۱
غیرعادی بود یکی علی اکبر^۱ بود کہ این وضع پیش آمد یکی قمر بنی ہاشم^۱ بود
یک مقدار رفتن این دوتا طولانی شد. «تغیر حال الحسین» نہ رنگ ابی عبداللہ^۱ حالش
بہم خورد «بعیث» جوری بہم خورد «اشرف علی الموت» داشت می مرد دیگر روی پا
نمی توانست خودش را نگہدارد «صاح» نالہ زد خانمہا دخترہا رہایش کنید «انہ ممسوس
فی ذات اللہ»^۲ اکبر من بہ خدا چسبیدہ است مقتول فی سبیل اللہ است. رفت جنگ کرد

۱. آیہ وجودت.

۲. موسوعہ کربلاء (ط موسسہ الأعلمی)، لیبیب بیضون، ج ۲، ص ۱۱۷.

برگشت خب می‌ایستادی شهید می‌شدی چرا برگشتی؟ به دو علت گفت برگردم بابا من را ببیند خوشحال می‌شود دوم از جدم نقل کردند زیارت حسین علیه السلام هر قدمش ثواب نود حج عمره قبول شده دارد بروم زیارت برگشت جنگ شدید شد منغض بن مر عبدی گفت گناه عرب به گردنم اگر داغ این را روی جگر پدرش نگذارم. لا مذهب! پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته جلوی حیوان سر بچه‌اش را نبر چه کار کردی بی‌دین؟ از جلو داشت می‌جنگید منغض آمد پشت سر نمی‌توانست با شمشیر بزند چون کلاه‌خود سرش بود من که تا حالا برایتان نگفتم خاک بر دهانم بگذار بگویم شاید سال دیگر نباشم بگذار روضه کامل شود آمد پشت سر با نیزه فرو کرد به پشت از جلو درآمد خیلی درد گرفت از شدت درد آمد خم شود که روی اسب بیفتد سریع منغض آمد جلو زهرا جان ببخش زهرا جان علی جان به سرعت یک تیر به دهان علی اکبر زد دهان و گلو را پاره کرد افتاد روی زین کلاه افتاد شمشیر زد خون فرق جلوی چشم اسب را گرفت اسب راه را گم کرد آورد وسط لشکر ابی عبدالله با عجله آمد پیدایش نکرد روی زین بلند شد دید وسط لشکر دست می‌رود بالا می‌آید پایین لشکر را شکافت بچه‌ام را رها کنید ولش کنید.

جلسه نهم

محاسبه عمل مؤمنین، اثر نیت در

عمل مؤمن

خداوند خریدار تقوای مؤمنین

ما، هم قدرت بر فراهم کردن جنس مورد خرید خداوند را داریم، و هم داد و ستد با حضرت او کار بسیار آسانی است. در قرآن کریم آنچه را که خریدار است بیان شده است. حالات مثبت، اعمال صالح و اخلاق حسنه انسان است و گران‌ترین جنسی هم که ما می‌توانیم به وجود مقدس او پردازیم تقواست یعنی در هنگام برخورد با گناهان کبیره خودداری از آلوده شدن به آن گناهان، و اصرار نداشتن بر گناهان صغیره.

ترک کبائر موجب بخشش گناهان صغیره و ناخواسته

اگر ترک کبائر ادامه پیدا کند و آدم گول نخورد در دام گناه نیفتد اصراری هم بر گناهان صغیره نداشته باشد، بین آن ترک و بین اصرار نداشتن اگر به خاطر فراموشی غفلت، نسیان، لغزشی پیش آمد به زبان امروزی‌ها اتوماتیک خودش بخشیده می‌شود، این در یکی از آیات قرآن در سوره نساء مطرح است ﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهَا﴾^۱ اگر از گناهان کبیره خودتان را کنار بکشید - اجتناب یعنی کنار کشیدن جنب یعنی کنار، مردم کلمه جنب را زیاد به کار می‌برند می‌گویند مغازه من جنب بانک است، خانه‌ام جنب فلان فروشگاه است، بعد این جنب وقتی از نظر ادبی می‌رود در باب افتعال لغت تغییر پیدا می‌کند یک الف به آن اضافه می‌شود یک ت، خود جنب سر جایش است اجتناب، افتعال، این اجتناب معنیش با

۱. نساء: ۳۱.



جنب فرق می‌کند جنب یعنی کنار چیزی بودن، اجتناب یعنی کناره‌گیری از چیزی - اگر از گناهان کبیره کناره‌گیری و اجتناب کند «نکفر عنکم سیئاتکم» سیئه در برابر کبیره است در این آیه، معلوم می‌شود یک سلسله گناهان گناهان صغیره است، این اتوماتیک که گفتیم همین آیه شریفه است که می‌گوید پاک کردن صغائر از پرونده‌تان در گرو اجتناب از کبائر است. حالا صغائر را یادت رفت که مرتکب شدی و در پرونده‌ات هم ثبت شده توبه و عذرخواهی هم نکردی گریه و زاری هم برایش نکردی، با کناره‌گیری از کبائر آنها از پرونده‌ات پاک می‌شود. حالت اتوماتیک است یعنی کاری به ما ندارد. ما یک لغزش‌هایی داشتیم پروردگار عالم هم شاهد و ناظر وضع ماست می‌بیند که ده تا گناه کبیره پیش آمد می‌توانستم مرتکب بشوم ملاحظه خدا را کردم و مرتکب نشدم، این مرتکب نشدن من کار توبه را می‌کند، دیگر لازم نیست من برای صغائر بدوم و داد بزنم و در سرم بزنم و گریه کنم و عذرخواهی کنم این متن آیه است.

تفاوت در محاسبه لغزش‌های مؤمنان و کافران

می‌دانیم پروردگار هم پروردگار سخت‌گیری نیست، اینجا ممکن است به ذهن مبارکتان بیاید «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۱ مگر در قرآن نیست؟ آن آیه که اتوماتیک صغائر را پاک می‌کند در سوره نساء است، این آیه که می‌گوید اگر وزن عمل شما به اندازه دانه ارزن باشد یقیناً دامنگیرتان است، این آیه در سوره زلزال است، یعنی نعوذ بالله خداوند حرفی که در نساء زده یادش رفته و بعد در سوره زلزال اینجور مته لای خشخاش گذاشته؟ نه یادش نرفته، قرآن مجید هیچ اختلافی در آیاتش وجود ندارد. آیه «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم» برای شما مردم مومن است پرونده‌ها که همه یکی نیست ولی آیه «و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» برای مجرمان حرفه‌ای است، برای بی‌دین‌هاست، برای ستمگران و ظالمان است. انسان‌ها طایفه به طایفه هستند برای اهل ایمان به خاطر مومن بودنشان پروردگار ارزش قائل شده و معامله‌ای که با مردم مومن دارد در لغزش با کافران و فاسقان که ندارد.



ترس شبهه افکنان از برخورد با متخصص و دین شناس

بعضی از بی‌خبرها ممکن است آیاتی را به خیال خودشان متضاد گیر بیاورند، و بیایند بگویند که قرآن مجید در مطالبش تضاد است و به نظر خودشان ایراد به قرآن بگیرند، اینها اگر پیش متخصص قرآن بروند که نمی‌روند چون می‌ترسند متخصصان مچشان را بگیرند می‌آیند این حرفها را به مردمی که تخصص در قرآن ندارند عَلم کرده و اعتقاد مردم را تخریب می‌کنند. البته مردم هم باید مواظب باشند اگر گرفتار شبهه و دچار تردید و وسوسه‌شان کردند سریع به متخصص مراجعه کنند، یک روز مفضل ابن عمر کوفی آمد خدمت امام صادق علیه السلام گفت آقا ما گیر یک آدمی افتادیم که در بیان در حرف زدن، در شبهه افکندن در ایجاد وسوسه، خناس خیلی هنرمندی است. فرمودند به تو هم ضربه زده؟ گفت آن ضربه را داریم می‌خوریم. راجع به چی؟ پروردگار، فرمودند مفضل از فردا طلوع آفتاب بیا پیش من. - حالا من یادم نیست پنج روز طول کشید این جلسه یا سه روز - امام صادق علیه السلام حقایق مربوط به توحید را چنان قوی و محکم و مستدل بیان کردند که مفضل ابن عمر خیلی آرام شد و آن زخم‌های کاری که آن پشت هم انداز فکر می‌کرد بتواند به مفضل بزند نشد. بعد هم مفضل این چهار پنج روز مطالب امام صادق علیه السلام را خوشبختانه یادداشت کرد که فکر می‌کنم اولین کسی که آن پنج جلسه را به فارسی درآورد در چهارصد و خرده‌ای سال قبل مرحوم علامه مجلسی بود تحت عنوان توحید مفضل، که یک بار دیدم یکی از علمای امروز قلم مرحوم مجلسی را از چهارصد و چهل و پنجاه سال قبل به قلم امروز درآورده است. کتاب هم جیبی است خیلی خواندنی است خیلی کتاب با بنیانی است البته کتاب نیست یک رساله است. اینها [شبهه افکنان] هیچ وقت نمی‌آیند پیش متخصص عَلم بکنند که در قرآن تضاد وجود دارد، یعنی خدا یک جا یک حرفی زده بعد انگار یا پادش رفته یا از حرفش برگشته یک چیز دیگر گفته است. یک موردش همین جا در سوره نسا است که فرموده «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون» اگر شما بندگانم از گناهان کبیره کنار بکشید یعنی خودتان را درگیر و آلوده نکنید من به پادش کنار کشیدن شما «نکفر عنکم سیئاتکم» تمام گناهان صغیره‌تان را می‌بخشم، اما می‌بینیم در سوره زلزال فرموده «و من یعمل مثقال ذرة شراً یره» نه هیچ تضادی نیست برای اینکه بعضی از آیات در رابطه با لغزشها مربوط به

اهل ایمان است بعضی‌ها مربوط به کافران و فاسقان و فاجران است. سوره نساء آیه‌اش مربوط به مردم مومن است، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید - این هم خیلی جالب است - از مؤمن گناهایی را می‌بخشد که اگر نمونه این گناهان ذره‌ای در پرونده کافران و بی‌دینان و منکران باشد نمی‌بخشد آنها جریمه کفرشان را باید بدهند.

و از کافران اعمال بسیار خوبی را قبول نمی‌کند که اگر اندکی از آن اعمال از مومن صادر شود قبول می‌کند. یعنی قرار داشتن در حوزه ایمان و مومن بودن یک امتیاز مثبت عظیمی برای انسان است. این ارزش مومن بودن. معلوم می‌شود در قرآن هیچ تضادی نیست برگردیم به حرف اصلی‌مان.

فراهم آوردن جنس برای معامله با خدا

ما همه مرد و زن و پیر و جوان حالا از هر وقتی شروع کنیم بعضی‌ها از قبل از تکلیف شروع به تولید می‌کنند بعضی‌ها دو سال بعد بعضی‌ها ده سال بعد چند سالی خوابند حالا به توفیق خدا بیدار می‌شوند و شروع می‌کنند، ما می‌توانیم اجناس مورد خرید پروردگار را در چهار بخش حالات، اخلاقیات، اعمال، اجتناب از گناه یا همان تقوا فراهم کنیم بعد که داریم فراهم می‌کنیم معامله کردن با پروردگار بسیار آسان است. من از هر کدامش یک نمونه بگویم که تقریباً پرونده این بحث کامل شود.

نسبت نیت و عمل در معامله با خدا

یکی از حالات نیت است. خب نیت یک امر باطنی است، یک امر قلبی است، ما خیلی خوب می‌توانیم تولید نیت پاک کنیم، اینقدر هم پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نیت ارزش گذاری کرده است که در مقدمه جلد اول کتاب وسائل الشیعه روایات باب نیت یک جا جمع‌آوری شده است. مثلاً این یک روایتش است، «نية المؤمن خیر من عمله»^۱ یک مومنی نیت می‌کند - حالا من نیت خیلی بالا را که مدارک قرآنی و روایتی دارد شک هم ندارد برایتان بگویم - یک مؤمنی که در خانه‌اش نشسته فقط درآمد بخور و نمیر دارد کاری از دستش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۰.



بر نمی آید ولی برمی گردد این نیت را تولید می کند و می گوید خدایا من اگر داشتم مشکلات تمام مشکل داران این مملکت را حل می کردم، بیخانه ها را خونه برایشان می ساختم، دخترهایی که دم بخت هستند همه را شوهر می دادم، پسرها را زن می دادم بدهی مردم را به مردم می پرداختم، بدهی مردم را به بانکها می پرداختم، می رفتم دم هر بیمارستانی می گفتم چند تا بیمار مرخصی داری پول ندارند بدهند؟ پول آنها را می پرداختم، هم قرآن هم پیغمبر ﷺ می فرماید این گونه نیتها را انجام گرفته در پرونده تان ثبت می کند. حالا یک مدرک قرآنی هم برای ما بگوئید شما گفتید هم در قرآن است هم در روایت. روایتش که خوانده شد، مدرک قرآنی این است. همه شما داستان ابراهیم و اسماعیل را می دانید، نیازی نیست من برایتان بگویم، آیه در سوره مبارکه شعراء است.

نیت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام در اجرای فرمان الهی

ابراهیم واقعا مامور ذبح اسماعیل شد با پسر در میان گذاشت پسر گفت آنچه به تو امر کردند انجام بده من در برابر امر خدا هیچ مقاومتی نمی کنم. حالا جای قربانی کردنش یا در مسجد الحرام بود بعضی کتابها دارد یا منا بود. همه مقدمات فراهم شد، کارد را کشید کارد به آن تیزی اصلا پوست را پاره نکرد. حالا چند بار زیر گلو کشیده ما نمی دانیم بعضیها می گویند هفتاد بار حالا شما بگو پنج بار نبزید، رنجیده شد که چرا الان امکان انجام امر خدا فراهم نمی شود؟ نمی دانم عنایت فرمودید من چی گفتم خوشحال نشد، که بگوید خب خدا گفت سرش را ببر ما هم که آمدیم ببریم نشد خیلی خوب شد، جوان بلند شو برویم. خوشحال نشد این خیلی روحیه است ناراحت شد از این که چه مانعی در برابر این ماموریت الهی من است؟ من الان چی کار بکنم با پروردگار؟ او به من امر کرده انجام نمی گیرد.

کارد نبزید قرآن می گوید ﴿فدیناه بذبح عظیم﴾^۱ یک گوسفند چاق قیمتی آنجا برایش قرار دادیم گفتیم که این گوسفند را قربانی کن و با بچه ات بلند شو برو. آن وقت در سوره شعراء می گوید صورت اسماعیل را روی خاک گذاشته بود برای جدا کردن سر، نمی گوید

۱. صافات: ۱۰۷.

ما نگذاشتیم نمی گوید ما جلوی کار را گرفتیم. می گوید مشغول انجام کار شد ولی انجام نگرفت ما نخواستیم انجام بگیرد اما ﴿كذلك نجزي المحسنين﴾^۱ ما اسماعیل زنده برگشته را قربانی شده حساب کردیم، نه اینکه وقتی ما نگذاشتیم سر جدا شود. بلند شد با پسرش رفت ما هم گفتیم نخواستیم ذبح شود. متن قرآن است او نیت داشت عمل را انجام بدهد برای عمل مانع پیش آمد خدا می گوید من به مانع کار ندارم که نشد یا ما نخواستیم سر بچاهش را ببرد ولی ما این نیت ابراهیم را اجرا شده پایش حساب کردیم، یعنی این را انجام داد. می گویند حال، این حال را با پروردگار عالم می شود معامله کرد، داد و ستد.

اگر نیت گسترده تر از ظرفیت باشد، به قدر وسع عمل خیر را انجام دهید

یک وقت هم نیت آدم خیلی گسترده تر می شود همینطور در خانه است پشت ماشینش است در مغازه است، به کسی هم نمی گوید، می گوید خدایا شش میلیارد جمعیت گرفتار این همه گرگ و ظلم و جانی و قاتل و دزد و غارتگر، من اگر می توانستم این شش میلیارد نفر را تک تک را نجات می دادم حالا که نمی تواند و قدرتش را ندارد لا اقل یکی را نجات بدهد. این طبق همین آیه و روایت پیغمبر ﷺ قیامت که وارد می شود پرونده اش را بهش می دهند می بینند نوشته یک عمل او نجات شش میلیارد گرفتار است، حالا پاداشش هم حساب بکنید ببینیم چقدر می شود. این آسان معامله کردن خداست.

برای مردم مومن هم یعنی مثل شما، شما که می گویم واقعا شما من اهل تعریف بی جا، تکذیب بی جا تقریبا در عمر منبرم نبودم هیچ وقت هم نمی خواستم بی دلیل از مردم تعریف کنم یا بی دلیل شادشان کنم نه، شبهای احیا هم که حتما خیلی هایتان گوش دادید در این چهل سال محور احیا برخوردهای پروردگار است، تمامش هم با مدرک قرانی و روایتی. با خدا آسان می شود برخورد کرد و همین هم باعث شده این منبرهای احیا هر شهری خارج از کشور هر جا می روم می گویند آقا ما با خدا هیچ کاری نداشتیم ارتباطی



نداشتیم احیای ما را به خدا ارتباط داد حالا نماز می خوانیم روزه می گیریم حجاب پیدا کرده زن و دخترمان برای اینکه دیدیم با این حرفهایی که شنیدیم معامله نکردن با خدا بدترین ضرر و خسارت است، اینی که می گویم شما با یقین می گویم شما، برای مومن پروردگار عالم گشایش های عظیمی دارد عظیم. ابراهیم اصلاً ذبح نکرده یعنی در سوره شعراء می گوید ابراهیم ذبح کرد «انا کذلک نجزی المحسنین» چطوری ذبح کرد؟ ذبح نکرد ولی آن نیت را اجرا حساب کردند.

مریضی که با نیت اش، در جنگ جمل یاور امیرالمؤمنین علیه السلام شد

جنگ جمل که تمام شد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند یاران من به صف بایستید زحمت کشیدید از شهرها آمدید من مزد این رفت و آمد شما را بدهم، اولی آمد حضرت نشمرده یک مشت پول به او داد رفت آنورتر شمرد دید ششصد درهم است خب خیلی شاد شد ششصد درهم هم پول کمی نبود. دومی آمد حضرت یک مشت هم به او داد تا آخرین نفر به هر کس یک مشت داد هر کدام هم رفتند شمردند دیدند ششصد درهم است، دیگر کسی نمانده بود یک مقدار پول قاطی خاکها بود حضرت اینها را هم جمع کرد اینها هم ششصد درهم بود فرمود این هم حق من، من هم در جنگ بودم اول برای شماها را دادم که اگر چیزی برای خودم نماند، نماند؛ این ششصد درهم هم برای من. یک کسی نزدیک حضرت گفت که ای داد بیداد، حیف؛ حضرت صدایش کردند فرمودند چه شده؟ گفت من می خواستم بیایم در رکاب شما ولی الله الاعظم با این اهل شتر جنگ کنم - پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم آنها را گذاشت اهل جمل یعنی بدبختها از خدا و قرآن و امام زمان شان بریدند غلام حلقه به گوش شتر یک زن شدند گاهی بشر چقدر پست می شود، خودت از دو میلیون شتر انگشتت قیمتش بیشتر است برای چی رفتی نوکر شتر شدی؟ - گفت می خواستم بیایم رفتم دیدن برادرم او هم برادرم بیاورم دیدم سخت مریض شده و در رختخواب افتاده بود. برادرم گفت که خوش به حالت من که نمی توانم راه بروم اگر من سرپا بودم با سر می آمدم کمک امیرالمؤمنین علیه السلام. فرمود این ششصد درهم را برادر ببر به داداشت او هم



جزو ماست او هم شرکت کرده در جنگ، او هم به علی کمک داده. در حالی که در رختخواب افتاده بود اصلاً نیامد از خانه بیرون آن همانی است که آیه سوره شعرا می‌گوید من نیت مومن را در پرونده‌اش اجرا شده حساب می‌کنم. اینجوری که آدم خدا را می‌شناسد هیچ جوری دیگر نمی‌تواند از او دست بردارد همش می‌خواهد با خدا باشد همش می‌خواهد برای خدا کار کند همش می‌خواهد برای خدا حمالی کند، همش می‌خواهد برای خدا بندگی کند خدایی که آخه هیچ جای دنیا اینجور نیست، یک همچنین مشتری مثل انسان هیچ جای دنیا نیست مومن، یک همچنین خریداری مثل خدا هیچ جا نیست که بیاید نیت آدم را اجرایی شده بخرد گران هم بخرد، گران.

رضایت از عمل دیگران، ما را داخل آنان می‌کند

عطیه وقتی دست جابر را گرفت آورد جلو گفت بشین کنارت قبر ابی عبدالله علیه السلام است، نشست گریه کرد بعد گفت حسین جان! من که کربلا نبودم چشم نداشتم نمی‌توانستم ببایم اما خوشحالم قیامت با شما هستم. عطیه به او گفت چی داری می‌گویی؟ جابر، تو هم انگار خیلی دلت خوش است. عطیه آدم باسوادی بود صاحب تفسیر قرآن است، گفت خیلی دلت خوش است، من قیامت با شما هستم یعنی چه؟ برای چی این حرفها را می‌زنی اینهایی که اینجا دفن هستند سر دادند دست دادند بدن قطعه قطعه دادند سرهایشان را به نیزه زدند، آن وقت که این بساطها بود تو در خانه‌ات بودی، من قیامت با شما هستیم یعنی چه؟ گفت عطیه تند نرو از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که فرمود: «الراضی بعمل قوم کالداخل فیهم»^۱ هر کسی به عمل قوم راضی باشد مثل این است که جزو آنهاست. من به جهاد ابی عبدالله علیه السلام به کار ابی عبدالله علیه السلام، به امر به معروف ابی عبدالله علیه السلام، به جهاد ابی عبدالله علیه السلام کاملاً راضی هستم. زمان مطرح نیست الان ما زیر این خیمه نشستیم می‌گوییم حسین جان! ما به سفر تو، به جهاد تو، به بیانات تو، به معامله تو با خدا به داد و ستدت به همه کارهایت راضی هستیم، ما می‌شویم جزو آن قوم. باز طبق قرآن، اینجا

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۴.

دیگر زمان مطرح نیست مکان هم مطرح نیست. این جنس مورد خرید خدا در بخش احوالات حالا تا در بخش اخلاقش و اعمالش و تقوایش برسیم ببینیم آنجا چه خبر است. در آنجا هم خبرهای عظیمی است حالا نمی‌دانم این بحث می‌ماند تا اینجا را من نوشتم تا امروز را، برای چند روز دیگر هم نوشته حاضر کردم فکر می‌کردم همش امروز تمام می‌شود حالا اگر زنده بودم ادامه سال دیگر اگر هم نبودم که همین بود که خدمتتان عرض کردم یا در یک مجلس دیگر در همین ماه صفر بتوانم ادامه بدهم البته تهران هم نیستیم ماه صفر الا یک ده روز صبح بقیه را شهرستان هستیم.

خدایا ما فقط می‌خواهیم شکر کنیم دعا نمی‌خواهیم بکنیم از اینکه ما را قبول کردی از اینکه ما را وارد خرید و فروش شدی، از اینکه به ما نیت پاک دادی ما شر هیچکس را نمی‌خواهیم ما نیت بد در حق هیچکس نداریم، تو را شکر می‌کنیم، بله یک چیزی می‌شود از تو بخواهیم این است که این وضع ما را، این حال ما را، این اعمال ما را، این داد و ستد ما را با خودت از شر دزدان راه مستقیم حفظ کن تا بیرون رفتن از دنیا.

روضه

دیشب در یک کتابی این روایت را دیدم ماها که می‌خواهیم بمیریم یعنی مومن - این یک روایت است البته در این زمینه خیلی روایت مرحوم مجلسی نقل کرده - رسول خدا ﷺ حاضر می‌شود بالای سر ما با ملک الموت با هم می‌آیند. ما دیگر داریم آن طرف را می‌بینیم پیغمبر ﷺ که بر نمی‌گردد در دنیا. ما در حال احتضار پرده از جلوی چشممان کنار رفته آنطرف را داریم می‌بینیم آنها هم آن طرف هستند این طرف که نمی‌آیند صدیقه کبری ﷺ هم کنار پدرش ایستاده است؛ صدیقه کبری ﷺ شروع می‌کند گریه کردن، پیغمبر ﷺ می‌فرماید دخترم من به ملک الموت سفارش این را کردم خیلی راحت جان می‌دهد، تو چرا گریه می‌کنی؟ گفت من دلم برای این می‌سوزد دارد از دنیا می‌رود فرمود مرگ که حق است دخترم همه مردند این هم باید بمیرد. دلت برای چی می‌سوزد؟ گفت دلم برای این می‌سوزد که این یک عمری دلش برای حسین من سوخت،



من دارم برای گریه‌کن بچه‌ام گریه می‌کنم. بالاخره آدم که می‌میرد زن و بچه برادر و خواهر همه گریه می‌کنند یک گریه‌کن ما هم وقت مردن ما صدیقه کبری علیه السلام است، شما بالای سرما می‌آیی به خاطر مردن ما گریه می‌کنی. خودت پدرت شوهرت پسرت بالای سر هر مومنی شما می‌آیید. کربلا نبودید؟ قطعاً بودید، مشاهده کردید چه خبر شد، در گودال زینب علیه السلام شما را دید اگر ندیده بود که با کاف خطاب حرف نمی‌زد، یعنی جمله را به صورت عربی غایب می‌گفت اگر نمی‌دید شما را، ولی دید، که اول با شما صحبت کرد «صلی علیک یا رسول الله ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء»^۱

این کشته فتاده به هامون حسین توست

وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

«مسلوب الامامه و الرداء» یا رسول الله لباس‌هایش را از تنش بیرون کشیدند، «مقطع الاعضاء» هیچ عضو سالمی برایش نگذاشتند، «مجزور الراس من القفا» این را زینب کبری علیه السلام بود و دید امام علیه السلام دیگر طاقت نداشت دیگر حال نداشت امام صادق علیه السلام می‌فرماید به نفس نفس افتاده بود با لگد برش گرداند سر او را از قفا جدا کرد.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا اللهم اهلک اعدائنا اید و انصر امام زماننا و اغفر لموتانا و اشف مرضانا و اجعل عاقبت امرنا خیرا برحمتک»



جلسه دهم

انسان‌های عاقل

مقدمه

در رابطه با این هفتاد و دو نفر و به خصوص حضرت سیدالشهدا علیه السلام نکات معنوی فوق العاده‌ای را شنیدید. روایتی درباره آن‌ها را نقل می‌کنم و به سه مطلب هم درباره خودمان در ارتباط با این هفتاد و دو نفر می‌پردازم.

بندگان ویژه خداوند، عاقل‌ترین مردم

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادًا خَاصًّا»^۱ برای پروردگار بندگان ویژه‌ای است که از همه نظر ویژه هستند، خصوصیت دارند با پروردگار عالم، به گونه‌ای هستند در جایگاهی هستند که امام علیه السلام شب عاشورا فرمودند: «لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۲ در گذشته و آینده به خوبی آن‌ها خبر ندارم. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: گذشتگان به اینان نمی‌رسند، آیندگان به اینان نمی‌رسند، این‌ها می‌شوند عباد خاص. این بزرگواران افق طلوع توحید تام شدند و در سفر من الحق الی الخلق شان همچون خورشید می‌تابند تا هر لایق و هر شایسته‌ای با حرارت آن‌ها تربیت شده، خدایی، توحیدی، اهل نبوت و اهل ولایت کبرای عظیمه الهیه شود. یک جمله‌ای را درباره آخرت این‌ها بیان می‌کند بعد از اینکه می‌فرماید:

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۱۴ «إِنَّ لِلَّهِ خَوَاصًّا مِنْ خَلْقِهِ».

۲. «لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي» إرشاد، مرحوم شیخ مفید، ص ۲۵۰.



این‌ها بندگان ویژه هستند، «یسکنهم الرفیع من الجنان»^۱ در بهشت محلی که رفیع‌ترین محل است و بالاترین محل است اشراف به تمام بهشت دارد. خود پروردگار این‌ها را در آنجا ساکن می‌کند. بعد پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «کانوا اعقل الناس»^۲ عاقل‌تر از این‌ها از زمان آدم تا قیامت نیامده در اصحاب انبیاء و ائمه طاهرين ﷺ، باید هم این حقیقت داشته باشد. اعقل الناس بودند که فانی در ابی‌عبدالله ﷺ شدند، که خودش فانی در حق شده بود.

وفاداری به امام، نتیجه عاقل بودن

اعقل الناس بودند که شب عاشورا تقریباً با تک‌تکشان حرف زد به یکی‌شان فرمود: من از تو می‌خواهم الان که یک خبر ناگواری رسیده و فرزند بیست و چهار پنج ساله‌ات در یک درگیری اسیر شده، او را بردند، شما بلند شو برو، من بیعتم را از تو برداشتم، خودم می‌گویم برو. برو دنبال این بچه پیدایش کن، مادرش را از نگرانی در بیاور. بلند نشد امام ﷺ فرمود: چرا بلند نمی‌شوی؟ گفت: چه خبری ناگوارتر از این که به من بگویی برو، بچه‌ام کیست؟ همه هستی من تویی، نمی‌روم. رو کرد به یکی دیگرشان، - این اخلاق نمی‌روم را با لطف خدا با کمک خدا تا حالا ما به کار گرفتیم، چقدر فساد از آسمان و زمین ما را دارد دعوت می‌کند، بیایید ما می‌گوییم نمی‌آییم، نرفتیم، نمی‌رویم، ما آدم‌های راستگویی هستیم، امروز حسین جان ﷺ به تو تعهد می‌دهیم تا ملک الموت بیاید از پیش تو نمی‌رویم، اگر بخواهیم برویم کجا برویم؟ جایی نداریم برویم، - رو کرد به یکی دیگرشان گفت: شما بلند شو برو؛ گفت: حسین جان ﷺ از این خیمه که بروم بیرون، هر نفسی بی تو بکشم حرام‌ترین حرام‌ها را مرتکب شدم. «کانوا اعقل الناس» الله اکبر، از عقل‌تان از فهم‌تان چقدر عاقل بودید! شش نفر با هم از کوفه آمده بودند، هر شش تا با هم اجازه جنگ گرفتند، پنج‌تایشان شهید شدند، یکی‌شان خیلی خوب جنگید، برگشت، امام ﷺ کنار خیمه‌ها بودند، فرمودند: برگشته، گفت: آقا عزاداری برای تو، گریه برای تو، از اعظم قربات است، یعنی این گریه ما را می‌تواند بنده

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. همان.



مقرب خدا کند. من برگشتم بنشینم روی خاک نگاهت کنم، گریه کنم، می‌خواهم قبل از کشته شدنم عزاداری کنم. خدایا چند بار گفتیم امروز روزش است که بهتر بگوییم هر چه را می‌خواهی از ما بگیری بگیر زن و بچه مال خانه اما گریه و حسین علیه السلام را از ما بگیر. ما دیگر طاقت این بلا را نداریم. نمی‌گیرد خدا کریم است، چیزی را که مرحمت کرده را پس نمی‌گیرد، خدا ارحم الراحمین است. «قالوا یا رسول الله کیف کانوا اعقل الناس»

نشانه‌های «اعقل الناس»

۱. همه هم و غمشان، حرکت به سوی خدا و رضایت الهی

خودتان به ما توضیح دهید، چگونه این‌ها عاقل مردم عالم هستند، فرمود: این‌ها کسانی هستند عقل‌شان این است «كَانَتْ هِمَّتُهُمُ الْمُسَارَعَةَ إِلَى رَبِّهِمْ»^۱ عزوجل همه نیرویشان را به کار گرفتند که بروند و در عالم معنا خودشان را به وصال پروردگارشان برسانند، این یک نشانه عاقل بودن‌شان، همه دارند در دنیا در تاریخ مسابقه پول می‌دهند، مسابقه بدن می‌دهند، مسابقه ورزش می‌دهند، این‌ها دارند مسابقه می‌دهند که پیش‌تر از همه قرار بگیرند در رسیدن به نقطه وصال «و المسارعة الی ما یرضیه» جان دارند می‌کنند برای بدست آوردن رضایت معشوق، فقط دنبال رضای معشوق هستند. این قدر با همت هستند که در ذهن‌شان نه رفتن به بهشت است، نه نجات از دوزخ است، فکرشان فقط متمرکز در این است که او از ما راضی شود. این خیلی سرمایه است.

۲. چشم بستن بر فضولات دنیا و صبر در دنیا

بعد حضرت علیه السلام ادامه دادند فرمودند: «زهدوا فی فضول الدنیا و ریاستها و نعیمها»^۲ از تمام اضافه‌های زندگی که بیخود جمع کنند و روی هم بگذارند آزاد هستند از ریاست دنیا، کاملاً آزاد هستند از نعمت‌ها، کاملاً آزادند، همه دغدغه‌شان پروردگار است و رضایت پروردگار

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. همان.



«فَصَبِرُوا قَلِيلًا» اندکی پنجاه سال، شصت سال، بیست سال، ده سال، سیزده سال به تناسب سن شان استقامت کردند «وَ اسْتَرَاخُوا طَوِيلًا» برای ابد در آغوش رحمت خدا افتادند «فَصَبِرُوا قَلِيلًا وَ اسْتَرَاخُوا طَوِيلًا»^۳، این برای آن‌ها، اما ارتباطی که برای ما خدا برقرار کرده چون این ارتباط خیلی نعمت ویژه‌ای است که ما، زن و بچه‌هایمان حسینی باشیم، پدران و مادرانمان هم حسینی بودند، ما که یادمان نمی‌آید ولی در دیگران دیدیم، برای ما هم همین طوری بوده؛ من گاهی از مادرم سوال کردم یک جواب‌هایی به من داده، چه علتی است که ما حسینی بار آمدیم؟ این‌ها با این که زحمت هم داشته، صبح زود بلند شوند بچه قنداقه را بغل بگیرند بردارند بیاورند در جلسه‌ی ابی‌عبدالله علیه‌السلام، به بچه یک پیراهن سیاه کوچولو بپوشانند و بعد فکرشان این باشد بگذار بچه کاملاً گرسنه شود در مجلس ابی‌عبدالله علیه‌السلام گریه کند بعد خود ما هم به روضه‌خوان گوش دهیم، گریه کنیم، در این حال بچه را شیر بدهیم.

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول که آمدم دستور تا آخر گرفتم حسین جان علیه‌السلام حسین جان علیه‌السلام! حالا ما در یک کلمه ولایت وجود مبارک ابی‌عبدالله علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام روزی ما شده، به ما عنایت شده، من نمی‌دانم به چه علت خدا ما را انتخاب کرده. شش میلیارد جمعیت الان روی کره زمین هستند الان این شش میلیارد همه که زیر یک چنین خیمه‌هایی نیستند، چشم‌ها که گریان نیست، سینه‌ها که سوخته نیست، اشک‌ها که جاری نیست. نمی‌دانم برای چه ما را انتخاب کردی؟ چه امتیازی داشتیم؟ چه بودیم که ما را انتخاب کردی تا بشویم ظرف عشق و ارتباط و محبت با اهل بیت علیهم‌السلام مخصوصاً ابی‌عبدالله علیه‌السلام، این مخصوصاً من مخصوصاً است، چون راوی آمد خدمت امام صادق علیه‌السلام گفت: یک چیزی می‌خواهم بگویم رویم نمی‌شود، از گفتنش هم وحشت دارم، امام علیه‌السلام فرمود: نه بگو چه می‌خواهی؟ بگو، گفت: یابن رسول الله علیه‌السلام من از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صدیقه کبری علیها‌السلام تا

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. از روی عمد است.



شما را واقعاً دوست دارم، اما این که می‌خواهم بگویم یا بن‌رسول‌الله ﷺ رویم نمی‌شود، حسین ﷺ را یک طور دیگر دوست دارم، من چیزیم است، یعنی من باید همه شما را مساوی دوست داشته باشم؟ اما حسین ﷺ را طور دیگری دوست دارم، چیزیم است؟ فرمود: خود ما هم همین طور هستیم، ما هم حسین ﷺ را یک طور دیگر دوست داریم.

نسبت ما با اهل بیت ﷺ از زبان امام زمان ﷺ

حالا یک شرح حالی از خودمان از زبان امام زمان ﷺ بدهم حرفم تمام، چه شرح حال عجیبی است. امام زمان ﷺ دارد به اهل بیت ﷺ می‌گوید و مخصوصاً ابی‌عبدالله ﷺ، «أَنْتُمْ نُورُنَا»^۱ شما روشنایی وجود ما هستید شما «أَنْتُمْ نُورُنَا وَ جَاهُنَا»^۲ خدایا ما خود به خودی آبرویی نداریم آبروی ما شما هستید درست است؟ در قوم و خویش‌هایتان که می‌دانند شما گریه‌کن خاص هستید، بیشتر از همه احترام ندارید، شما یک قوم و خویش‌تان مشکل پیش می‌آید برایش به شما نمی‌گوید؟ می‌روی گریه کنی ما را هم دعا کن، حالا ما که از خودمان آبرویی نداریم، آبروی ما حسین جان ﷺ تویی، تویی این قدر ما آبرو داریم که از قبر وقتی دربیاییم «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ»^۳ «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^۴، فرشتگان از پشت سر دو طرف سلام به ما می‌دهند «بِمَا صَبَرْتُمْ»^۵، شما بودید که کنار ابی‌عبدالله صبر کردید خودتان را نگه داشتید «فَنِعْمَ عَقَبَى النَّارِ»^۶، خوب قیامتی برای خودتان درست کردید، این آیه سوره رعد است، به به «و انتم اوقات صلاتنا»^۷، حسین جان ﷺ ما به زمان کار نداریم،

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ نُورُنَا وَ أَنْتُمْ جَاهُنَا أَوْقَاتَ صَلَاتِنَا، وَ عَصَمْتُنَا بِكُمْ لِدُعَائِنَا وَ صَلَاتِنَا وَ صِيَامِنَا وَ اسْتِغْفَارِنَا وَ سَائِرِ أَعْمَالِنَا»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، باب ۲۸، ح ۲۲، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. رعد: ۲۳.

۴. رعد: ۲۴.

۵. رعد: ۲۴.

۶. رعد: ۲۴.

۷. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ نُورُنَا وَ أَنْتُمْ جَاهُنَا أَوْقَاتَ صَلَاتِنَا، وَ عَصَمْتُنَا بِكُمْ لِدُعَائِنَا وَ صَلَاتِنَا وَ صِيَامِنَا وَ اسْتِغْفَارِنَا وَ سَائِرِ أَعْمَالِنَا»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، باب ۲۸، ح ۲۲، ص ۳۹.



دوازده نماز ظهر است، پنج نماز صبح است، پنج و نیم نماز مغرب و عشاء، است امام زمان علیه السلام می‌گوید: وقت نماز شیعیان ما شمایی، تویی، تو وقت مایی، نه زمینی که دور خورشید می‌چرخد وقت‌ساز است، حسین جان علیه السلام وقت ما تویی، زمان ما تویی، روز ما تویی، شب ما تویی، زمان ما تویی «و عِصْمَتُنَا بِكُمْ لِدُعَائِنَا»^۱، ما نیستیم که در مقابل این همه موج فساد خودمان را حسینی نگه داشتیم، تو ما را نگه داشتی، جاذبه تو نمی‌گذارد ما را ببرند «و عِصْمَتُنَا بِكُمْ لِدُعَائِنَا»، از این‌جا به بعد امام زمان علیه السلام غوغا کرده، من که دیوانه این حرف‌ها شدم، اصلاً حالم بهم ریخته، نمی‌دانم چه خبر است؟ «انتم صلاتنا» ما نیستیم که نماز می‌خوانیم، ما اعضاء و جوارح ولایت توییم، تویی در ما نماز می‌خوانی، تو می‌خوانی بدن ما را، تو به کار می‌گیری، ما رو به قبله می‌ایستیم، تو ایستادی نه ما، ما رکوع می‌کنیم تو رکوع می‌کنی، نه ما کاری که ما می‌کنیم، بی اختیار اعضاء و جوارح ما در اختیار تو است، نماز ما را تو داری می‌خوانی، این نماز می‌دانید قبولیش تا کجاست؟ دیگر قیامت به ما نمی‌گویند تو نماز خواندی؟ می‌گویند همه نمازهایت را حسین علیه السلام خوانده، فقط تو یک حرکات بدنی داشتی «و صِيَامِنَا»^۲ تمام ماه رمضان ولایت تو در وجود ما روضه گرفته، فقط بدن ما در اختیار تو بوده و الا روضه برای تو بوده «وَأَسْتِغْفَارِنَا»^۳ گناه را ما کردیم تو توبه کردی، وای ما گناه کردیم، تو توبه کردی و الا ما چه کسی هستیم توبه کنیم؟ تو توبه کردی خدا ما را بخشیده «و سَائِرِ أَعْمَالِنَا»^۴ امام زمان علیه السلام می‌گوید کل اعمال ما شما هستید، نه ما شما دارید گریه می‌کنید، نه به خدا حسین علیه السلام در شما دارد گریه می‌کند، با چشم شما حسین علیه السلام دارد برای خودش گریه می‌کند، ولی با چشم شما ما اعضا و جوارح ولایتیم کارهای نیستیم «و سَائِرِ أَعْمَالِنَا» حرفم تمام.

۱. «السلام عليكم انتم نورنا و انتم جاهنا اوقات صلاتنا، و عصمتنا بكم لدعائنا و صلاتنا و صيامنا

و استغفارنا و سائر اعمالنا»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، باب ۲۸، ح ۲۲، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. «السلام عليكم انتم نورنا و انتم جاهنا اوقات صلاتنا، و عصمتنا بكم لدعائنا و صلاتنا و صيامنا

و استغفارنا و سائر اعمالنا»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، باب ۲۸، ح ۲۲، ص ۳۹.



روضه

چه ساعتی است، سه‌تا وداع کرد یک وداع با کل خانم‌ها و خواهرها و دخترها علیکن من السلام، دخترانم زنان اصحاب خواهرانم خداحافظ همه شما، این یک وداع، یک وداع هم گوشه‌های دیگر خیمه با خواهر داشت، تنها زینب علیها السلام صبر کن، "گر خورد سیلی سکینه دم مزن، عالمی ز این دم زدن برهم نزن" خواهر را هم آرام کرد، دیگر کاری نمانده، حرکت کرد دید اسب نمی‌رود، ذوالجناح که تربیت شده است با یک نهیب راه می‌افتد، چرا نمی‌رود؟ خم شد دید دختر سیزده ساله‌اش دست اسب را بغل گرفته، دخترداره پیاده شد، روی خاک نشست، یک دختر سیزده ساله، هیکلی ندارد که روی دامن نشاند، به او میدان حرف زدن داد، بابا می‌شود یک خواهشی از تو بکنم، بله عزیزم بگو، بابا خودت بیا ما را به مدینه برگردان، ما دست این‌ها نیفتیم، نمی‌خواهد عربیش را بخوانم، که چه چیزی جواب بچه‌اش را داد، فقط فارسیش را می‌گویم، دخترم تمام راه‌های چاره را بستند، بابا دیگر نمی‌تواند کاری کند، نمی‌توانم اما عزیزدلم من یک خواهش از تو دارم، بلند شد، دست انداخت گردن بابا صورت بابا را بوسید، خوب وقتی بابا را می‌شد بوسید، بوسد صورت بابا را، بوسید چه می‌خواهی؟ عزیزدلم از تو می‌خواهم جلوی چشم من اشک نریز، اشک‌هایت دارد دل من را آتش می‌زند، فدای دلت بشوم، فدای قلبت بشوم، یک ساعت دیگر با این قلب چه کار کردند؟ آمد وارد میدان شد، وارد میدان شد، من دو سه خط روضه از قول امام صادق علیه السلام برایتان بخوانم، امام صادق علیه السلام به نظرم این حرف‌هایی را که زده از پدرش امام باقر علیه السلام شنیده، چون امام باقر علیه السلام کربلا چهار سالش بود، این وقتی که بچه بود او هم مصون نماند، دشمن می‌گوید یک بچه چهار ساله را دیدم دارد، این طرف و آن طرف می‌دود سرش شکسته، خون به تمام صورت و سینه جاری است، نمی‌دانم با چه چیزی به سر امام باقر علیه السلام زده بودند، او همه چیز را دیده بود، که برای پسرش نقل کرده امام صادق علیه السلام به ابی‌عبدالله علیه السلام می‌گوید: می‌گوید حسین‌جان علیه السلام ایستاده بودی؟ تشنه بودی؟ گرسنه بودی؟ خسته بودی؟ داغ‌دار بودی؟ اما هیچ ترسی نداشتی، نصبوا لک

قبائحه مکرهم، همه ریختند جلو تمام نقشه‌ها را برای کشتن تو به کار گرفتند، بابا کشتن یک نفر یک خنجر می‌خواهد دیگر تمام نقشه چیست؟ وای حسین جان علیه السلام قاتلک بکیده‌م و شرم وای چه کسی به من اجازه داده حرف بزنم؟ ریختند سرت این‌ها، ریختند سرت، اجلب لعین علیک جنوده عمر سعد رو کرد به همه گفت: همه بروید، بابا یکی را می‌فرستادی، حسین جان علیه السلام از بس زدند با نیزه با تیر روی زمین افتادی داشتی با آن بدن ضعیف تحمل می‌کردی، این نیزه‌ها این شمشیرها را حسین جان علیه السلام تمام فرشتگان امام صادق علیه السلام می‌گوید: داشتند نگاهت می‌کردند مات‌شان برده بود چه خبر است؟ سخلوک به الجراح این جمله چیست؟ خاک بر سرم زخم‌های کاری به تو زدند ذوالجناح دید امام علیه السلام می‌خواهد پا را از رکاب خالی کند فهمید ابی عبدالله علیه السلام دیگر طاقت سواری ندارد چه کار کنم من هم اسب بلندی هستم طاقت ندارم بیفتد یک حیوان دلش برایت سوخته بود حیوان ابی عبدالله علیه السلام را برداشت آورد یک گودالی را پیدا کرد رفت داخل گودال دست‌هایش را تا جایی که می‌شد کشید جلو پاهایش را کشید عقب فاصله را کم کرد یعنی حسین جان آرام بیا پایین می‌خواست آرام بیاید پایین نگذاشتند خون صورتش را روی اسب گرفته بود می‌ریخت چه شده بود مگر شیخ مفید می‌گوید پیشانی را با تیر زده بودند دامنش را بالا زد سینه‌اش پیدا شد با تیر سه شعبه حمله کردند دید نمی‌تواند از جلو بیاورد بیرون خم شد دیگر آماده افتادن شد افتاد همه می‌گویند همه می‌گویند عصر عاشورا روی بدن‌ها اسب تاختند امام صادق علیه السلام می‌گوید نه بابایم برایم گفت هنوز زنده بود با اسب ریختند داخل گودال ریختند بیرون فکر کردند تمام شده اما امام صادق علیه السلام می‌گوید به حالت آدم بی حس هنوز نفس داشت مگر به ما نگفتند آدمی که دارد می‌میرد سینه‌اش را سبک کنید مگر نگفتند این یک سینه محتضر را سبک کنید دو در روایات مان گفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته من، فاطمه، حسن و علی علیهم السلام بالای سر محتضر می‌آیم این‌ها کنار گودال بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت می‌دید شمر آمد آرام برو روی سینه چرا جفت می‌زنی.

